

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

انقلاب اسلامی، باز گشت به عهد قدسی

اصغر طاهرزاده

طاهرزاده، اصغر، ۱۳۳۰ -

انقلاب اسلامی، بازگشت به عهد قدسی / طاهرزاده، اصغر. - اصفهان: لب‌المیزان،

۱۳۸۸.

۱۷۶ ص.

ISBN: ۹۷۸-۹۶۴-۲۶۰۹-۲۰-۸

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا

کتابنامه به صورت زیرنویس.

۱- ایران -- تاریخ -- انقلاب اسلامی، ۱۳۵۷.

۹۵۵/۰۸۳

DSR ۱۵۵۳ / الف ۱۸ ط ۲

۱۸۳۹۷۹۳

کتابخانه ملی ایران

انقلاب اسلامی، بازگشت به عهد قدسی

اصغر طاهرزاده

چاپ: پردیس

نوبت چاپ: اول

لیتوگرافی: شکبیا

تاریخ انتشار: ۱۳۸۸

حروف‌چین: گروه فرهنگی المیزان

قیمت: ۱۷۰۰ تومان

ویراستار: گروه فرهنگی المیزان

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

طرح جلد: گروه فرهنگی المیزان

کلیه حقوق برای گروه المیزان محفوظ است

مراکز پخش:

تلفن: ۷۸۵۴۸۱۴ - ۰۳۱۱

۱- گروه فرهنگی المیزان

همراه: ۰۹۱۳۱۰۴۸۵۸۲

۲- دفتر انتشارات لب‌المیزان

فهرست مطالب

مقدمه	۹
مقدمه مؤلف	۱۳
جایگاه انقلاب اسلامی در آینده‌ی تاریخ (۱)	۲۷
راز گشایش مشکلات	۳۰
برکات تدبّر در ایام الله	۳۲
انقلاب اسلامی و ظهور غدیر	۳۴
نقش انقلاب اسلامی در جهان آینده	۳۶
انقلاب اسلامی و نجات از بی‌آیندگی	۴۱
انقلاب اسلامی و نجات از فردگرایی	۴۴
امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و فهم روح زمانه	۴۸
تبدیل ایران هراسی به ایران گرایی	۵۲
انقلاب اسلامی و رویکرد نفی غرب	۵۵
زمان تصمیم	۵۶

.....	انقلاب اسلامی، بازگشت به عهد قدسی
۵۸	خدای انقلاب اسلامی.....
۶۵	جایگاه انقلاب اسلامی در آینده‌ی تاریخ (۲).....
۶۷	انقلاب اسلامی؛ آیتی قابل تدبیر.....
۶۹	شروع غفلت.....
۷۲	مراحل سه گانه‌ی غرب زدگی.....
۷۵	غرب و آزادی‌های جهت‌دار.....
۷۸	جایگاه تاریخی مردم‌سالاری دینی.....
۸۲	ایرانی آباد در ذیل فرهنگ غرب یا فرهنگ انتظار.....
۸۵	هدف اصلی انقلاب اسلامی.....
۸۹	آینده‌داری انقلاب اسلامی.....
۹۱	مقاومت در مقابل غدیر.....
۹۴	انقلاب اسلامی؛ مژده‌ی خدا در غدیر.....
۹۸	سیر تاریخی غدیر.....
۱۰۱	زندگی؛ به وسعت تاریخ معنویت.....
۱۰۵	انقلاب اسلامی عامل بازسازی جهان اسلام به کمک غدیر ...
۱۰۸	غفلت از ریشه‌ی اصلی انحراف.....
۱۱۰	سرگردانی روشنفکران جهان اسلام.....
۱۱۲	آغازین نگاه.....
۱۱۵	جهان اسلام و حدیث تقلین.....
۱۱۹	آفات روشنفکری غرب‌زده.....
۱۲۱	نواندیشی با منظر غربی!.....
۱۲۲	انقلاب اسلامی و اصلاح و آرونگی فرهنگی.....
۱۲۴	رجوع به غدیر و آینده‌ی جهان اسلام.....

۱۲۷	انقلاب اسلامی؛ ابر قدرتی فرهنگی.....
۱۳۰	حضور انقلاب اسلامی در صحنه‌ی سیاسی جهان.....
۱۳۵	انقلاب اسلامی، همدردی با حضرت فاطمه <small>علیها السلام</small>
۱۳۷	انقلاب اسلامی؛ طلوع شهر خدا.....
۱۴۰	رمز بقای جوامع و ملل.....
۱۴۳	راز ناکامی فرهنگ غربی.....
۱۴۶	انقلاب اسلامی؛ دوران گذار.....
۱۵۱	عالم دینی و انقلاب اسلامی.....
۱۵۵	فرهنگ مدرنیته و اکنون‌زدگی.....
۱۵۸	فرهنگ غرب و دموکراسی جنگلی.....
۱۶۱	انجام وظیفه در سه جبهه.....
۱۶۴	انقلاب اسلامی و مستضعفان فکری.....
۱۶۷	شایستگی حفظ اسلام.....

مقدمه

باسمه تعالی

کتابی که در پیش رو دارید قسمتی از مجموعه مباحث استاد طاهرزاده در رابطه با «جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی» و نقش آن در حال و آینده‌ی جهان است. در مورد این مباحث نظر شما را به نکات زیر جلب می‌نمایم.

۱- نویسنده با اعتقاد به این که دنیای مدرن دیگر جایی در عالم ندارد، به انقلاب اسلامی به عنوان روح معنوی این عصر که هرگز کهنه نمی‌شود، نظر دارد و خواننده را متوجه این امر مهم می‌کند، که در عصر گسترش عالم غربی که سعی دارد سایر ملل را بی‌عالم و بی‌تاریخ کند، انقلابی متولد شده که در جوهر و ماهیت خود، تحولی است بیرون از حوزه‌ی فکر و تمدن غربی، و بر همین اساس تذکر می‌دهد آن را با عینک غربی ننگریم که هرگز به حقیقت آن آگاهی نمی‌یابیم. زیرا به گفته‌ی میشل فوکو: «وقتی ایرانیان از حکومت اسلامی حرف می‌زنند، وقتی جلوی گلوله در خیابان‌ها، آن را فریاد می‌زنند، ... و با این کار شاید خطر یک

حمام خون را به جان می‌خرند... به نظر من به واقعیتی می‌اندیشند که به ایشان بسیار نزدیک است... چون کوششی است برای این که سیاست، یک بُعد معنوی پیدا کند»^۱.

۲- توجه به تفاوت ذاتی دو رویکرد متفاوت نسبت به زندگی در این دوران، رمز کلیدی کتابی است که روبه‌روی خود دارید. رویکرد به نوعی از زندگی که آرمان‌های خود را در فرهنگ مدرنیته دنبال می‌کند و رویکرد دیگری که می‌خواهد از طریق انقلاب اسلامی، از غرب و فرهنگ مدرنیته عبور کند و زندگی زمینی را به آسمان متصل گرداند.

۳- روح حاکم بر زمانه که تحت تأثیر فرهنگ مدرنیته است، آنچنان آشفته است که انسان به راحتی معنی حادثه‌ای را که آمده است تا ماوراء فرهنگ مدرنیته، متذکر رجوع بشر به آسمان باشد، نمی‌فهمد و لذا نسبت به فهم جایگاه انقلاب اسلامی در این دوران گرفتار برداشت‌های از پیش ساخته می‌شود که دیواری در برابر فهم او و فهم انقلاب اسلامی می‌کشد. نویسنده تلاش کرده با توجه به این امر، ماوراء نگاه مدرنیته، انقلاب اسلامی را بنمایاند. زیرا که باید مواظب باشیم انقلاب اسلامی را در حد فهم‌های محدود ننگریم و گرنه بی‌توجه به حقیقت روحانی و جایگاه تاریخی آن، سخن گفته‌ایم.

۴- ممکن است در ابتدا به مولف ایراد گرفته شود که نگاه او به انقلاب اسلامی، نگاهی آرمانی است که با واقعیت آن متفاوت است، ولی وقتی حقایق سخن روشن می‌گردد که سعی شود به همه‌ی زوایایی که

در رابطه با انقلاب اسلامی در کتاب توجه داده شده، عنایت گردد، در آن صورت است که معلوم خواهد شد چرا اصرار می‌شود انقلاب اسلامی یک رستاخیز در همه‌ی جهان امروز است و همچون روز حساب جایگاه هر کس را تعیین می‌کند.

۵- زبان فرهنگِ مدرنیته که ما نیز با تأسیس اولین دبستان، قبل از انقلاب مشروطه با آن آشنا شدیم و بعد به‌وسیله‌ی آن فکر کردیم، زبانی نیست که بتواند جایگاه انقلاب اسلامی را تبیین کند و به همین جهت مؤلف محترم سعی فراوان کرده تا ماوراءِ گفتمانی که تحت تأثیر فرهنگِ غرب است، ذات انقلاب اسلامی را بنمایاند تا حقیقتاً با چهره‌ی واقعی انقلاب اسلامی روبه‌رو شویم و همین امر موجب شده که در بعضی موارد خواننده به زحمت بیفتد و آرامش خود را در حین مطالعه‌ی کتاب از دست بدهد، چون یا واژه‌ها را ناآشنا می‌بیند و یا افقی که به میان می‌آید افقی نیست که خواننده عادت کرده باشد از آن افق بنگرد.

۶- مؤلف محترم با توجه به این قاعده که «با آغاز عهد تازه، تاثیر آنچه به گذشته تعلق دارد، کم می‌شود» روشن می‌کند که چگونه با حضور انقلاب اسلامی در عالم، عهد الهی از یاد رفته‌ی بشر به او برمی‌گردد و در آن راستا فرهنگِ غربی در عالم به سرعت فروکاسته می‌گردد و به این دلیل باید به آینده‌ی انقلاب اسلامی امیدوار بود.

به امید آن که توانسته باشیم در راستای آشنایی عزیزان نسبت به حقیقت و ذات انقلاب اسلامی قدمی برداریم.

گروه فرهنگی المیزان

مقدمه مؤلف

باسمه تعالی

مواردی که در ذیل مطرح شده نگاهی است که در این کتاب از زاویه‌هایی به انقلاب اسلامی و امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» انداخته شده تا سمت و سوی جستجوی خوانندگان عزیز را در متن کتاب به ایشان خبر دهد.

۱- حساس‌ترین مسأله در زندگی انسان درست و دقیق دیدن واقعیات عالم است، و این موضوع آن قدر مهم است که رسول خدا ﷺ در تقاضای خود به خداوند عرضه می‌دارند «اللَّهُمَّ ارِنِي الْأَشْيَاءَ كَمَا هِيَ»؛^۱ خدایا! اشیاء را آن‌طور که هستند به من نشان بده.

۱ - محمد بن حمزه فناری، مصباح الأنس، ص: ۲۲۰.

موضوع درست دیدن پدیده‌ها و واقعیات وقتی اهمیت صدچندان پیدا می‌کند که موضوع مورد شناخت، به زندگی دنیایی و آخرت انسان ربط پیدا کند.

در کنار معرفت به خدا و معاد و نبوت و امامت، در عصر کنونی، معرفت به جایگاه انقلاب اسلامی از موضوعاتی است که معرفت صحیح نسبت به آن نقش اساسی در نوع زندگی ما خواهد داشت و به واقع همه‌ی انتخاب‌های ما را تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهد و پیرو آن سعادت و شقاوت ما را رقم خواهد زد.

۲- انقلاب اسلامی یک پدیده‌ی معنوی است که هرگونه موضع‌گیری ما نسبت به آن، ما را در جایگاه خاصی از قرب و یا بُعد نسبت به معنویت قرار می‌دهد و این است که نمی‌توان نسبت به آن چشم‌برهم گذاشت و آن را نادیده انگاشت، زیرا به همان اندازه، از جایگاه قرب معنوی به جایگاه بُعد از حقیقت پرت می‌شویم. به همین جهت می‌توان آن را یک رستاخیز معنوی به‌شمار آورد که حساب و جایگاه هرکس را در دوران کنونی که دوران تقابل انقلاب اسلامی با فرهنگ مدرنیته است، تعیین می‌کند.

۳- در دورانی که بشر مدرن از دین فاصله گرفته و ارتقای انسان را در پیروی از اندیشه‌های منقطع از آسمان جستجو می‌کند، یک‌مرتبه در قرن بیستم با وقوع دو جنگ جهانی در مهد تمدن مدرن و شکست ایدئولوژی‌هایی مثل لیبرالیسم و سوسیالیسم و ظهور نابرابری‌های آزاردهنده، انقلاب اسلامی به عنوان راهی برای عبور از آن فرهنگ به

سوی فرهنگ الهی انبیاء، عقل‌ها و دل‌ها را متوجه خود نمود و بر خلاف آن‌همه تبلیغات منفی که نسبت به آن روا داشتند، به‌خوبی از عهده‌ی نشان‌دادن معنی تاریخی خود برآمد. این است که روشن می‌کند انقلاب اسلامی یک امر اتفاقی نیست، بلکه گشایش افق و زمان جدید در ببحوحه‌ی پایان غرب است.

۴- اندیشه‌هایی که گرفتار ظاهرینی دوران نیستند به‌خوبی متوجه جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی خواهند شد و ذات الهی آن را که به عنوان یک رسالت، وارد زندگی بشر شده، خواهند شناخت و از تاریخ‌سازی آن که حکمت و معنویت را به بشریت هدیه خواهد داد آگاهی خواهند یافت و آرمان‌گرایی منطقی آن را که عامل نجات بشر از پوچ‌گرایی و نیهیلیسم بیمارگونه‌ی بشر مدرن است، به‌سرعت دریافت می‌کنند و این شروع تاریخِ طلائی معنویت حقیقی بعد از ظلمات مدرنیته است.

۵- وقتی از انقلاب اسلامی سخن می‌گوییم ولی به جایگاه آن که از غدیر شروع شده و به حاکمیت مهدی علیه السلام ختم می‌شود و باید از روح غربی عبور کند، چیزی نگوییم، عملاً از انقلاب اسلامی هیچ چیز نگفته‌ایم. انقلاب اسلامی با نگاه تاریخی شیعه به غدیر پدید آمد و نه تنها پدیده‌ای اتفاقی نبود، بلکه آشنای همه‌ی شیعیان بود زیرا آن را در متن اسلام یافته بودند تا از طریق آن با روح توحید اصیل زندگی کنند.

۶- کسی که از توحید چیزی نمی‌داند و معتقد نیست آن حقیقتِ یگانه اجازه‌ی حضور به غیر نمی‌دهد، وقتی به او گفته شود انقلاب اسلامی

جلوه‌ی روح توحید است و هر جریان مقابل خود را نفی می‌کند و همچنان در تاریخ جلو می‌رود و هرگز فرو نمی‌نشیند، متوجه موضوع نخواهد شد و شاید آن را ادعایی بدانند که از سر احساسات اظهار شده است.

۷- اگر شخصیت انقلاب اسلامی را با تفکر غربی تحلیل کنیم هرگز به ذات آن پی نخواهیم برد و لذا هرگونه موضع‌گیری که نسبت به آن داشته باشیم - اعم از موضع‌گیری مثبت و طرفدارانه و یا منفی - به بیراهه رفته‌ایم و بالاخره کارمان به مقابله با آن می‌انجامد. زیرا انقلاب اسلامی به اهدافی نظر دارد که نگاه غربی سخت از آن‌ها گریزان است. یکی امتحانات الهی را رحمت می‌داند و یکی طور دیگری می‌اندیشد. به گفته‌ی مولوی:

رحمتی دان امتحان تلخ را نعمتی دان ملکِ مرو و بلخ را
۸- اگر پذیرفتیم آوارگی و سرگردانی بشر مدرن چیز قابل انکاری نیست و ریشه‌ی آن را نیز به درستی تحلیل کردیم، دیگر این گفته که «انقلاب اسلامی هدیه‌ی خدا است تا بشر را از ظلمات مدرنیته نجات دهد»، یک سخن غلوآمیز به حساب نمی‌آید بلکه به امید قوام فرهنگی و تمدن اسلامی که در آینده‌ی انقلاب اسلامی نهفته است، زندگی را در کنار انقلاب اسلامی ادامه می‌دهیم.

۹- مقام معظم رهبری «حفظه‌الله‌تعالی» در مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری دولت دهم فرمودند:

«بعضی از مدیریت‌ها در بخشی از برهه‌های این سی سال زاویه‌هائی با مبانی انقلاب داشتند؛ اما ظرفیت انقلاب توانست این‌ها را در درون خود قرار بدهد؛ آن‌ها را در کوره‌ی خود ذوب کند؛ هضم کند و

انقلاب بر ظرفیت خود، بر تجربه‌ی خود بیفزاید و با قدرت بیشتر راه خود را ادامه بدهد. آن کسانی که می‌خواستند از درون این نظام، به نظام جمهوری اسلامی ضربه بزنند، نتوانستند موفق بشوند. انقلاب راه خود را، مسیر مستقیم خود را با قدرت روزافزون تا امروز ادامه داده است و همه‌ی کسانی که با انگیزه‌های مختلف در درون این نظام قرار گرفته‌اند، خواسته یا ناخواسته، به توانایی‌های این نظام کمک کردند. به این حقیقت بایستی با دقت نگاه کرد؛ این ظرفیت عظیم، ناشی از همین جمهوریت و اسلامیت است؛ از همین مردم‌سالاری دینی و اسلامی است؛ این است که این ظرفیت عظیم را به‌وجود آورده است. و راز ماندگاری و مصونیت و آسیب‌ناپذیری جمهوری اسلامی هم این است و این را جمهوری اسلامی در ذات خود دارد و این‌شاء‌الله آن را همواره حفظ خواهد کرد.^۲

چنانچه ملاحظه می‌فرمایید در بیانات ایشان موضوع ذات‌داشتن انقلاب اسلامی مطرح شده و این مبنای اصلی کتاب حاضر است که نویسنده پس از روشن کردن معنی ذات‌داشتن انقلاب اسلامی، سعی دارد نسبت صحیحی را که هر کس باید با این انقلاب داشته باشد، تبیین کند.

۱۰- اگر بتوانیم حادثه‌ی انقلاب اسلامی را با یک فهم کلی و با جامعیتی از آگاهی و خودآگاهی و دل‌آگاهی درک کنیم، می‌توانیم جایگاه حقیقی انقلاب اسلامی در حال و آینده را، در روح و روان آدم‌ها بشناسیم و معنی آن که می‌گوییم: «هر کس وارد اردوگاه انقلاب اسلامی نشود، از تاریخ بیرون می‌افتد و بی‌تاریخ می‌شود» را دریابیم.

۱۱- درد بزرگ آن است که در فضای فرهنگ مدرنیته، تفکر آزاد به حاشیه رفته است، در حالی که فهم انقلابی که بنا است ماوراء فرهنگ مدرنیته با انسان‌ها سخن بگوید، نیاز به تفکر آزاد دارد و رمز شکست سیاسی نخبگانی که با روحیه‌ی سیاسی کاری و با روش‌های غربی با انقلاب اسلامی برخورد کردند، همین بوده و هست.

۱۲- به تجربه روشن شده که امکانات ذاتی انقلاب اسلامی از نظر فرهنگی آن قدر عمیق است که هرگز اجازه نمی‌دهد اندیشه‌هایی را که اهدافی جدای از اهداف انقلاب اسلامی دارند، بر آن تحمیل کنند و بر اساس همین غنای فرهنگی که داشت، توانست از راه کارهای سکولاریته‌ای که در دوران سازندگی و اصلاحات بر آن تحمیل شد خود را بیرون بکشد و توجه به عدالت و معنویت را بازسازی کند و رویکرد به انتهای با برکتی که نظر به حاکمیت حضرت مهدی علیه السلام دارد را دوباره به متن انقلاب باز گرداند.

۱۳- کسی که به تاریخ و سیاست توجهی ندارد، بخواهد یا نخواهد معنی دینداری واقعی را گم کرده است، و کسی هم که سیاست و تاریخ را از منظر دیانت ننگرد بازپچه‌ی سیاست‌بازانی خواهد شد که می‌خواهند تاریخ خود را بر بشریت تحمیل کنند و قدرت را در دست گیرند. در حالی که انقلاب اسلامی بستری است تا در آن بستر تاریخ و سیاست از منظر دین تعریف گردد و در بستری معنوی مدیریت شود تا حاکمان از حقیقت فاصله نگیرند.

۱۴- اگر از یک طرف روشنفکران ما گرفتار نگاه غرب زدگی شدند و خواستند جایگاه انقلاب اسلامی را در ادامه‌ی تاریخ غرب جستجو کنند، و از طرف دیگر بسیاری از متدینین ما نیز بدون آن که جبهه‌های فکری و تاریخی را بشناسند و شخصیت افراد را بر اساس جبهه و جهتی که انتخاب کرده ارزیابی کنند، تنها شخصیت افراد را در حرکات و سکنات و فضائل و ردائل فردی آن‌ها جستجو می‌کنند، بدون آن که به جهت و سمت و سویی که افراد در آن قرار می‌گیرند توجه نمایند. این به‌واقع موجب معضل بزرگی شد که بعضی از نخبگان دینی نتوانستند جایگاه و سمت و سوی انقلاب اسلامی را بشناسند و با اندک ضعیفی که از مدیری از مدیران نظام اسلامی دیدند، از حضور خود در جبهه‌ی انقلاب اسلامی کنار کشیدند. مباحث انقلاب اسلامی با توجه به چنین نقیصه‌ای سعی دارد خطرات چنین غفلتی را گوشزد کند و نگاه متدینین را به رویکردهای کلی انقلاب اسلامی معطوف دارد.^۳

۱۵- تبیین بنیاد فلسفه‌ی انقلاب اسلامی ضروری‌ترین مؤلفه‌ی سیاسی دوران ما است تا نحوه‌ی تأثیر دین در عصر غیبت و نقش ولایت تکوینی حضرت ولی عصر علیه السلام معنی خود را بنمایاند و ریشه‌ی حماسه‌سازی انقلاب

۳- در راستای توجه به جبهه‌های کلی در اسلام، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در رابطه با حضور و عدم حضور در جبهه‌ای که علی علیه السلام قرار دارند، فرمودند: «فَإِنَّهُ لَوْ عَبْدَ اللَّهِ عَبْدٌ سَعِيدٌ خَرِيفًا تَحْتَ الْمِيزَابِ قَائِمًا لَيْلَهُ، صَائِمًا نَهَارَهُ، وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلا يَةٌ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام لَأَكْبَهُ اللَّهُ عَلَى مَنْخَرِهِ فِي النَّارِ»؛ اگر بنده‌ای خدای را هفتادسال زیر ناودان کعبه عبادت کند در حالی که شب‌ها به نماز ایستاده و روزها، روزدار است و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام را نداشته باشد، از بینی او را در آتش می‌اندازند. (تفسیر جنابادی، ج ۴، ص ۲۲۸)

اسلامی معین گردد و غفلت از این موضوع غفلت از رسالت تاریخی کسانی است که این غفلت شایسته‌ی آنها نیست و موجب یک‌نوع محافظه‌کاری ننگین خواهند شد.

۱۶- امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» به عنوان مسلمانی ژرف‌اندیش و عارفی حماسی، ناظر به منظری بود که چشم فرهنگ مدرنیته سال‌ها نسبت به آن ناپینا شده بود و از ساحتی سخن می‌گفت که فرهنگ مدرنیته امکان درک آن را نداشت و لذا مدرنیسم همچون ناپیایی بی‌خرد با انقلاب اسلامی درگیر شد و در هر حرکتی، شکستی بر شکست‌های قبلی خود افزود، چراکه خود را از بسیاری از امکان‌های عالم هستی بیرون انداخته بود.

انقلاب اسلامی آمده است تا بشریت را با امکاناتی آشنا کند که ماوراء جهانی است که فرهنگ مدرنیته در آن زندگی می‌کند و با عقل پژمرده‌ی خود می‌خواهد ادامه‌ی حیات دهد.

۱۷- تاریخی بودن یک اندیشه به آن معنی است که در طول تاریخ آن ملت، دست و دل‌ها به سوی آن اندیشه دراز بوده است و هرگاه آن اندیشه پا به میدان گذاشته با تمام وجود آن را پذیرفته، حال باید از خود پرسیم برای مردم ایران آیا «انقلاب اسلامی» یک اندیشه‌ی تاریخی بوده و یا تجدد و فرنگی مآبی؟

آیا نمی‌توان گفت آن گروه از مردم ایران که گرفتار فرنگی‌مآبی شدند و دیگر زبان مردم را نمی‌فهمند به جهت آن است که از تاریخ ملت ایران بیرون افتاده‌اند، تا آن‌جا که ایرانی‌بودن خود را با منظری که غرب به آن‌ها می‌نمایاند، در ایران باستان قبل از اسلام دنبال می‌کنند؟ انقلاب

اسلامی راهی است تا این گسستگی‌ها جبران شود و غرب‌زدگی به کلی از روح ملتی که می‌تواند با تاریخ دینی خود زندگی کند برچیده شود و از این جهت انقلاب اسلامی مرحله‌ی گذار ملت است از غرب‌زدگی که منشأ گسست و تنفر بین آحاد افراد بوده و هست، به سوی اُخوتی که همه‌ی دست‌ها و دل‌ها را یگانه می‌کند.

۱۸- عالمی که انقلاب اسلامی به بشریت عرضه می‌کند با عالمی که فرهنگ مدرنیته به میان آورده است تفاوت ماهوی دارد. با ورود به عالم انقلاب اسلامی اموری در افق روح انسان آشکار می‌شود که به کلی از روحیه‌ی فردگرایی یا «Individualism» فاصله می‌گیرد و حقیقت را در گستردگی احساس مسئولیت نسبت به سرنوشت سایر انسان‌ها می‌یابد و دیگر اقتصادی همراه با عدالت و معنویت به صحنه می‌آید، چیزی که در افق عالم انسان غرب‌زده به کلی ناپدید شده و عامل دوگانگی‌ها و تنفرها گشته است.

۱۹- بشری که جهت او به هیچ جانب نباشد و به هیچ چیز رو نکند، چگونه می‌تواند خود را ادراک کند و هویتی برای خود احساس نماید، مگر این که خود را فریب دهد و به اسم بی‌طرفی در طرفی قرار گیرد که نه حق را تأیید می‌کند و نه باطل را. او باید بداند که چون به حق پشت کرده است، در جبهه‌ی باطل است، در حالی که انقلاب اسلامی جبهه‌ای است تا بشر، راه قرار گرفتن در جبهه‌ی حق را گم نکند و در سیر به سوی حق با بسط انقلاب اسلامی، بسط یابد و به کلی از ظلمات دوران به درآید و به افق روشن تاریخ نظر اندازد و از پوچی و بی‌طرفی خود را رها کند.

۲۰- اگر انقلاب اسلامی را در حدّ یک حرکت سیاسی پایین بیاوریم به نوعی به حقیقت جفا کرده‌ایم، همچنان که اگر آن را در آن حد بدانیم که دیگر حکومت‌ها مزاحم دینداری شخصی مردم نیستند. در هر دو صورت جایگاه انقلاب اسلامی را نشناخته‌ایم و از معنی حضور آن در تاریخ معاصر سخت بیگانه‌ایم و با سادگی، معنی دشمنی فرهنگ مدرنیته را یک سوء تفاهم می‌پنداریم. راستی انقلاب اسلامی به چه نقطه‌ای اشاره دارد که دنیای مدرن برای انکار آن این همه هزینه می‌کند؟

۲۱- ما می‌خواهیم معنی انقلاب اسلامی را بشناسیم و نسبت خود را با آن معلوم کنیم و لذا مجبوریم از زوایای مختلف آن را بنگریم و قبل و بعد آن را درست مدّ نظر قرار دهیم و این ممکن نیست مگر آن که بدانیم از کجا شروع شده است و به کجا خواهد رفت و اگر ماندگارش می‌دانیم، دلیل ماندگاری آن چه می‌باشد و چرا متعلق به هیچ زمانی و هیچ قومی نیست که با رفتن آن زمان و آن قوم باز باقی خواهد ماند. در یک کلمه راز آینده‌داری انقلاب اسلامی در کجا است؟

۲۲- انقلاب اسلامی روشن می‌کند ما متعلق به کدام جبهه‌ایم و در چه فضایی باید خود را جستجو کنیم که گرفتار از خودبیگانگی نگردیم و از ثابت عصر جدا نباشیم و در نتیجه‌ی این جدایی در فضای مشهورات و مقبولات عصر مدرنیسم به دنبال خود بگردیم! انقلاب اسلامی بستر باز تعریف آن بشری است که در متن مدرنیسم خود را نیز فراموش کرده بود، و به همان اندازه که توانست خود را دوباره در فضایی دیگر تعریف کند، به زندگی برگشته است.

۲۳- انقلاب اسلامی؛ اگر فلسفه نیست ولی ما را به «وجود» دعوت می‌کند و آنچه را در افق انسان می‌آورد چیزی ماوراء ماهیات و توهمات است که فرهنگ مدرنیته با آن زندگی می‌کند، جهت تفکر را تا واقعی‌ترین واقعیات یعنی عالم غیب و معنویت سوق می‌دهد و لذا می‌تواند در دفاع مقدس هشت ساله با جهانی از تانک و توپ و هواپیما نبرد کند و به بهانه‌ی آن که همه چیز نسبی است، از مسئولیت مقابله با جهان کفر شانه خالی ننماید. زیرا:

آن که انکار حقایق می‌کند جملگی او بر خیالی می‌تند

۲۴- کسانی که اهل «وقت» هستند و از «زمان فانی» عبور کرده‌اند و به «زمان باقی» می‌اندیشند، به انقلاب اسلامی به عنوان مأمنی برای به حضور رفتن و به «وقت» رسیدن می‌نگرند و در همین راستا معتقدند بسط انقلاب منجر به حضور صاحب‌الوقت و الزمان ﷺ خواهد شد. به همین دلیل عده‌ای نمی‌توانند آن را تحمل کنند، زیرا عبور از «زمان فانی» به «زمان باقی» کار هر کس نیست، از این رو این افراد سعی می‌کنند حقیقت انقلاب را از جایگاه اصلی‌اش کاهش دهند و یا از آن فاصله می‌گیرند و در زمان فانی خود عمر خود را به انتها می‌رسانند.

۲۵- انقلاب اسلامی؛ حماسه‌ی عارفان شیدایی است که هنر نزدیکی به پیامبران و اولیاء الهی را یافته‌اند و لذا وقتی نسیم فنای «فی‌الله» در غرش گلوله‌ی خمپاره‌ها وزیدن می‌گیرد، به جای آن که به سنگر خانقاه پناه برند تا از هر گزند احتمالی مصون بمانند، پیراهن خود را در می‌آورند و با سینه‌ی برهنه در میدان جنگ قهقهه‌ی مستانه می‌زنند.

کسی که نمی‌تواند انقلاب اسلامی را به غدیری که علی علیه السلام را از آن حذف کردند، به خانۀ فاطمه علیها السلام که آن را آتش زدند و به کربلایی که بر جسدها اسب راندند، متصل گرداند، هرگز تا آخر آن را تحمل نخواهد کرد و آن را یک نوع ماجراجویی می‌داند که قواعد بازی جهان مدرن را به هم زده است و بالاخره باید با آمدن دولتی مصلحت‌گرا در جایی توقف کند، این‌ها بیش از یک روی سکه را ندیده‌اند و خرابی جهان مدرن را با آبادانی خانۀ انسانیت همراه نمی‌بینند.

۲۶- انقلاب اسلامی علت جهان پر آشوب کنونی را جاهلانی می‌داند که از عقل قدسی انبیاء بریدند و خواستند با خرد پژمرده‌ی بشرِ جداشده از وحی آن را مدیریت کنند و به گمان این که می‌خواهند خود را از آسمان آزاد کنند، انواع اسارت‌ها را به بشریت تحمیل کردند و یاوه‌هایی را به عنوان علم اداره‌ی جهان بر زبان راندند تا اسارت بشر را عمیق‌تر نمایند و زندگی با خیالات را زندگی واقعی پنداشتند. باید به این تذکر رسید که تحت تأثیر خردِ پژمرده‌ی بشر مدرن، عینکی روی چشم داریم که درک ما را از انقلاب اسلامی غیر واقعی کرده است.

۲۷- ما نمی‌گوییم فهم انقلاب اسلامی کار آسانی است ولی اگر در شناخت آن، مدعیان تفکر، از مردم عادی عقب افتادند باید بیش از آن که پیچیدگی را در موضوع دانست در حجاب فهم نخبگانی دانست که از روح توحید بی‌خبرند و از تجلی تاریخی رب العالمین یگانه، هیچ بهره‌ای نبرده‌اند. آری! درک انقلاب اسلامی بدون علم به اسماء الهی کار مشکلی

است، ولی راه ممکن است زیرا که ذات انقلاب اسلامی خود عامل فهم آن خواهد شد.

۲۸- تا وقتی با عینک زمانه‌ای که در آن هستیم و فکر خود را بر آن اساس جلو برده‌ایم به انقلابی بنگریم که بنیان‌گذار آن انسانی است که به مقام جامعیت اسمایی دست یافته، هیچ پرتوی از حقیقت آن انقلاب بر قلب ما تجلی نخواهد کرد و راهی جهت برون‌رفت از ظلمات زمانه جلو ما گشوده نمی‌شود.

اهل کام و ناز را در کوی رندی راه نیست رهروی باید جان‌سوزی، نه خامی بی‌غمی باید از قهر تفکر غالب فرهنگ مدرنیته رها شد تا آشنایی با انقلاب اسلامی شروع شود و تماشاگری راز ما را در برگیرد.

۲۹- انقلاب اسلامی دوران تاریخ دین‌داری در جهان معاصر را بنیان نهاد، آن دوران را راه می‌برد و نگهداری و نگهداری می‌نماید، به طوری که تاریخ معاصر در سایه‌ی حضور آن انقلاب بایدها و نبایدهای حیات تاریخی بشر این دوران را شکل می‌دهد. همان‌طور که بشر با هوازننده است، اگر خواست حیات تاریخی داشته باشد باید تعلق خود را به سوی انقلاب اسلامی معطوف دارد و زندگی او امری جدا از آن نباشد تا گرفتار «نسیت» و «نیست‌انگاری» دوران نگردد. در سال‌های اخیر مقدمات چنین تذکری در حال تحقق است و حجاب چهارصدساله‌ی دروغ فرهنگ مدرنیته در حال فروافتادن، وقت آن رسیده است که با گوش باز وارد زندگی شویم، گوش‌ی که فقط برای شنیدن مشهورات و مقبولات فرهنگ مدرنیته باز نیست.

راه برون‌رفت از نیست‌انگاری دوران، با انقلاب اسلامی گشوده شد تا بشریت به عالمی نزدیک شود که عرفان و معرفت و حماسه و عبودیت را یک‌جا به او هدیه می‌دهد و متذکر عهد بشر با «وجود» می‌گردد، عهدی که در دوران غرب‌زدگی ما شکسته شد.

به امید آن‌که توانسته باشم تا حدی انقلاب اسلامی را از منظری بنمایانم که شایسته است از آن منظر نگاه شود.

طاهرزاده

جایگاه انقلاب اسلامی در آینده‌ی تاریخ

(۱)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ﴾

موسی علیه السلام را با معجزات و نشانه‌هایی از ربوبیتمان فرستادیم و به او مأموریت دادیم که قوم خود را از ظلمات به سوی نور راهنمایی کند، و روزهای ظهور رحمت‌های خاصه‌ی خداوند را به یاد آن‌ها آورد، که در این کار برای هر انسان شکیبیا و اهل شکری نشانه‌هایی از ربوبیت پروردگار هست.

آیه‌ی فوق به ما تذکر می‌دهد که تلاش کنیم بدانیم در چه موقعیتی قرار داریم و در اطراف ما چه خبر است و سعی نماییم در حادثه‌هایی که بر اساس سنت‌های الهی پیش می‌آید حاضر باشیم. یکی از آن حادثه‌های الهی یا ایام‌الله، انقلاب اسلامی است. اگر ما در این حادثه‌ی بزرگ که به‌واقع یکی از انواع یوم‌الله‌هایی است که در تاریخ پیش آمده، حاضر نباشیم، از سنت الهی که بندگانش را از ظلمات خارج و به سوی نور می‌کشاند، بیرون افتاده‌ایم و خودمان را از حضور در حادثه‌ی بزرگ

تاریخی زمانمان محروم کرده‌ایم و عملاً از زمانه‌ی خود و از برکات زمانه‌ی خود جا مانده‌ایم.

راز گشایش مشکلات

خداوند می‌فرماید: «وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ»؛ ای موسی این مردمی را که کنار تو آمدند و دارند در این شرایط سخت در مقابل فرعون و فرهنگ فرعونی مقاومت می‌کنند، به یادشان بیاور که در تاریخ گذشته روزهایی بوده که آن روزها خداوند الطاف خاصی به بندگانش کرده است، و یاد آوری چنین روزهایی، اگر اهل پایداری و شکیبائی در دین باشید، و نعمت‌های خدا را همواره در نظر داشته باشید، موجب بصیرت و هوشیاری شما می‌شود. چون در آخر آیه فرمود: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ»؛ «صَبَّارٍ» یعنی دیندارانی که در کنار دینداری، مقاومت و پایداری پیشه می‌کنند. می‌گوید آن کسانی که در دین بنای مقاومت دارند بدانند این مقاومت دین‌دارانه، آینده‌ی درخشانی دارد، و سنت تحقق ایام‌الله برای آن‌ها نیز جاری می‌شود. یعنی همان‌طور که جوانان دین‌دار در نظام ستم‌شاهی صبارانه و شکورانه ایستادند و ایام‌الله انقلاب نصیبشان شد، این سنت همچنان می‌تواند ادامه داشته باشد، مقاومتی دیگر و «ایام‌الله» دیگر. فرمود: «وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ»؛ به مردم دین‌دار بگو که؛ ما سنت ریزش رحمت‌های خاصه و الطاف خود را بر ملت‌های بسیار صبور و متدین و پرقوت و پرمقاومت تعطیل نکرده‌ایم.

دو چیز است که ما را نسبت به آینده امیدوار می‌کند یکی صبر در دینداری و دیگر راضی بودن نسبت به آنچه که در ازای دین‌داری نصیب ما می‌شود و این که دست خدا را در الطافی که می‌نماید، نادیده نگیریم. «شُكُور» یعنی کسی که لطف خدا را می‌بیند و می‌پسندد. همان‌طور که جوانان دفاع مقدس هشت‌ساله، به همان خاک و خون‌های جبهه شاکر بودند، چون در دل آن صحنه‌ها، عظمت پروردگار و دست لطف او بیشتر ظاهر بود و آن‌ها هم چشم خود را در دیدن آن عظمت‌ها بر هم نگذاشته بودند. می‌فرماید: با روحیه‌ی صبر و شکر حقایقی برای افراد کشف می‌شود که در نهایت منجر به ظهور منجی برای امت خواهد گردید، همان‌طور که بنی اسرائیل در کنار حضرت موسی عليه السلام صبر و شکر پیشه کردند و راه خروج از سلطه‌ی فرعون برایشان گشوده شد و راز گشایش مشکلات همین صبر و شکر است.

اگر تصور کنیم ما با اعتماد به برنامه‌های خودمان می‌توانیم راه برون‌رفت از ظلماتِ دوران را ایجاد کنیم، مأیوس می‌شویم، ولی اگر بدانیم وقتی در تحت حکم خدا، صبر و شکر پیشه کنیم، خداوند راه برون‌رفت را می‌گشاید، امیدوارانه کار خود را ادامه می‌دهیم. همان‌طور که معلوم نشد انقلاب اسلامی چگونه بر نظام شاهنشاهی پیروز شد و یک مرتبه در عرض یک سال انسجام نظام شاهنشاهی به هم ریخت و بالأخره کارها منجر به فرار نخست‌وزیر نظام شاهنشاهی شد، در ادامه‌ی کارها نیز تا آن‌جا که مردم ما در تحت حکم پروردگار و با رعایت شریعت الهی عمل کردند و صبر و شکر را ادامه دادند، گشایش‌ها یکی بعد از دیگری

ظاهر شد. ما نمی دانیم مشکلات در پیش رو چگونه بر طرف می شود ولی می دانیم اگر قاعده‌ای که آیه‌ی فوق می فرماید، رعایت شود، چیزی نمی گذرد که راه برون رفت از مشکلات در منظر نظام اسلامی باز می گردد. همان طور که راه خروج از مصر برای بنی اسرائیل از دل دریای نیل باز شد ولی فرعونیان نتوانستند از آن راه استفاده کنند و در همان راهی که برای بنی اسرائیل باز شده بود، آب دریا احاطه‌شان کرد و همگی نابود شدند. اگر به قدرت آمریکا و شاخ و شانه کشیدن‌های اسرائیل نگاه کنیم، و «ایام‌الله» را فراموش کنیم، می بینیم چقدر توطئه‌هایشان پیچیده و همه جانبه است و امکان برون رفت از آن‌ها نیست. اما اگر یادمان باشد فقط برای این که ملتی می خواهد دین خدا را حاکم کند با این توطئه‌ها روبه‌رو است، پس حتماً آن سنتی که بارها و بارها به مدد دین‌داران آمده است به مدد ما نیز خواهد آمد، و در نتیجه پایداری و شکر را ادامه می دهیم و نتایج آن را نیز به لطف الهی خواهیم دید.

برکات تدبّر در ایام‌الله

یاد «ایام‌الله» یعنی یاد جلوات و انوار الهی در عالم، همچنان که یاد پیامبر و ائمه علیهم‌السلام روح ما را متوجه حقایق غیبی می کند و نسیم آن حقایق برکاتی را در جان انسان ایجاد می نماید، زیرا این بزرگان انگشت اشاره به سوی خدا هستند که ای مردم ببینید چگونه نسیم لطف خدا به افراد می خورد، ائمه علیهم‌السلام مدگر حق‌اند برای انسان‌ها و نظر به سیره و سخن آن‌ها ما را به حق منتقل می کند. یاد آوردن «ایام‌الله» و از جمله انقلاب اسلامی

چنین نتایجی را به همراه دارد، اگر به انقلاب اسلامی از جهت محتوی و ریشه و جایگاه تاریخی و پیامی که برای آینده دارد، درست بنگریم به یکی از آیات بزرگ الهی نگریسته‌ایم و از برکاتی که با تدبّر در آیات نصیب انسان می‌شود، بهره‌مند می‌گردیم.

نهضت حضرت اباعبدالله علیه السلام یکی از آیات الهی است و تدبّر در آن موجب عبرت‌ها و بصیرت‌ها می‌شود. وقتی به واقعه‌ی کربلا می‌اندیشیم و در آن تدبّر می‌کنیم و از ظاهر آن متوجه لایه‌های باطنی آن می‌شویم حیرت می‌کنیم که چگونه این همه آیات الهی در پشت آن حادثه به ظهور پیوسته، در حالی که هنوز نمی‌توان گفت عظمت کربلا را فهمیده‌ایم، هر روز حرف نو دارد و برکاتی به بشریت می‌رساند، و به خوبی روشن است که امام حسین علیه السلام خودشان متوجه بوده‌اند که در حال خلق آیت بزرگی در تاریخ بشر هستند. از این رو است که هرچه جلو برویم و بیشتر در آن تدبّر کنیم بیشتر متوجه می‌شویم این آیت بزرگ خدا بطن‌ها دارد و هر بطنش دارای بطن‌ها است، فهم عظمت کربلا در صورتی ممکن است که از آن حادثه سطحی نگذریم و در آن تدبّر کنیم. ائمه علیهم السلام به ما فرموده‌اند: «إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَنْ كَتَبَ اللَّهُ فِي قَلْبِهِ الْإِيمَانَ»؛^۲ امر ما سخت پیچیده به سختی‌ها است، کسی نمی‌تواند آن را درک کند مگر آن که خداوند در قلبش ایمان را نگاهشته است. کارهایی که امامان علیهم السلام انجام می‌دهند با نگاه ظاهری نمی‌توان حقیقت آن‌ها را فهمید، کارهای امامان بزرگ‌تر از عقل عادی بشر است، باید با نور ایمان به آن‌ها بنگریم

تا متوجه عمق آن‌ها شویم. و لذا ما را دعوت به تدبیر در سخنانشان کرده‌اند.

انقلاب اسلامی و ظهور غدیر

یکی از آیاتی که باید در آن تدبیر کنیم تا آرام‌آرام به باطنش و باطن باطنش پی ببریم انقلاب اسلامی است. انقلاب اسلامی آیتی است که از ما تقاضای تدبیر می‌کند. انقلاب اسلامی مثل جنگ چالدران نیست، انقلاب اسلامی شروع عینی غدیر است، غدیری که خداوند به پیامبرش وعده داد نگران مباش دشمنان تو نمی‌توانند آن را در تاریخ دفن کنند. حال که بنا است طبق وعده‌ی الهی، غدیر آرام‌آرام چهره‌ی خود را بنمایاند، انقلاب اسلامی یکی از چهره‌های بارز غدیر است. طبق آیه‌ی قرآن، غدیر از رسالت نبی‌الله ﷺ بالاتر است و لذا خداوند به پیامبر ﷺ می‌فرماید: «...وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ...»؛^۳ ای پیغمبر اگر قصه‌ی غدیر را نگوئی رسالت خود را نرسانده‌ای. ولی با این همه، سال‌ها طول کشید تا آرام‌آرام، غدیر از لایه‌هایی که بر او کشیده بودند سر بر آورد، تا این که منجر به دولت صفوی شد و نهایتاً به انقلاب اسلامی رسید. اگر خواستیم جایگاه سکوت امام صادق علیه السلام را در مقابل امویان و عباسیان بفهمیم؛ اگر خواستیم جایگاه اشک‌ها و دعا‌های امام سجاد علیه السلام را بفهمیم؛ اگر خواستیم از پشت پرده حرف‌زدن‌های امام هادی علیه السلام را بفهمیم، اگر خواستیم بفهمیم غیبت امام عصر علیه السلام یعنی چه؟ باید غدیر و حضور آن را

در آینده‌ی تاریخ بفهمیم. غدیر یک جهش بزرگ است که اسلام به سوی آینده‌ی خود برداشت، جهشی که مردم آن عصر با آن همراهی نکردند حضرت نبی اکرم ﷺ هم پیش بینی‌هایشان درست درآمد و معلوم شد چرا در رساندن پیام غدیر به مردم تعلل می‌کردند. اگر خواستید جایگاه حقیقی جریان غدیر را مطالعه کنید باید تمام حرکات و گفتار نبی اکرم در حجة‌الوداع را مطالعه کنید. دقت در سخنان پیامبر خدا ﷺ از آن وقتی که مُحرم شدند نشان می‌دهد حضرت می‌خواهند چیزی بگویند ولی فقط اشاره می‌کنند چون احساس می‌کنند افراد آماده نیستند تا مصداق را تعیین کنند، تا این که آیه نازل شد «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»؛ ای پیامبر آنچه به تو از طرف پروردگارت نازل شده به مردم برسان، از آخر آیه بر می‌آید که خداوند به پیامبرش متذکر می‌شود آری ابلاغ ولایت علی عليه السلام کار بی‌خطری نیست، و خداوند هم می‌داند خطری در میان است ولی مژده‌ات می‌دهد که: «وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ»؛ تو را و پیام تو را از حيله‌ی مردم حفظ می‌کند. در یک نگاه سطحی، وقتی کسی پس از رحلت رسول خدا ﷺ جریان سقیفه را می‌بیند که خیلی راحت غدیر را نادیده گرفتند و دیگری را به خلافت برگزیدند، این سؤال برایش پیش می‌آید که پس چگونه خداوند به پیامبر ﷺ مژده داد غدیر را حفظ می‌کند؟ آری! خدایی که راست می‌گوید و همه‌ی عالم در قبضه‌ی او است و به پیامبر ﷺ هم گفت ولایت امیرالمومنین عليه السلام را حفظ می‌کنیم، به طریقی دیگر آن را حفظ کرد. ظاهر

قضیه این بود که پس از رحلت رسول خدا ﷺ و جریان سقیفه و بعد از آن با حاکمیت امویان و عباسیان، گویا غدیر فراموش شد، ولی به مرور معلوم شد وعده‌ی خدا تخلف‌بردار نیست و این حفظ کردن، یک حفظ کردن تاریخی است. امام صادق علیه السلام می‌فهمند حفظ کردن پیام غدیر یعنی چه، به همین جهت در حاکمیت امویان و عباسیان سکوت می‌کنند و به کار فرهنگی خود می‌پردازند، حوصله و پشت کار امام صادق علیه السلام از مژده‌ای که در دل آیه‌ی «وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ»؛ هست، در می‌آید، و این که پیام غدیر تاریخ را در می‌نوردد و جلو می‌رود تا در وقتش ظاهر شود. با به رسمیت شناخته شدن مذهب تشیع در زمان حاکمیت صفویان، غدیر یک قدم جلو آمد، و با انقلاب اسلامی و حاکمیت حکم خدا از طریق فقه آل محمد علیهم السلام قدمی دیگر و اساسی‌تر برداشته شد و معلوم شد انقلاب اسلامی ظهور وعده‌ی خداوند در غدیر است.

نقش انقلاب اسلامی در جهان آینده

وقتی روشن شود انقلاب اسلامی یکی از آیات بزرگ الهی است، جا دارد در چنین آیتی تدبّر نمود تا اولاً: بفهمیم واقع شدن آن در این عصر به چه معنی است و چه نوع از زندگی را به همراه دارد، ثانیاً: غفلت از نقش تاریخی آن ما را گرفتار چه نوع زندگی خواهد کرد. باید از خود پرسیم اگر در جهان معاصر انقلاب اسلامی رخ نداده بود ما با چه جهانی روبه‌رو بودیم؟ حتماً می‌دانید اگر انقلاب اسلامی پدید نیامده بود امروز آمریکا و اسرائیل در این حدّی که امروز احساس بی‌آیندگی می‌کنند، چنین

احساسی نداشتند، اگر انقلاب اسلامی پدید نیامده بود اسرائیل مانعی در مقابل خود جهت حذف کلی ملت فلسطین نداشت. و اگر فلسطین به راحتی حذف می‌شد دیگر کدام قطعه‌ی جهان اسلام در تیررس حذف توسط اسرائیل قرار نمی‌گرفت، و اگر چنین می‌شد آیا جوانان ما در کل جهان اسلام با یک دلمردگی و یأس روبه‌رو نبودند؟ اگر انقلاب اسلامی نبود آیا جوانان حزب الله می‌توانستند در جنگ سی و سه روزه چنین حماسه‌ای بیافرینند، آیا اسلام‌خواهان در کشور ترکیه قدرت می‌گرفتند و آیا امیدی که اکنون در جهان برای دست‌یابی به دنیایی دیگر ظاهر شده، وجود داشت؟ تا آنجایی که خبرگزاری ایتالیائی انسا اظهار می‌کند: «اسلام در نقاط مختلف جهان از مرزها فراتر رفته و به سیستمی برای احیاء زندگی در دنیای پر بحران کنونی تبدیل گشته است.»^۴ یکی از اساتید دانشگاه‌های آمریکا می‌گوید: «نه تنها سرعت اسلام‌خواهی در آمریکا آنچنان زیاد است که حتماً در آینده کشور آمریکا یک کشور مسلمان است، بلکه نکته‌ی اصلی آن است که مردم آمریکا اسلام را فقط بر مبنای اسلام امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» می‌شناسند». حال فکر کنید اگر انقلاب اسلامی واقع نشده بود با چه جهانی روبه‌رو بودیم. این موضوع نیاز به تدبّر فراوان دارد که بنده فقط می‌توانم باب موضوع را باز کنم. شواهد و قرائن نشان از آن می‌دهد که انقلاب اسلامی جهان دیگری را به وجود می‌آورد، صد سال دیگر معلوم می‌شود ما در زمان خود در چه فضای تاریخ‌سازی نفس می‌کشیده‌ایم و خودمان فعلاً متوجه ابعاد آن نیستیم.

معلوم است که وقتی انقلابی به صحنه آمد و حیات استکبار و اعوان و انصارش را تهدید کرد، آن‌ها بیکار نمی‌نشینند و مشکلاتی برای ما ایجاد می‌کنند تا این تصور در ما به وجود آید که با آمدن انقلاب اسلامی این مشکلات پیدا شد. ولی اگر در افقی دیگر موضوع را بنگرید می‌فهمیم با میدان دادن به استکبار نه تنها همواره در حقارت تاریخی خواهیم ماند، بلکه در درازمدت تمام امکانات اقتصادی و فرهنگی ما را مصادره می‌کنند.

باید انقلاب را از افقی دیگر دید، در آن افق ما نیز مانند علی علیه السلام نمی‌گوئیم چون بنی امیه فعلاً حاکمیت سیاسی جهان اسلام را در دست گرفته‌اند باید از اسلام جدا شد- چنین بصیرتی که امیرالمؤمنین علیه السلام به ما آموختند- آری با حاکمیت عثمان، خراج کل افریقا به ضد انقلابی‌ترین افراد یعنی مروان بن حکم اختصاص یافت،^۵ در حالی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مروان و پدرش را از مدینه تبعید کرده بودند. و در زمان عثمان نه تنها این دو نفر به دستور خلیفه برگشتند، بلکه مروان همه کاره‌ی جهان اسلام شد. ابن ابی‌الحدید در شرح خطبه‌ی سوم نهج‌البلاغه آمار عجیبی از ریخت و پاش‌ها و بذل و بخشش‌های عثمان از بیت المال به امویان می‌دهد. ولی با این همه امیرالمؤمنین علیه السلام نگفتند اسلام رفت، چون می‌دانستند اسلام حقیقت بزرگی است که با حجاب امثال عثمان و مروان بن حکم از بین نمی‌رود، حقیقت هرگز از بین نمی‌رود ولی آن‌هایی که می‌خواهند نور آن را خاموش کنند می‌روند. به همین جهت حرف ما با حرف یک آدم

عادی نسبت به مشکلاتی که در کنار انقلاب اسلامی پیش آمده، فرق می‌کند.

ما متوجه‌ایم حقیقت بزرگی تحت عنوان انقلاب اسلامی در زمان معاصر ظهور کرده و می‌خواهیم جایگاه آن را با هم در میان بگذاریم تا در تحلیل آن به خطا نیفتیم و در دام پروژه‌ای که دشمنان انقلاب تهیه دیده‌اند قرار نگیریم. آنچه بیش از همه باید مورد تأکید قرار گیرد توجه به معنی بودن و یا نبودن انقلاب اسلامی در دنیای معاصر است. در آن صورت از الطافی که با تعلق قلبی نسبت به انقلاب اسلامی به انسان می‌رسد محروم نمی‌شویم. با همین دید نسبت به اسلام بود که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از اسلام، بصیرت و تعالی به دست آوردند، عده‌ای هم اسلام را به بازی گرفتند و از همه‌ی آن برکات محروم شدند مگر مقداری طلا و تعدادی شتر که همه را گذاشتند و رفتند.

تدبّر در انقلاب اسلامی باعث می‌شود که انقلاب را فقط در حدّی که دشمنان آن، آن را معنی می‌کنند، شناسیم، بلکه با نگاهی ناب‌تر جایگاه و حقیقت و ریشه‌ی آن را ببینیم. همان‌طور که تدبیر در آیات قرآن ما را متوجه سنت‌های جاری الهی می‌کند.

تدبّر در انقلاب اسلامی باعث می‌شود تا جایگاه تاریخی آن را بشناسیم و بفهمیم ما در کجای تاریخ زندگی می‌کنیم و این کار بسیار با ارزشی است. بعضی‌ها تا این‌جا را می‌دیدند که رضاخان دارد خون می‌ریزد ولی سنن الهی را که در راستای چنین ظلم‌هایی جاری می‌شود، ندیدند و لذا به صورتی منفعلانه، در فضایی که رضاخان پدید آورد و نه

در فضای حاکمیت سنن الهی زندگی کردند، این‌ها تحت تأثیر همان فضا پیر شدند و در پائین‌ترین سطح فکر، زندگی را به پایان رساندند. بعضی‌ها هم مثل امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در عین این‌که در زمان حاکمیت رضاخان زندگی می‌کردند، ولی چون فهمیدند در کجای تاریخ زندگی می‌کنند، نظرشان به افقی بالاتر از فضایی که رضاخان ایجاد کرده بود، معطوف بود و در نتیجه در آخر عمر در اوج بصیرت زندگی دنیایی را ترک کردند و فرمودند: «با دلی آرام و قلبی مطمئن و ضمیری امیدوار به فضل خداوند از خدمتتان مرخص می‌شوم». این نگاه به جهان با توجه به همان فرمایش حضرت صادق علیه السلام است که اگر فرزند زمان خود نباشید نمی‌فهمید در کجای تاریخ زندگی می‌کنید،^۶ و لذا حادثه‌ها شما را در هر کجایی که خواست می‌برد.

تدبر در آیت بزرگی مثل انقلاب اسلامی از زوایای مختلفی امکان دارد، ولی ما از زاویه‌ای می‌خواهیم بحث کنیم که معلوم شود حقیقت انقلاب موجب به ثمر رساندن زندگی‌ها می‌شود، و هر کس خواست زندگیش به ثمر برسد و پوچ و بی‌خود نگردد و به اصطلاح امروزی‌ها افسردگی پیدا نکنند، در حال حاضر یک راه بیشتر در جلو خود ندارد و آن این‌که جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی را بشناسد و زندگی خود را به آن متصل کند تا در عین ورود به یک امیدواری ناب، غم‌ها و شادی‌هایش معنی دار شود.

درک نکردن حقیقت و جایگاه انقلاب موجب می‌شود تا انسان از اوقاتی که ایام الله انقلاب پدید می‌آورد و اهل ایمان و مردان انقلاب در آن وارد می‌شوند، محروم باشد و «وقت» خوش نداشته باشد. کسانی که توانستند انقلاب اسلامی را بشناسند و با حقیقت آن متحد شوند، و وقتشان وقت انقلاب است، از انقلاب چیزی نمی‌خواهند بلکه هر چه دارند در راه انقلاب می‌دهند.

انقلاب اسلامی و نجات از بی‌آیندگی

وقتی احساس می‌کنید در کارهای خود، پس از زحمات زیاد، به هیچ جا نرسیده‌اید و بی‌آیندگی آن زحمات را حس می‌کنید، خود به خود افسردگی و یأس به سراغتان می‌آید و هر چه آن کار اساسی‌تر باشد با یأس بیشتری روبه‌رو می‌شوید و بزرگ‌ترین یأس وقتی است که انسان احساس کند کلّ زندگی او وارد تاریخی شده که عین بی‌آیندگی است. چیزی که فرهنگ مدرنیته در جان و قلب انسان‌های گرفتار آن فرهنگ فرو می‌کند. حال انقلاب اسلامی بستری را آماده کرده است که اگر کسی خود را بدان متصل کرد کلّ زندگی او وارد تاریخی از نورانیت و معنویت می‌شود به طوری که خود را در گذشته با همه‌ی انبیاء هم افق، و در آینده با حضرت مهدی علیه السلام همراه می‌یابد و لذا حضرت صادق علیه السلام در رابطه با برکات توجه به آینده‌ی نورانی و توجه به ظهور حضرت مهدی علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ وَ هُوَ مُنْتَظِرٌ لِهَذَا الْأَمْرِ كَمَنْ هُوَ مَعَ الْقَائِمِ فِي فُسْطَاطِهِ - قَالَ ثُمَّ مَكَتَ هُنَيْئَةً ثُمَّ قَالَ - لَا بَلْ كَمَنْ قَارَعَ مَعَهُ سَيْفِهِ - ثُمَّ

قَالَ - لَا وَاللَّهِ إِلَّا كَمَنْ اسْتَشْهَدَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؛^۷ هر کس از شما بمیرد در حالی که منتظر ظهور قائم آل محمد ﷺ باشد مثل کسی است که با قائم در خیمه‌ی آن حضرت باشد. سپس لحظه‌ای سکوت نموده و آنگاه فرمود: نه! بلکه مانند کسی است که در رکاب او شمشیر زده است. بعد از آن فرمود: نه، سوگند به خدا بدانید که او همچون کسی است که در رکاب پیغمبر ﷺ به افتخار شهادت نائل گشته است.

بدترین نوع زندگی احساس بی‌آیندگی است و در حال حاضر به‌جز زندگی در فضای انقلاب اسلامی هر طور دیگر انسان زندگی کند در بی‌آیندگی به سر می‌برد.

وقتی متوجه شدید فرهنگ مدرنیته مردم جهان را در فضا و روزگاری قرار داده که هر کار بکنند همچون گذشته‌شان بی‌نتیجه خواهند بود و دلهره‌ی به نتیجه نرسیدن کارها تمام وجودشان را فرا گرفته است، می‌فهمیم چرا اولاً: دشمن سعی می‌کند انقلاب اسلامی را نیز در فرهنگ مدرنیته هضم کند. ثانیاً: چرا ورود در اردوگاه انقلاب اسلامی با امیدواری در کل زندگی همراه است.

انسانی که گرفتار بی‌آیندگی تاریخی شد دیگر برای ادامه‌ی زندگی تحلیل ندارد. شما روزنامه‌های دنیا را بخوانید، حرف شعرای آن‌ها را بشنوید، همه‌اش قصه‌ی نالیدن از بی‌آیندگی است و این که خود را در نیهیلیسم یا پوچ‌انگاری غرق می‌بینند و آنقدر زندگی برایشان بی‌ارزش است که به کارهای سختِ مرگ‌آور دست می‌زنند، زیرا مرگ در

اهداف، یعنی ادامه‌ی همین زندگی پوچ و بی‌آینده. در این حال است که هرکس باید از خود پرسد آیا خداوند راهی برای خارج شدن و نجات یافتن از این همه پوچی و بی‌آیندگی برای مردم این دوران نگذاشته است؟ به ناگاه متوجه سخن خدا می‌شوی که می‌فرماید: «إِنَّا نَحْنُ نُزَلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»^۸؛ ما یاد خود و توجه به مقصد حقیقی را نازل کردیم و حتماً آن را حفظ می‌کنیم. با نظر به این آیه امید بزرگی در جان شما شعله‌ور می‌شود. یعنی ای مردم چیزی در زیر این آسمان هست که شما را از روزمرگی، به مقاصد متعالی دعوت می‌کند و خداوند مژده داده است که آن را از هرگونه اضمحلال و بی‌آیندگی حفظ می‌کند، به خود می‌آیم که پس هر راهی که به قرآن ختم شود، راه نجات از پوچی دوران است. به همین دلیل می‌بینید حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» به عنوان یک عارف فقیه سالک زحمت کشیده، به این نتیجه می‌رسد که سلوکش را باید با پدید آوردن انقلاب اسلامی کامل کند. کتاب‌هایی که امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» قبل از انقلاب اسلامی نوشته‌اند حکایت از آن دارد که سنین بین بیست تا سی سالگی در عرفان و سلوک و تحقق در مقامات عالیه بسیار موفق بوده‌اند. کتاب «شرح دعای سحر» امام را مرحوم آقای آشتیانی شرح کرده است، می‌گوید؛ هنوز زمان تنگ است که مطالب عرفانی ایشان فهمیده شود. امام «رضوان‌الله‌علیه» با این که این همه در کسب مقامات جلو رفته‌اند احساس می‌کنند آنچه باید این سلوک را کامل کند و روح نجات از ظلمات دوران را در جامعه بدمد پایه‌گذاری سیاستی است

که عین دیانت باشد و لذا با انقلاب اسلامی جامعه را وارد خطی از نور می‌کنند که از غدیر شروع می‌شود و فعلاً در حاکمیت سخن آل محمد علیهم‌السلام یعنی ولایت فقیه قرار دارد تا مهدی آل محمد علیهم‌السلام ظهور فرماید. حالا که ظلمات دوران مدرنیته قلب‌ها را دزدیده است و نظرها به امام معصوم نیست، لاقبل سخشان را حاکم کنیم تا شروع خوبی برای ظهور آن حضرت باشد. و از این زاویه متوجه می‌شویم انقلاب اسلامی راه نجات انسان این قرن است و نمی‌گذارد نظرها از توجه به قطب عالم امکان به جای دیگری فرو افتد.

انقلاب اسلامی و نجات از فردگرایی

حضرت امام خمینی رضوان‌الله‌علیه «فهمیدند غور در عرفان و فقه و فلسفه بدون حیات دینی که به وسعت اجتماع باشد، یک نوع انزوا و فروافتادن در دیوارهای تنگ فردگرایی است و از این طریق انسان به شکوفایی واقعی نمی‌رسد و از آن طریق بی‌آیندگی به کلی از صحنه‌ی جان انسان رخت برنمی‌بندد و در نتیجه خداوند انقلاب اسلامی را به ایشان هدیه داد. همان‌طور که اهل سنت روایات غدیر را می‌شناسند ولی عده‌ای از بدخواهان موضوع را به یک موضوع سیاسی تبدیل کردند، به طوری که برادران اهل سنت ما تصور می‌کنند می‌توانند بدون ارتباط با علی علیه‌السلام و مسیر حاکمیت اهل بیت علیهم‌السلام سلوک دینی خود را ادامه دهند، همین‌طور این خطر برای مردم ما نسبت به انقلاب اسلامی هست که عده‌ای فکر کنند برای مسلمان بودن نیازی نیست حتماً وارد اردوگاه انقلاب اسلامی

شد. با این تحلیل همان ظلمی که به جهان اهل سنت شد و آن‌ها را از عترت رسول خدا ﷺ جدا کردند، به شیعه می‌شود و آن‌ها را از غدیرِ قرن چهاردهم، یعنی انقلاب اسلامی، جدا می‌کنند و از برکات فوق‌العاده‌ی این ارتباط محروم می‌گردانند.

تدبّر نکردن در جریان غدیر موجب فاصله گرفتن اهل سنت از عترتی شد که رسول خدا ﷺ تأکید داشتند از قرآن جدا شدنی نیست، و عدم تدبیر در انقلاب اسلامی و غفلت از ریشه‌ی تاریخی آن، موجب ظلمی می‌شود که ما شیعیان به خود و مکتب تشیع خواهیم کرد. فراموش نفرمائید که انقلاب اسلامی را یک فقیه عارفِ سالک شکل داده است، یعنی یک عکس‌العمل سیاسی در مقابل نظام شاهنشاهی نیست، یک حقیقت باطن‌دار است و باطنش هم باطن دارد، و به همین جهت ظرفیت تدبیر اساسی در آن موجود است. از آن جایی که حادثه‌های ریشه‌دار با ارتباط با باطن‌شان شناخته می‌شوند، انقلاب اسلامی به این راحتی‌ها فهمیده نمی‌شود، زیرا یک حادثه‌ی اتفاقی نیست. اگر به عموم اهل سنت بگویید غدیر یعنی چه؟ می‌گویند پیامبر ﷺ امیرالمؤمنین ﷺ را دوست داشتند و چون حضرت علی ﷺ در جنگ در یمن با خالد بن ولید اختلاف پیدا کردند، پیامبر ﷺ در غدیر در دفاع از علی ﷺ محبت خود به علی ﷺ را اظهار داشت. در حالی که اگر بر روی احادیث و آیات مربوط به آن تدبیر می‌کردند، به خوبی به حقیقت موضوع پی می‌بردند. گاهی برای انسان سؤال می‌شود که چرا با این همه عظمت که در غدیر به چشم می‌خورد و در تاریخ اهل سنت ثبت شده است، اهل سنت ساده از آن می‌گذرند؟ جواب را در زمان

خودمان پیدا کنیم، مگر بسیاری از مردم ما با انقلاب اسلامی هم همین طور برخورد نمی‌کنند؟ اگر بر روی انقلاب اسلامی هم تدبّر نشود، در اذهان عمومی به یک حادثه‌ی سیاسی تبدیل می‌شود که در آخر قرن بیستم اتفاق افتاد و دیگر هیچ. اگر شیعیان در ذات انقلاب اسلامی تدبّر می‌کردند آیا متوجه نمی‌شدند این همان غدیر است که منزل به منزل، تاریخ را طی کرده و جلو آمده تا به لطف الهی حالا که امکان حاکمیت خودِ معصوم فراهم نشده است، سخن معصوم در صحنه‌ی تصمیم‌گیری‌های کلان در صحنه باشد، تا آرام آرام حاکمیت خودِ معصوم ظاهر شود؟ اینجا است که متوجه می‌شویم در همان راستایی که رسول خدا ﷺ در رابطه با قرآن و عترت فرمودند: «مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا»^۹؛ هرگاه به این دو یعنی قرآن و عترت، متصل باشید، هرگز به انحراف نمی‌افتید، انقلاب اسلامی راه نجات انسان در این قرن است از هرگونه انحراف و پوچی.

مقایسه کنید جلسات دینی را که از ترس سیاسی بودن، از انقلاب اسلامی و امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» حرف نمی‌زنند، با جلسات دینی که در کنار توجه به سایر ابعاد دین، به انقلاب اسلامی و رهبری آن توجه دارند، آیا افراد در این دو نوع جلسات در یک سطح و در یک فضا زندگی می‌کنند؟ آیا آن شور و نشاط و وسعتی که در جلسات نوع دوم هست با جلسات نوع اول قابل مقایسه است؟ عین همین مسئله در شخصیت روشنفکران غیر دینی نسبت به روشنفکران متوجه جایگاه انقلاب اسلامی،

قابل رؤیت است، حال باید پرسید کدام نوع افراد به امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه علیهم السلام نزدیک‌ترند؟ روشن است که آن نوع زندگی که امامی معصوم در افق انسان و جامعه قرار دارد، راه به سویی دارد که دنیای جدید هرگز نمی‌تواند آن را تحمل کند. مگر این صنعتی که ما می‌خواهیم شروع کنیم و دنیای غرب مانع می‌شود جز این است که آن‌ها نگرانند آرام‌آرام ما از آن‌ها فاصله بگیریم و با رویکرد خودمان به انسان و جهان، آن صنعت را مدیریت کنیم؟ این را می‌توان در دنیا تجربه کرد که اگر بهترین کارخانه‌ها را داشته باشیم ولی ولایت خدا و امام معصوم مدّ نظر نباشد، به همان بی‌حاصلی دچار می‌شویم که غرب دچار شد. آری اگر صنعت غرب در این کشور آمد و با روح انقلاب اسلامی مدیریت شد نتیجه چیز دیگری می‌شود. احمد آقا خمینی «رحمة الله علیه» از قول حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» قضیه‌ای را نقل کرده بودند که اگر این سرود «ای مطهر» را - که رادیو و تلویزیون بارها پخش می‌کرد و چند بار هم مردم از امام «رضوان الله علیه» سؤال کرده بودند و ایشان فرموده بودند: هیچ اشکالی ندارد- دولت سعودی پخش کند می‌گوییم حرام است! یعنی؛ اگر سرود «ای مطهر» در فضای فرهنگ غیر دینی نواخته شود آن نتایج را در بر ندارد بلکه نتیجه‌ی عکس می‌دهد. این که عرض می‌کنم اگر نظام اسلامی بر صنعت غربی احاطه پیدا کند روح دیگری بر آن دمیده می‌شود بحث عمیقی است که لازم است مطلب را در مباحث غرب‌شناسی دنبال بفرمائید.^{۱۰} روایاتی که می‌فرماید اگر

۱۰ - مباحث غرب‌شناسی را می‌توانید در کتاب‌های «نگرشی بر تکنولوژی از دریچه بینش

توحیدی» و «علل تزلزل تمدن غرب» از همین مؤلف دنبال فرمائید.

کسی ولایت ائمه علیهم السلام را نداشته باشد از عباداتش بهره نمی برد، به جهت رویکرد متفاوتی است که انسان ها در عدم توجه به ولایت ائمه علیهم السلام پیدا می کنند،^{۱۱} آن کس که در افق زندگی خود انسان های معصوم را می شناسد و سعی دارد در تمام مناسبات زندگی به آن ها نظر کند خیلی فرق می کند با انسانی که با مجموعه ای از آگاهی های ذهنی می خواهد زندگی کند، چنین انسانی حتی جایگاه عبادات خود را درست نمی شناسد.

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و فهم روح زمانه

وقتی روح زمانه و روح انقلاب اسلامی درست شناخته شود نه تنها متوجه بی ثمری زندگی بیرون از انقلاب اسلامی می شویم، بلکه با ورود به اردوگاه انقلاب اسلامی ره صد ساله را یک شبه طی می کنیم. متأسفانه بعضی از مسلمانان به کلی از زمان خود بیروند! اصلاً توجه نمی کنند که در کجای تاریخ زندگی می کنند، امام خمینی «رضوان الله علیه» روح زمانه را خوب شناختند و بر اساس ذخایر الهی آن را تغذیه کردند و جلو بردند.^{۱۲}

۱۱ - پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «فَإِنَّهُ لَوْ عَبْدَ اللَّهِ عَبْدٌ سَعِينٌ خَرِيفًا تَحْتَ الْمِيزَابِ قَائِمًا لَيْلَهُ، صَائِمًا نَهَارَهُ، وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلا بَيْتٌ عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ عليهم السلام لَأَكْبَهُ اللَّهُ عَلَيَّ مِنْخَرِبِهِ فِي النَّارِ» (تفسیر جنابادی، ج ۴، ص ۲۲۸) اگر بنده ای خدا را هفتاد سال زیر ناودان کعبه عبادت کند، در حالی که شب ها به نماز ایستاده و روزها، روزه دارد و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام را نداشته باشد، از بینی او را در آتش می اندازند.

۱۲ - برای بررسی هر چه بیشتر در موضوع روح زمانه و جایگاه آن در روایات به صفحه ی ۴۹۹ از جلد دوم کتاب «فرزندم این چنین باید بود» از همین مؤلف رجوع فرمایید.

مسلم بشر امروز از روزگار خود به تنگ آمده است و به خوبی احساس کرده حاصل کارهایش تماماً پوچ شده و ناخودآگاه نتیجه می‌گیرد فردایش، که آینده‌ی امروزش است، نیز پوچ است و در چنین حالتی است که اگر انسان درست اقدام کند بر خلاف همه‌ی موانع، به نتیجه می‌رسد. می‌گویند چطور شد که اباذر «رحمة الله علیه» با آن که در ابتدای مسلمان شدنش دو یا سه روز بیشتر با پیغمبر نبود، آن‌چنان شد که به تنهایی به غفار برگشت و همه‌ی مردم آن قبیله را مسلمان کرد؟ آری با دو یا سه روز نمی‌شود خیلی مطلب به دست آورد ولی اگر انسان روح یک مکتب را شناخت حرف‌های دیگر را می‌تواند در دل آن پیدا کند.

درک روح زمانه مثل احساس این میز و صندلی نیست، چون چیز مشخصی نیست، روحی است که همه چیز را در بر گرفته و لذا درک آن به شعور خاصی بستگی دارد، باید انسان از افقی بالاتر آنچه را بر عالم می‌گذرد بنگرد. حتی ممکن است مردم نفهمند از وضع موجود به تنگ آمده‌اند و گرفتار پوچی شده‌اند. ولی نوع عکس‌العمل‌هایشان خبر از چنین حالتی می‌دهد، حتی ممکن است ابتدا در حفظ وضع موجود اصرار کنند و در مقابل هر تغییری مقاومت نمایند، اما وقتی آرام آرام متوجه نوری از انوار الهی شدند که بنا دارد آن‌ها را از ظلمات دوران نجات دهد، به شدت از آن استقبال می‌کنند. با کمی دقت می‌توان احساس بی‌ثمری را در قلب اکثر مردم جهان ملاحظه کرد. حال اگر جهانیان به چنین احساسی آگاهی یابند و به راه‌های برون‌رفت از آن بیندیشند، به سرعت متوجه انقلاب اسلامی خواهند شد و به همین جهت عرض می‌کنم به انقلاب

اسلامی و آینده‌ی انقلاب اسلامی امیدواری بسیاری هست که مردم جهان، به خصوص جهان اسلام دیر یا زود به آن فکر می‌کنند.

در فضای فرهنگ مدرنیته به هر کس بنگریم می‌بینیم نگران آینده است، نگرانی از آینده به معنای خاص آن یعنی احساس این که فردای زندگی همانند امروز باشد، عکس‌العمل چنین احساسی آماده شدن برای از میان برداشتن آن نوع زندگی است ولی نمی‌دانند چگونه؟ وقتی متوجه شدیم چون بشر مدرن نمی‌داند چگونه وضع موجود را تغییر دهد به آن تن داده است، هنر ما آن است که این تن دادن را رضایت قلمداد نکنیم به طوری که تصور شود وقتی جامعه‌ای زندگی مدرن را پذیرفت آمادگی پذیرش زندگی و تمدن دیگری را ندارد.

آری باید ماورای یاسی که فرهنگ مدرنیته بر اندیشه‌ها تحمیل کرده است مبنی بر این که راه برون‌رفتی نیست، بر زمانه بنگریم، تا بفهمیم بشر دیر یا زود خود را با انقلاب اسلامی آشنا می‌بیند. اشکالی اساسی که ما در تحلیل وضع موجود داریم این است که فکر می‌کنیم چون مردم از سر تحمل، شرایط جهان مدرن را پذیرفته‌اند از آن راضی‌اند! انعکاس عدم رضایت‌ها را می‌توان در حرکات مختلف مردم دید، حتی آن وقتی که مصداق‌ها را اشتباه می‌گیرند. جالب است که بعضی‌ها بر اساس زندگی غربی عمل می‌کنند ولی بی‌حاصلی آن را به انقلاب اسلامی نسبت می‌دهند. بشر غربی بی‌حاصلی زندگی را امری گریزناپذیر می‌پندارد و بر همین اساس گفته می‌شود نباید در غرب منتظر انقلاب بود، ولی این تحلیل در صورتی است که مردم نتوانند در مقابل خود راه برون‌رفتی را تصور

کنند و با تصور امکان برون‌رفت، تحلیل‌ها به هم می‌خورد. حرف اصلی و جدی مردم غرب را نباید از آن‌هایی شنید که تمام تلاششان این است که مردم را راضی نگه دارند تا شورش نکنند، حرف اصلی فرهنگ غرب را از اندیشمندانی مثل روژه گارودی باید شنید که می‌گوید: «وقتی زندگی مدل غربی شکست خورد، دیگر انقلابی بودن این نیست که مشکلات اقتصادی این نظام را رفع کنیم، بلکه انقلابی بودن آن است که نظام تازه‌ای جانشین مدل غربی بسازیم»؛^{۱۳} لذا تأکید می‌کنم انعکاس روح مردم دنیا را باید در اندیشه و سخن اندیشمندان آن‌ها پیدا کرد و نه در سخن سیاست‌مداران‌شان. سیاست‌مداران دنیای غرب تحمل بشر مدرن از آن زندگی را دلیل رضایت او پنداشتند در حالی که تجربه‌ی تاریخی گواه است در اولین فرصت که احساس کنند می‌توانند از آن زندگی آزاد شوند، به همه‌ی غرب پشت می‌کنند. استقبال گسترده‌ی جوانان غربی در همه‌ی کشورهای غربی به مارکسیسم بر همین اساس بوده است، هرچند آن‌ها مصداق نجات را درست تشخیص ندادند ولی تجربه‌ای بزرگ اندوختند که راه نجات را باید در معنویات جستجو کرد. خردمندان غربی در همان روزها فهمیدند کعبه‌ی آمال‌شان مارکسیسم نیست ولی جوانانی که به دنبال چیزی غیر از آن چیزی که بود می‌گشتند، با طرح مارکسیسم روزنه‌ی امیدی برای برون‌رفت از آن‌چه در آن بودند، در مقابل خود احساس کردند و به همین جهت هجوم گرایش به مارکسیسم در غرب و در بسیاری از کشورهای غیر غربی پدیدار شد، اما به دو دلیل مارکسیسم

توانست امیدها را برآورده سازد؛ یکی این که پشتوانه‌ی عقلی نداشت و بیش از آن که جوابگوی فطرت‌ها باشد جوابگوی وهم‌ها و امیال نفسانی بود، و دیگر آن که در عمل هم خردمندانِ جوامع که عموماً حرف اصلی را می‌زدند از آن استقبال نکردند. ولی با این همه مردمی که دنبال چیزی هستند که از تنگنای غرب خارج شوند حتی حاضرند به مارکسیسم هم دل ببندند، در حالی که انقلاب اسلامی قابل مقایسه با مارکسیسم نیست. انقلاب اسلامی دعوت به چیزی است که بشریت در عمق جان خود به دنبال آن است. انقلاب اسلامی دقیقاً جواب منطقی و اطمینان‌بخشی است برای نسخ تاریخ موجود و جواب به تمنّای انسان‌هایی است که تنگناهای دنیای غرب را می‌شناسند. مردم عادی در دنیای غرب فقط احساس می‌کنند به آن چه که می‌خواهند برسند نرسیدند ولی متفکران ریشه‌ی ناکامی بشر را می‌بینند و کافی است متفکران جهان، نظام سیاسی و الهی انقلاب اسلامی را بشناسند.

تبدیل ایران‌هراسی به ایران‌گرایی

هرچه زمان بگذارد علاوه بر آن که انقلاب اسلامی چهره‌ی اصلی خود را بیشتر می‌نمایاند، ملت‌ها هم با انصراف از وضع موجود جهان، راحت‌تر به لایه‌های اصلی انقلاب اسلامی نظر می‌کنند. نتیجه‌ی نظر به لایه‌های اصلی انقلاب اسلامی آن شده است که هر قدر آمریکا تلاش می‌کند چهره‌ی ایران را بد نشان دهد، نتیجه برعکس می‌شود و ایران‌هراسی در بین ملت‌ها به ایران‌گرایی تبدیل شده است. خبرنگاری از ایران

که به شرم‌الشیخ مصر رفته بود می‌گفت: با این که آن شهر یک شهر امنیتی است و افراد خاص در آن جا هستند، از من سؤال می‌کردند شما را به خدا آیا شما اسلحه‌ی اتمی دارید؟ وقتی گفته بود نه، آن‌ها گفته بودند إن شاء الله به دست خواهید آورد. چون نگاهشان به انقلاب اسلامی نگاه امیدوارانه به مکتبی است که می‌خواهد بشریت را از تنگنای فرهنگ مدرنیته نجات دهد، وگرنه پاکستان هم به عنوان یک کشور اسلامی اسلحه‌ی اتمی دارد اما عموماً مسلمانان خوشحال نیستند، برای این که آرمان بزرگی را که انقلاب اسلامی ایران به عهده گرفته و آن آرمان در ذات این انقلاب نهفته است در کشور اسلامی پاکستان نیست. این‌ها که عرض می‌کنم نمونه‌هایی است برای آن که روشن شود اگر در انقلاب اسلامی تدبّر کنیم و حجاب‌هایی را که ظلمات مدرنیته بر آن انداخته تا درست دیده نشود، کنار بزنیم با حقیقت بزرگی روبه‌رو خواهیم شد. حیف که هنوز شرایط آماده نشده تا در همه‌ی ابعاد انقلاب اسلامی تدبّر کرد، این به خودی خود کاری است که باید با زبانی خاص و با تدبّری مثل تدبّر علامه طباطبایی «رحمة‌الله‌علیه» مسئله را دنبال کرد، موضوع از حدّ گفتار و فهم من بسیار بالاتر است. امیدوارم سخنان بنده مقدمه‌ای باشد تا عزیزان با دید دقیق‌تری موضوع را دنبال کنند.

انقلاب اسلامی فعلاً در جایگاهی قرار گرفته که سران جهان غرب مأمور شده‌اند حاکمان جهان اسلام را از آن بترسانند و با آن مقابله کنند. حال موضوع دو وجه پیدا کرده است، اگر حاکمان جهان اسلام تحت تأثیر غربی‌ها قرار گیرند و با نظام اسلامی مقابله کنند، مورد بی‌مهری

مردمشان قرار می‌گیرند، و اگر از ترس مردم با انقلاب اسلامی کنار بیایند زیر فشار قدرت‌های بزرگ واقع می‌شوند، و این هنر انقلاب اسلامی است که بر اساس ریشه‌های فرهنگی خود که حاصل رهنمودهای ائمه علیهم‌السلام است، با وقار و حوصله و بدون روح ستیزه‌جوئی و با شعار تنش‌زدائی، آرام آرام تاریخ را در نوردد و جلو رود و بدون آن که از حرف اصلی خود کوتاه بیاید به حیات خود ادامه دهد. تعبیر غربی‌ها این است که ایران شطرنج‌باز ماهری است که خیلی دقیق رقیب خود را مات می‌کند، ولی قضیه مربوط به ایران نیست، مربوط به روح فرهنگ تشیع است و این که امامان شیعه نشان دادند چگونه در بحرانی‌ترین شرایط می‌توان ادامه‌ی حیات داد. ایران با توجه به فرهنگ انقلاب اسلامی کاری کرد که سران جهان غرب نتوانستند آن طور که آن‌ها برنامه ریزی کرده بودند، آخرین تیر را به ما بزنند. فکر نکنید به این سادگی‌ها نظام اسلامی توانسته است در این غوغای جهانی، تاریخ خود را طی کند و جلو برود، بالأخره عرف بین‌المللی آن است که یک کشوری در شرایط کشور ما، یا تسلیم می‌شود، یا مخالفان خود را به جنگ دعوت می‌کند، در حالی که ما هیچ کدام از این دو راه را نرفتیم. همان‌طور که امام صادق علیه‌السلام نه تسلیم خلیفه‌ی عباسی شدند و از سخنان خود دست برداشتند و نه مخالفت علنی با آن‌ها کردند. از طرفی خلیفه‌ی عباسی همه را رها کرده است و امام صادق علیه‌السلام را گرفته، و همه‌ی دغدغه‌های او آن حضرت است، چون می‌داند معنی امام صادق علیه‌السلام یعنی یک بی‌آیندگی کامل برای سلسله‌ی عباسیان، از طرف دیگر هیچ بهانه‌ای برای مقابله‌ی مستقیم با حضرت

ندارد. متوکل به اطرافیان خود می‌گوید؛ وای بر شما، کار ابن‌الرضا مرا درمانده و بیچاره کرده.^{۱۴} در حالی که امام هادی علیه‌السلام ظاهراً یک گوشه نشسته‌اند و مشغول زندگی خود هستند. ولی در حقیقت یک فکر و فرهنگ‌اند که حاکمان نمی‌توانند آن را نادیده بگیرند، و بیش از آن هم که نمی‌شد برای آن حضرت مأمور گذاشت و آن حضرت را در حصر قرار داد. آن‌چه همه‌ی فکر و ذکر خلیفه را به خود جلب کرده نظر به آینده است، وقتی به آینده می‌نگرد می‌بیند فکر و فرهنگ امام هادی علیه‌السلام در پیشانی آینده، خود را نشان می‌دهد.

انقلاب اسلامی و رویکرد نفی غرب

انقلاب اسلامی همراه بود با ظهور شعور انسان‌های خودآگاه و دل‌آگاهی که خوب فهمیدند راه و رسم زندگی در دوران معاصر چگونه باید باشد. انقلاب اسلامی را سیاسیون تدوین نکردند، انقلاب اسلامی توسط یک مرد الهی شکل گرفت که اولاً: ظلمات روح مدرنیته را از طریق تجلیات اشراقی، با گوشت و پوست خود احساس کرده بود و در زمان رضاخان و محمدرضاخان مشاهده کرده بود مدرنیته یعنی چه، آن وقتی که هیچ مانعی برای مدرن شدن ملت ایران در میان نبود و شاه خود فروخته همه‌ی کشور را در اختیار غربیان قرار داده بود. ثانیاً: راهی را که نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه‌ی طاهرین علیهم‌السلام از طرف خدا متذکر آن بودند، به خوبی می‌شناخت و با توجه به این نکات انقلاب اسلامی با رویکرد نفی

۱۴- «وَيُحْكُمُ قَدْ أَغْيَانِي أُمْرُ ابْنِ الرَّضَا»؛ الكافي، ج ۱، ص ۵۰۲.

غرب و اثبات اسلام به صحنه آمد و متفکرانی از جنس فکر امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»، مدافعان حقیقی آن انقلاب شدند و آن را فهمیدند و با امام هم‌زبان گشتند، و با این وصف انقلاب جلو رفت، مسلم اگر مرحوم شهید بهشتی و شهید مطهری و آیت الله خامنه‌ای زبان امام را نفهمیده بودند انقلاب اسلامی منحرف شده بود. در روایت داریم وقتی وجود مقدس امام زمان علیه السلام تشریف می‌آورند، یکی در شرق عالم است و یکی در غرب عالم ولی با این همه با امام ارتباط دارند. ذره‌ای از آن حالت در انقلاب اسلامی به چشم می‌خورد، به طوری که افراد مختلف در اقصی نقاط کشور ایران متوجه سخن امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» شدند، کسانی زبان امام «رضوان الله تعالی علیه» را فهمیدند که دو رویکرد فوق را در شخصیت خود نهاده‌اند. برعکس کسانی که با امام «رضوان الله تعالی علیه» فقط در حد نفی شاه همکاری کردند، این‌ها همواره به نحوی حجاب انقلاب بوده‌اند. و هر گاه انقلاب اسلامی خواسته است چهره‌های باطنی خود را ظاهر کند چنین افرادی ناخواسته با آن مقابله کرده و تحت عنوان این که غرب نباید از ما ناراحت شود انقلاب اسلامی را نسبت به رسیدن به اهداف اصلی باز داشته‌اند.

زمان تصمیم

آری خودآگاهی نسبت به ظلمات دوران، و دل‌آگاهی نسبت به حقیقت انقلاب اسلامی اندوخته‌ی انسان‌های با شعوری بود که انقلاب اسلامی را شناختند و با امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» هم‌زبان شدند. با توجه به امور فوق و با تدبیر در ذات تاریخی انقلاب اسلامی است که عرض

می‌شود این انقلاب ظهور و شعور انسان‌های خودآگاه و دل‌آگاهی است که متوجه شدند زمان تصمیم برای واردشدن به تاریخی فوق تاریخ مدرنیته فراهم شده است و هرکس تصمیم بزرگ تاریخی خود را در این زمان نگیرد حتماً در روزمرگی‌های زندگی در وضع موجود پوسیده و پوچ می‌شود.

غفلت از تصمیم‌گیری صحیح برای ورود در تاریخ، سرنوشت کسانی است که اصالت را به فرهنگ مدرنیته می‌دهند، چه مدرنیته از جهت ضد قدسی آن، که بیشتر مارکسیست‌ها در این وادی قرار دارند، و چه مدرنیته از جهت بی‌بند و باری آن که بیشتر غرب‌زده‌های اشرافی و سرمایه‌دار در آن قرار دارند. کافی است شخصیت آن‌ها را در سنین پنجاه‌سالگی به بعد مورد مطالعه قرار دهید، چون این‌ها به فکر برون‌رفت از روح غربی نبودند، در این مرحله از عمر به آدم‌های افسرده و پوسیده و شکست‌خورده تبدیل شده‌اند. حال این‌ها را مقایسه کنید با امثال حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» که در نود سالگی در شور و نشاط، در متن وسیع‌ترین نوع زندگی، تنفس می‌کنند. اگر ملاحظه کنید انسان‌هایی که در کشور ما در دوران بازنشستگی با بی‌هویتی روبه‌رو می‌شوند در دوران جوانی از دو چیز غافل بوده‌اند، یکی این که ایران را به معنای مهد تشیع نشناختند و خود را در فرهنگ انتظار وارد نکردند، و دیگر این که زمانه‌ای را که در آن زندگی می‌کردند درست درک نمودند، چه آن وقتی که روح زمانه اقتضا می‌کرد که وارد حرکت مرحوم آیت‌الله مدرس شوند و با رضاخان مقابله کنند، و چه آن وقتی که زمانه اقتضا می‌کرد در کنار آیت‌الله کاشانی

باشند و چه حالا که باید در کنار شخصیت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» وارد انقلاب اسلامی شوند.

هر کس از تصمیم بزرگی که باید در زندگی خود بگیرد غفلت کرد از تاریخ بیرون می‌افتد و از فهم روح زمانه محروم می‌شود و امروز، برای فهم روح زمانه عملی جز تدبّر در انقلاب اسلامی نیست. انقلاب اسلامی تاریخ جدید جهان را شکل خواهد داد و مبنای سیاست جدیدی را بر پا می‌کند، هر کس سرنوشت خود را به آن وصل نکند هیچ معنایی برای ادامه‌ی زندگی نمی‌یابد و مثل پیران بازنشسته‌ای خواهد شد که در زمان حکومت پهلوی معنی زندگی در کنار مرحوم مدرس و آیت الله کاشانی را رها کردند و آن را در جایی دیگر دنبال کردند. اکنون نیز بسیاری از افراد و اقوام و ممالک در ارتباطی که با غرب دارند باید نگران فردای خود باشند و در سالهای اخیر روشن شد که غرب نمی‌تواند جلوی تحقق چیزهایی را که ذاتی تاریخ معاصر است، بگیرد. غرب دیگر نه فقط حلال مسائل و مشکلات نیست بلکه هر روز درد تازه‌ای بر دردهایش افزوده می‌شود.

خدای انقلاب اسلامی

یکی از خواهران که همسرش در اوایل انقلاب با مسعود رجوی، سرکرده‌ی منافقان همکاری می‌کرد و بالأخره از ایران فرار کرد، می‌گفت: پس از سرنگونی صدام اجازه دادند بروم شوهرم را ببینم، شاید متوجه خطایش بشود و توبه کند. می‌گفت حقانیت انقلاب اسلامی را باید با توجه به سرنوشت آن‌ها فهمید، احساس یأس از آینده و ناتوانی نسبت به

هر کاری آن‌ها را خرد کرده بود، حتی امید توبه و برگشت به زندگی گذشته در آن‌ها مرده بود، منتظر بودند آمریکا برای آن‌ها کاری بکند و دیگر هیچ. این خود نشانه‌ی آن است که در هر اردوگاهی، جز اردوگاه انقلاب اسلامی خبری از آینده‌ی معنی‌دار نیست. حقیقت آینده مربوط به حضرت مهدی علیه السلام است و وقت ظهور ولی‌الله و ارتباط با خدای مهدی علیه السلام در آینده‌ی انقلاب اسلامی هویدا است.

با ظهور انقلاب، خدایی که در کتاب و درس و مدرسه می‌خواندیم رفت و خدای خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» که متذکر ظهور خدای مهدی علیه السلام است به میدان آمد. هر چند هنوز بسیاری از طرفداران انقلاب اسلامی با خدای مهدی علیه السلام آشنا نشده‌اند و با هر اقدامی - هر چند دلسوزانه - حجابی بر ظهور آن حضرت اضافه می‌کنند. با این‌همه، بشر در شرایطی است که راه‌های انحراف را امتحان کرده است، آن مکاتب در عینی که همه‌ی توان خود را به صحنه آورده‌اند، راهی به سوی بشر نگشودند، و از این طرف با انقلاب اسلامی راه نور و هدایت به سوی مقصد متعالی ظاهر شده است، راهی که از جنس راه‌های گذشته نیست، در عینی که ریشه در تاریخ انبیاء دارد، حجاب‌های دوران‌های گذشته را که هر دینی را در حجاب می‌برد، شکافته، و راه برگشت به خدای اهل‌البیت علیهم‌السلام را گشوده است. انقلاب اسلامی پاسخ به ندایی بود که از طریق خداوند به گوش شیعیان رسید، و ما می‌رفتیم که به کلی از انسانیت ساقط شویم، اما عهد با فرهنگ اهل‌البیت علیهم‌السلام را به یاد آوردیم و میل بازگشت به آن در ما قوت گرفت و ملت در مقابل کسی که پوشاننده حق و منشأ هر ظلم و استیلا است، قیام

کرد. این است معنی این که گفته می‌شود انقلاب اسلامی ریشه در اعتقادات مردم دارد.

انقلاب اسلامی با نظر به فرهنگ اهل البیت علیهم‌السلام نشان داده که یک خدا مانده است که او غیر از همه‌ی خداها است، خدایی که هیچ حاکمیتی جز حاکمیت امامان معصوم علیهم‌السلام را نمی‌پذیرد. خدای ائمه معصومین علیهم‌السلام و به تبع آن خدای امام زمان علیه‌السلام، خدای فیلسوفان و روشنفکران و درس و مدرسه نیست، خدای حضوری است که با قلب‌های انسان‌ها گفتگو می‌کند و بنا دارد خود را در تمام مناسبات انسان‌ها ظاهر کند، خدایی که غدیر را پدید آورد تا بشریت در امور زندگی اجتماعی، با واسطه‌ی فیض الهی مرتبط باشند.^{۱۵} انقلاب اسلامی به خدایی که در غدیر ظاهر شد و در مهدی علیه‌السلام به تجلی کامل می‌رسد، اشاره دارد و توانسته است بسیاری از حرف‌های به ظاهر مذهبی را پشت سر بگذارد. خلفای عباسی فلسفه را از یونان آوردند تا خدایی را به مردم بدهند که در کنار آن خدا بشود حکومت عباسیان ادامه یابد و با طرح الهیات یونانی، الهیات حضوری اهل البیت علیهم‌السلام در انزوا قرار گیرد. درست است که عزیزانی مثل فارابی و ابن سینا نگاه دیگری به فلسفه دارند ولی با این همه نباید فراموش کنیم که خدای ائمه علیهم‌السلام، سراسر نور است، محبوب جان انسان‌ها است. خدای درس و مدرسه یک مفهوم ذهنی است، خدایی که ما نتوانیم با او معاشقه کنیم و زندگی و اقتصاد و حکومت و تربیت را با انوار او مدیریت کنیم، این همان واجب‌الوجودی

۱۵ - جهت شرح بیشتر در مورد تفاوت خدای فلسفه با خدای انبیاء علیهم‌السلام؛ به کتاب «آن‌گاه که

فعالیت‌های فرهنگی پوچ می‌شود» از همین مؤلف رجوع فرمایید.

است که در کتاب‌ها نوشته‌اند، در حالی که با انقلاب اسلامی خدای دیگری به صحنه آمد، در همین راستا می‌توان گفت:

بیزارم از آن کهنه‌خدایی که تو داری هر روز مرا تازه خدای دگری هست
راه ارتباط با خدای حضوری که خدای اهل‌البیت علیهم‌السلام است با انقلاب
اسلامی گشوده شده است، خدای اهل‌البیت علیهم‌السلام در کتاب‌ها به دست
نمی‌آید بلکه با اخلاص و سوز و شور و تزکیه، خود را بر قلب‌ها
می‌نمایاند. ممکن است در ذهن بعضی از عزیزان این سؤال پیش بیاید که
مگر خدا هم چند تا می‌شود؟ نه خدا چند تا نمی‌شود اما خداوندی که
حقیقت مطلق هستی است غیر از مفهوم خدایی است که در ذهن است. به
گفته‌ی مولوی:

آنچه اندیشی، پذیرای فناست آنچه اندر و هم ناید آن خدا است
خدای حضوری اهل‌البیت علیهم‌السلام با به صحنه آمدن ولایت فقیه چهره‌ی
خود را نمایاند، خدایی که با حاکمیت شاه در حجاب بود و به نور امام
خمینی رضوان‌الله‌تعالی‌علیه و شهدا به تجلی آمد. امام خمینی رضوان‌الله‌تعالی‌علیه در این
رابطه می‌گویند:

در میخانه گشایید به رویم شب و روز که من از مسجد و از مدرسه بیزار شدم
خدای خمینی رضوان‌الله‌تعالی‌علیه کسانی را که می‌خواهند نظام اسلامی را در
ذیل روح غربی به عقب برانند، از جلو راه خود بر می‌دارد. بعضی از
دولتمردان معنی جایگاه انقلاب اسلامی را نفهمیدند و لذا فکر می‌کنند
می‌شود ایران را تبدیل به ژاپنی اسلامی کرد که در ذیل روح غربی به
آداب دینی خود مشغول باشد، مطمئن باشند خیلی زود انقلاب اسلامی

این‌ها را از تاریخ خود بیرون می‌اندازد. این‌ها باید بدانند با ظهور انقلاب اسلامی و عبور یک ملت از وضعی که تمدن غربی بر آن‌ها حاکم کرده بود، دیگر زمانه، زمانه‌ی گذشته از یک انحراف تاریخی است، و نمی‌توان ملت را به عقب برگرداند، حتی نمی‌شود روح انقلاب را که در دولت‌های بعد از سازندگی و اصلاحات، ظهور کرده دفع کرد و به دولت‌های گذشته برگشت داد، بلکه باید انقلاب را به جلو راند، و هرچه بیشتر نظام اسلامی را از غرب‌زدگی پنهان، آزاد نمود.

معلوم است که غرب به هر اندازه که از طریق انقلاب اسلامی تأیید شود احساس آینده داشتن می‌کند ولی این ذوق‌زدگی بی‌حاصلی است، زیرا ذات انقلاب اسلامی عبور از غرب است. ابوبصیر نقل کرده که با حضرت باقر علیه السلام در مسجد بودیم، عمر بن عبدالعزیز داخل مسجد شد، پس آن حضرت فرمود: به خدا سوگند این جوان به سلطنت می‌رسد و دادگری می‌کند، ولیکن زندگی کوتاهی خواهد داشت، اهل زمین در مرگش می‌گیرند، ولی اهل آسمان لعنتش می‌کنند.^{۱۶} زیرا عمر بن عبدالعزیز چنین حقی نداشت که حاکم مسلمین باشد و خدایی که با حاکمیت امامان معصوم علیهم السلام در جامعه تجلی کرد را حذف کند، آدم خوبی باشیم که کافی نیست، باید از خدای غرب که خدای بیرون از زندگی اجتماعی، سیاسی است، عبور کرد و به خدای خمینی «رضوان الله تعالی علیه» رجوع نمود. زمانه، زمانه‌ی گذشته از یک تاریخ انحراف است و نظر کردن به انگشت اشاره‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله که اهل البیت علیهم السلام را نشان می‌دهد. اهل البیت علیهم السلام دانشمندان بزرگ

در علم حصولی نیستند، آن‌ها فرهنگ بصیرت به حقایق وجوداند، و انقلاب اسلامی شرایط رجوع به چنین فرهنگی است.

وقتی حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در ابتدای وصیت‌نامه‌ی الهی، سیاسی خود می‌فرمایند: «حدیث ثقلین حجت قاطع است بر جمیع بشر به ویژه مسلمانان» دارند خبر می‌دهند زمان رجوع به فرهنگ اهل البیت شروع شده و دیگر جای هیچ توجیهی برای رجوع به غیر اهل البیت علیهم‌السلام نمانده است. با شروع انقلاب اسلامی روشن شد انسان‌های جدیدی به صحنه آمده‌اند که رجوع آن‌ها رجوع به حدیث ثقلین است و می‌خواهند با تمام جدیت آن را بشنوند، هرچند این عزم و این رجوع خلاف عادت جهانی است. عزم حاکمیت سخن امامان معصوم علیهم‌السلام در عرف جهان مدرن، یک نحوه بیرون رفتن از زندگی مدرن است و لذا تأکید می‌کنم آری این کار خلاف عادت جهانی است ولی برای جوانانی که می‌خواهند بیدار شوند و از خواب تاریخی سال‌های بی تفاوتی به پا خیزند، این ملامت‌ها خریدار ندارد. خریدار این حرف‌ها کسانی‌اند که در عین وفاداری ظاهری به انقلاب اسلامی، چون ذات انقلاب اسلامی را نمی‌شناسند، نمی‌توانند از غرب بگذرند. این‌ها در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله هم در عین وفاداری به اسلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله اشارات آن حضرت را در غدیر نشیندند و میدان را برای جاهلیت اموی باز نمودند. امروز هم معلوم نیست چگونه به انقلاب اسلامی وفادارند که معنی آن را نمی‌فهمند به طوری که اگر بعضی از مسئولان نظام اسلامی با جاهلیت دوران مدرن، یعنی فرهنگ غربی به مقابله برخاستند می‌گویند، این‌ها ما را در دنیا منزوی کردند. گویا بنا بوده است

رجوع انقلاب اسلامی به غرب باشد و این‌ها از این که انقلاب اسلامی به «الله» می‌خواهد رجوع کند ناراحت‌اند. اینان نسبت به دورانی که در آن زندگی می‌کنند در خوابند و انسان‌های خواب در واقعیت‌ها زندگی نمی‌کنند. آیا واقعی‌ترین واقعیات عالم هستی دین اسلام نیست؟ آیا واقعی‌ترین چهره‌ی اسلام، آن چهره‌ای نیست که در غدیر ظاهر شد، و آیا واقعی‌ترین چهره‌ی غدیر در حال حاضر انقلاب اسلامی نیست؟ آینده‌ی تاریخ نه بر اساس افق اندیشه‌ی مقدسان احمق رقم می‌خورد که به ولایت و حاکمیت اسلام در این دوران نظر ندارند، و نه بر اساس افق اندیشه‌ی سکولارهای غرب‌زده است که می‌خواهند دولت اسلامی را در حجاب غرب‌زدگی استحاله کنند، افق آینده در اسلام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» ظاهر خواهد شد که به حاکمیت مهدی علیه‌السلام ختم می‌شود. **إن شاء الله.**

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

جایگاه انقلاب اسلامی در آینده‌ی تاریخ

(۲)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

انقلاب اسلامی؛ آیتی قابل تدبّر

همچنان که در جلسه‌ی قبل عرض شد انقلاب اسلامی به طور مسلم یکی از آیات الهی است و لذا همان‌طور که باید در سایر آیات الهی تدبّر کرد تا جنبه‌ی باطنی آن‌ها آشکار شود، باید در انقلاب اسلامی از جهات گوناگون تدبّر نمود تا شخصیت باطنی آن نمایان گردد و با آگاهی کامل با آن برخورد کنیم. همچنان که وظیفه‌ی ما است در حادثه‌ی کربلا دائماً تدبّر کنیم تا آرام آرام چهره‌ی ماورای تاریخی آن برای ما منکشف گردد و بتوانیم نهایت استفاده را از آن آیت کبرای الهی ببریم.

از آن جایی که انقلاب اسلامی از جنس کربلا است و در پرتو آن فرهنگ به صحنه آمده است، وظیفه داریم در آن تدبّر کنیم تا حضور همه جانبه‌ی آن در زوایای مختلف در جهان معاصر و در آینده، برای ما منکشف گردد و از این طریق فرزند زمان خود باشیم و از برکات حضور در زمانه‌ی خود بهره‌مند شویم، وگرنه گرفتار انتخاب‌های پوچ و کهنه خواهیم شد.

وقتی شما در قرآن تدبّر می‌کنید پس از تدبّر طولانی، از عظمت آن حیران می‌گردید و متوجه حقانیت آن می‌شوید. کافی است در قرآن تدبّر کنیم تا خود قرآن حقانیت خود را اثبات کند. اگر با این نیت و با حوصله‌ی زیاد کار خود را دنبال کنیم، چون قرآن حقیقتی باطن‌دار است، حاصل آن تدبّر، راه‌بردن به سوی باطن آن است.

از آن جایی که انقلاب اسلامی ریشه در غدیر و اسلام دارد و حقیقت اسلام و غدیر مطابق نیاز زمانه چهره‌ی خود را در انقلاب اسلامی نمایانده است، انقلاب اسلامی نیز دارای باطنی است که با تدبّر در آن امکان راه‌بردن به آن باطن فراهم می‌شود.

خداوند تعالی، امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» بنیانگذار انقلاب اسلامی را به جهت آن خلوص و دلسوزی‌هایی که داشت، متوجه کرد که روح جدیدی در زمانه ظاهر شده که زمینه را برای بازگشت حکم خدا در مناسبات جامعه فراهم نموده، تا از آن طریق فرهنگ سکولاریته‌ی مدرنیته به فرهنگ قدسی تبدیل شود. امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» متوجه شدند زمانه، یک نوع مردم‌سالاری را دارد ظاهر می‌کند، هنر ایشان این بود که در آن شرایط آمدند و به مردمی که باید انتخاب می‌کردند پیشنهاد دادند مواظب باشید در انتخاب خود اشتباه نکنید و از آن طریق انقلاب اسلامی را به مردم پیشنهاد کردند.

امام صادق علیه السلام فرمودند: «الْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللّٰوِائِسُ»؛^۱ بر آن کس که به زمانه‌ی خود داناست، اشتباهات هجوم نمی‌آورد. و به واقع

قضیه همین‌طور است که اگر انسان جهت‌گیری زمانه را درست تشخیص داد، در دام دشمنان نمی‌افتد. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ بَصِيرًا بِزَمَانِهِ مُقْبِلًا عَلَى شَأْنِهِ حَافِظًا لِلِّسَانِهِ»؛^۲ لازم است بر عاقل که اوضاع و احوال زمان خود را بشناسد و موقعیت خود را درک نماید و زبان را از بیهوده‌گویی حفظ کند.

شروع غفلت

تا چهارصدسال پیش؛ قبل از رنسانس، مردم جهان پذیرفته بودند خداوند قوانین و مناسبات آن‌ها را تعیین کند و در جوامع مسیحی کشیش‌ها نماینده‌ی اراده‌ی حکم خدا بودند. حال کار ندارم که کشیش‌ها درست عمل می‌کردند یا نه، چون بسیاری از قسمت‌های کتاب مقدس تحریف شده بود و نمی‌توانستند درست عمل کنند، ولی مردم معتقد بودند آنچه در اناجیل مطرح است سخن خدا است، و در ایران هم تا ۱۵۰ سال پیش فرهنگ جامعه این چنین بود که آنچه روحانی می‌گوید درست است، چون متوجه بودند دین باید تکلیف جامعه را تعیین کند. اروپا با طرح رنسانس جامعه را از این قاعده خارج کرد. آنچه در رنسانس مطرح بود برگشت جامعه به قبل از مسیحیت، یعنی برگشت به فرهنگ رُم باستان بود، روشنفکر اروپایی می‌گفت؛ چرا باید کشیش تکلیف جامعه را تعیین کند، مردم با عقل خودشان این کار را انجام می‌دهند. عنایت بفرمائید با طرح این سؤال، کشیش را در مقابل مردم قرار دادند و این‌طور در ذهن‌ها القاء

۲- إرشاد القلوب إلي الصواب، ج ۱، ص ۱۴۰.

کردند که کشیش‌ها نظرشان را بر ما تحمیل می‌کنند، نگفتند کشیش‌ها نظر انجیل را می‌گویند، خصوصاً که بعضی از کشیش‌ها سابقه‌ی بدی در میان مردم داشتند و به اسم دینِ خدا، هوس خود را بر مردم حاکم می‌کردند، بهشت را می‌فروختند و جهنم را پس می‌گرفتند، به طوری که اصحاب کلیسا جزء ملاک‌های بزرگ منطقه بودند، و همین امور بهانه به‌دست روشنفکران غربی داده بود تا به بهانه‌ی انحرافات کشیش‌ها، مردم را نسبت به حاکمیت حکم دین بدبین کنند. در این فضا شعار دادند خودمان تکلیف خودمان را تعیین می‌کنیم، ولی نتیجه چیز دیگری شد و احزاب با مدیریت سرمایه‌داران بزرگ عنان کار را به دست گرفتند، به جای آن که از نظر کشیش‌ها خود را آزاد کنند و سعی نمایند حکم خدا در جامعه حاکم شود، با غفلت هر چه تمام‌تر، به امید آن که نظر مردم در جامعه حاکم شود، با حاکمیت احزابی روبه‌رو شدند که گردانندگان اصلی آن گروه‌های خاصی بودند که قدرت و ثروت را یک‌جا در اختیار داشتند. و از آن طرف خواستند خلأ بی‌خدایی را به کمک علوم تجربی و نظرات روانشناسی پر کنند.

دین اگر چیزی را حرام می‌کند فقط نظر به بُعد جسمانی ما ندارد بلکه بر اساس همه‌ی ابعاد انسان، در همه‌ی طول زندگی - اعم از دنیا و قیامت - نظر می‌دهد، ولی علوم تجربی در محدوده‌ی جسم و در زمانی محدود می‌تواند موضوع را بررسی کند و به جهت آن که نادانسته‌هایش بیشتر از دانسته‌هایش بود، جامعه‌ی غربی با مشکلات غیر قابل پیش‌بینی روبه‌رو شد و لذا پس از چهارصد سال یک مرتبه از پنجاه سال پیش مردم غرب به

خود آمدند که باید زندگی قبل از رنسانس خود را باز خوانی کنند، چه در امور سیاسی، اجتماعی و چه در امور علمی.

غرب نه تنها امروز با انواع بحران‌ها دست و پنجه نرم می‌کند، و نه تنها با اقتصادی سراسر بحرانی روبه‌رو است، بلکه در بستر فرهنگ غربی، انواع بیماری‌های روحی، بشر را احاطه کرده است. در ابتدای امر طوری سخن گفتند و علم تجربی را تقدیس کردند که گویا با پیروی از رهنمودهای علوم تجربی، به چیزهایی بهتر از آنچه ادیان به بشر داده‌اند، دست می‌یابیم. در نهضت بازخوانی قرون وسطی - که از حدود پنجاه سال پیش شروع شد - اندیشمندان غربی متوجه شدند در چهارصد ساله‌ی اخیر چه کلاهی سرشان رفته است و به بهانه‌ی مخالفت با کار بعضی از کشیش‌ها به دین پشت کردند، در حالی که شایسته بود متوجه باشند، نه تنها علم، که دین مسیحیت نیز جواب بشر امروز نیست. متأسفانه چون دیدند دین مسیحیت جواب نمی‌دهد، دین را به کلی کنار گذاشتند، نه مسیحیت را، و این ضربه‌ی بزرگی بود که متفکران غرب به خود زدند. آقای برتراند راسل فیلسوف انگلیسی می‌گوید:

«ما فکر می‌کردیم آن چیزی را که پیامبران به عنوان بهشت به مردم وعده داده‌اند از طریق علوم تجربی و روانشناسی و جامعه‌شناسی می‌توانیم ایجاد کنیم ولی یک مرتبه متوجه شدیم دو جنگ جهانی که بیش از چهل میلیون کشته داد در همین بهشتی که ما به دنبال آن بودیم واقع شد.»

عنایت داشته باشید در حال حاضر هم مردم غرب - کم یا زیاد - به کلیسا می‌روند ولی آن کلیسا، کلیسایی نیست که تکلیف مردم را تعیین کند، می‌روند تا عبادات شخصی خودشان را انجام دهند. از یک طرف

ضرورت حضور دین در مناسبات اجتماعی را احساس می‌کنند، از طرف دیگر کلیسا و مسیحیت جواب‌گوی این نیاز نیست، به همین جهت آقای آندره مالرو وزیر فرهنگ ژنرال دوگل پیش‌بینی می‌کند که اروپا در آینده یا مذهبی است و یا نابود می‌شود. و بعد می‌گوید البته اگر مذهبی بشود حتماً مسیحی نخواهد شد. چون مسیحیت امتحان خود را داده است.

مرحل سه‌گانه‌ی غرب‌زدگی

در تاریخ غرب و غرب‌زدگی، سه مرحله قابل توجه است، مرحله‌ای که انسان نظر به دین دارد و سخن دین را از زبان کشیش و یا روحانی می‌گیرد. مرحله‌ی بعدی که به بهانه‌ی رجوع به علم، به دین پشت کرد و پیرو آن به مقابله با روحانیت پرداخت. به طوری که در کشور ما بعد از مشروطه، روشنفکران غرب‌زده به بهانه‌ی آن که شیخ فضل‌الله نوری حرف‌هایی که می‌زند علمی نیست، جوّ جامعه را آنچنان مسموم کردند که با شهادت او عده‌ای جشن گرفتند که دیگر مانع بزرگ علمی شدن کشور برطرف شد. چون در این مرحله علم را جای حق نشانده بودند و لذا هر کس سخنی مطابق سخن غریبان نگوید، ضد علم سخن گفته، و چون به گمان آن‌ها علم همان حق است، پس ضد حق موضع‌گیری کرده است.

مرحله‌ی سوم، مرحله‌ای است که نظر مردم را به جای حق نشانده‌اند. در حال حاضر در فرهنگی که به سخن خدا پشت کرد، و به دنبال چیزی است که به جای حق بگذارد، به نظر مردم رجوع نموده و می‌گویند هرچه مردم بگویند حق است. فعلاً روح کلی مردم دنیا در مرحله‌ی سوم است و

سخن عمومی را بدون هیچ قیدی، ملاک حق و باطل می‌داند، بدون آن که سخن مردم را با حقیقتی به نام وحی ارزیابی کنند. می‌گویند چون مردم آن فرد را دیکتاتور می‌دانند پس آدم بدی است، آری، مردم عموماً با توجه به فطرتی که دارند اگر غرضی در میان نباشد، درست تشخیص می‌دهند ولی آنچنان نیست که بدون مقیاسی مطمئن بتوان نظر مردم را حجت کامل جهت تشخیص حق و باطل دانست. لذا این سؤال پیش می‌آید که آیا چون آن شخص و یا آن فعل طبق ملاک‌های الهی بد است، مردم هم آن را بد می‌دانند و یا صرفاً چون مردم آن را بد می‌دانند، بد است؟ یک وقت می‌گوییم خدا و دین این عمل را ظلم می‌داند و چون مردم متدین هستند و با ملاک‌های الهی قضاوت می‌کنند، مردم می‌گویند این عمل ظلم است. این طرز تفکر که ملاک بد و خوب و حق و باطل را به مرجعی ماورای نظر مردم ارجاع می‌دهد، در عین احترام به نظر مردم، به چیزی بالاتر نظر دارد و امکان به خطا افتادن در آن کم‌تر است. در مکتب لیبرال دموکراسی حق و باطل آن چیزی است که مردم بگویند، و در همین راستا بد آن است که مردم نخواهند، و خوب آن است که مردم بخواهند، و خواست مردم هم همان خواست اکثریت است، طبیعی است که با چنین ملاکی جامعه گرفتار آشفتگی می‌شود.

با توجه به چنین فضایی که از یک طرف نظر مردم در میان است، و از طرف دیگر نظر مردم ملاک حق و باطل شده، امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» متوجه شدند زمانه عوض شده و شرایط جدیدی آماده‌ی بروز است که می‌خواهد با ملاکی ماوراء میل مردم زندگی کند، به عبارت دیگر روح

باطنی مردم آماده‌ی عبور از لیبرال دموکراسی بود، هرچند صاحبان قدرت و ثروت که در بستر لیبرال دموکراسی بقای قدرت و ثروت خود را نهادینه کرده بودند، مانع اصلی آن حرکت بودند و هستند. حتی شاه سعی می‌کرد خود را با طرح لیبرال دموکراسی تثبیت کند و در سال ۱۳۴۱ به پیشنهاد کندی رئیس جمهور آمریکا، رفراندم شاه و ملت را راه انداخت، تا حقانیت خود را از طریق رأی مردم تثبیت کند.

در ابتدا شاه در مقابل اصرار جان. اف. کندی که باید در ظاهر نشان دهد یک کشور دموکراتیک است، مقاومت می‌کرد، چون می‌دانست مردمی که در راستای مکتب تشیع تربیت شده‌اند در اولین فرصت که امکان عمل پیدا کنند، ستون‌های نظام شاهنشاهی را فرو می‌ریزند. ولی باز کندی فشار می‌آورد و می‌گفت: اگر نظر مردم را به صحنه نیاورید در اثر فشاری که روی مردم می‌آید کشور تحت تأثیر کشور روسیه به مارکسیسم گرایش پیدا می‌کند. این بود که در سال‌های هزار و سیصد و چهل و چهل و یک، مردم امکان اظهار نظر پیدا کردند و یک آزادی قطره‌چکانی به مردم دادند تا به گمان خود از انفجار مردم جلوگیری کنند که منجر به آن اعتراضات مردمی و قیام پانزده خرداد شد و می‌رفت تا پایه‌های نظام شاهنشاهی را برکنند و لذا مجبور شدند با تبعید امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» به ترکیه و سپس به نجف، دوباره رویه‌ی دیکتاتوری خود را برگردانند.

غرب و آزادی‌های جهت‌دار

همواره غرب از طریق آزادی‌های تعریف‌شده و کنترل‌شده، فرهنگ خود را به مردم جهان تحمیل کرده است. آن‌ها سعی می‌کنند، آزادی از دیکتاتوری را به سوی آزادی به سوی بی‌بند و باری سوق دهند و از آن طریق فرهنگ غربی را جایگزین بازگشت مردم به فرهنگ بومی خود بنمایند، غافل از این که چنین طرحی در کشوری که منور به فرهنگ تشیع است و در منظر خود، امامان معصوم علیهم‌السلام را دارد، عملی نخواهد شد.

زیاد می‌شنوید که به فلان کشورِ خاورمیانه که حاکم دیکتاتوری در آن کشور بر سر کار است، آزادی‌هایی داده می‌شود، مثلاً روزنامه‌های مصر امکان انتقاد از دولت را پیدا می‌کنند، این به آن جهت نیست که رئیس‌جمهور آن کشور آدمی شده که اجازه می‌دهد بر علیه او تظاهرات شود، بلکه غربی‌ها تا این‌جا را به خوبی فهمیده‌اند که زمانه زمانه‌ی نظر مردم است و لذا برنامه‌ریزی می‌کنند که با آزادی‌های کنترل‌شده، به اسم آزادی، افراد بی‌بند و بار را میدان بدهند، افرادی که چنانچه آزاد باشند هرگز به دین اسلام برگشت نمی‌کنند و بیشتر به فسادهای غربی دامن می‌زنند. اگر این کار را نکنند فعالیت افراد با اراده‌های محکم دینی، زیرزمینی می‌شود و خود را در راستای براندازی تجهیز می‌کنند و در نتیجه نظر عمومی، نظر متدینانی می‌شود که به کلی حاکمیت دیکتاتوران را نمی‌پذیرند، در حالی که انسان‌های آلوده به فساد به حاکمیت دیکتاتوران حساس نیستند که بخواهند در راه مقابله با آن اقدامی انجام دهند.

حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در سال‌های چهل و چهل و یک متوجه چنین سیاستی شدند که با چه انگیزه‌ای می‌خواهند آزادی بدهند، و ریشه‌ی آن را نیز درست شناختند که این نوع میدان‌دادن به نظر مردم غیر از حاکمیت نظر مردمی است که به دنبال حاکمیت حق‌اند، و لذا در آن مرحله به میدان آمدند و در فضای آزادی قطره چکانی آن زمان، موضوع حاکمیت حکم خدا را با مردم در میان گذاشتند و مردم به عالی‌ترین شکل از آن استقبال کردند. عنایت داشته باشید این‌طور نیست که غرب امکان اظهار نظر را به مردم دیگر کشورها که حاکمان دیکتاتوری دارند، هدیه بدهد، بلکه موضوع آن چنان است که بر اساس روح زمانه مجبور است چنین طلبی را جواب دهد. در چنین مراحل دو راه وجود دارد؛ یا این که حکیمان جامعه نظر مردم را رشد دهند و تصحیح کنند که در عمل منجر به مردم‌سالاری دینی می‌شود، و یا این که حاکمان دیکتاتور جامعه در مقابل روح زمانه مقاومت کنند و سعی نمایند نظر خود را بر طلب مردم تحمیل کنند که زحمت خود را زیاد خواهند کرد، کاری که پادشاهان سعودی در پیش گرفته‌اند.

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» موضوعی که بعد از انقلاب اسلامی دنبال کردند و سعی نمودند نظام اسلامی را با نهادهای مردمی شکل دهند، در سال‌های چهل و چهل و یک تشخیص دادند. در آن سال‌ها متوجه شدند زمانه از این حرف‌ها گذشته است که نظام‌های دیکتاتوری بتوانند افکار خود را بر مردم تحمیل کنند. مانند کسی که زودتر از این که حادثه‌ای

بیاید، متوجه وقوع آن می‌شود و براساس وجود آن حادثه برنامه‌ریزی می‌کند و غافل‌گیر نمی‌شود.

از سال ۱۳۴۱ و طرح بحث انجمن‌های ایالتی و ولایتی و بعد از آن، جریانِ رفتارندمِ لویح ششگانه و بعد از آن جریان لایحه کاپیتولاسیون، در تمام آن صحنه‌ها امام یک حرف داشتند و آن این که مردم خودشان باید تکلیف را تعیین کنند، و چون بستر فراهم شده، بستری بود که توسط یک منادی اسلام مدیریت می‌شد، تصمیم مردم، تصمیمی نمی‌شد که غرب به دنبال آن بود، و غربی‌ها این نکته را نمی‌شناختند. عین همین حادثه در عراق پیش آمد، آمریکائی‌ها تصور کردند با ساقط کردن صدام، مردم عراق را وارد آن نوع از آزادی‌ها می‌کنند که رجوع آن به غرب خواهد بود، و در این برنامه‌ریزی نقش اسلام و علمای اسلام و رؤسای قبایل را که عموماً تحت تأثیر علماء عمل می‌کنند، نادیده گرفتند. جریانی که رؤسای قبایل عراق با همراهی و رهبری روحانیت (آیت‌الله کاشانی و بزرگان عراق) به وجود آوردند و انگلیسی‌ها را از عراق بیرون کردند، همان فرهنگی است که می‌تواند جایگاه آیت‌الله سیستانی را بفهمد. هر چند در عراق عموماً افراد هویت خود را در قبیله‌شان می‌بینند ولی رؤسای قبایل نظر به اسلام و علماء دارند و البته موضوع هضم هویت فردی در هویت قبیله، در تمام کشورهای عربی جریان دارد. واقعاً فرد در چنین جوامعی که خود را هضم در قبیله می‌بیند، خود را به عنوان یک شخص نمی‌شناسد، خود را در قبیله‌اش می‌شناسد.

جایگاه تاریخی مردم‌سالاری دینی

با حضور روح غربی، روح فردگرایی یا Individualism در جوامع غرب‌زده غلبه یافت و انسان‌ها دیگر یک فرد هستند. در حالی که اگر در قبیله‌های افریقایی از کسی پرسید تو کیستی؟ می‌گوید اهل فلان قبیله. غیر از این که اهل فلان قبیله است خودی را برای خود نمی‌شناسد، چیزی که ما می‌توانیم با رشد هویت اسلامی برای خود ترسیم کنیم، تا این که مسلمان بودنمان برایمان بیشتر از خودمان برایمان معنی داشته باشد.

بالأخره با حضور روح غربی و غلبه‌ی فردگرایی، روح زمانه، به صورتی خاص ظاهر شد و حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» خیلی زود متوجه به‌صحنه آمدن چنین روحیه‌ای شدند که دیگر روح زمانه، روحی نیست که قبیله تعیین‌کننده‌ی تصمیم افراد باشد، مردم هر کدام خودشان برای خود تصمیم می‌گیرند. در چنین فضایی دو جبهه خود را به‌صحنه آورد، یکی جبهه‌ی صهیونیست‌ها که سریعاً در سطح جهان رسانه‌ها را در دست گرفتند و تقریباً تمام رادیو و تلویزیون‌ها و روزنامه‌های مهم را در قبضه‌ی خود در آوردند، تا تصمیمات افراد را تحت تأثیر خود قرار دهند، و یک جبهه هم سعی کرد از شرایط جدید استفاده کند و تصمیمات مردم را به سوی اهداف الهی سوق دهد.

قبل از پدید آمدن این مرحله، شرایط به گونه‌ای نبود که نظر مردم نقش تعیین‌کننده داشته باشد، حالا که نظر مردم باید تعیین‌کننده باشد با تبلیغاتی که به خورد مردم می‌دهند آنچه را که می‌خواهند مردم انتخاب کنند، در ذهن آن‌ها القاء می‌کنند. به خود گفتند دیگر ما نباید صندوق‌های

رای را عوض کنیم، بلکه اندیشه‌ی افراد را عوض می‌کنیم تا آنچه را که ما می‌خواهیم در صندوق‌ها بریزند.

تا این جا تحلیل آن‌ها درست بود، اما امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» با بصیرت الهی که داشتند متوجه شدند حال به این مردمی که باید تعیین کننده سرنوشت خود باشند تذکر می‌دهیم مواظب باشید در جاده‌ای قرار نگیرید که گرفتار بدترین انتخاب شوید و نفس اماره انتخاب شما را رقم بزند، پیشنهاد کردند دین را بگیرید تا انتخابات شما دینی باشد، که بعداً مقام معظم رهبری «حفظه‌الله‌تعالی» عنوان مردم‌سالاری دینی به آن دادند.

عمده آن است که متوجه شویم موضوع مردم‌سالاری دینی یک فرهنگ الهی است که با روح زمانه خود را تعریف کرده تا در زمانه‌ای که باید مردم به عنوان یک فرد انتخاب کننده باشند، در بستر مکتب اسلام انتخاب خود را عملی سازند و گرنه گرفتار انتخابی می‌شوند که فرهنگ غالب غربی در مقابل انسان می‌گذارد. حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» به خوبی به مردم تذکر دادند اگر این گونه انتخاب کنید درست انتخاب می‌کنید.

اطلاع دارید که در سال‌های هزار و سیصد و بیست تا هزار و سیصد و سی و دو، یعنی در آن سال‌هایی که رضاخان را تبعید کرده بودند و محمدرضاخان هم هنوز درست مستقر نشده بود، و امکان انتخاب مردم فراهم بود بسیاری از تحصیل کرده‌های ما مارکسیسم را انتخاب کردند و عده‌ی زیادی از آن‌ها مارکسیسم سیاسی شدند و نه مارکسیسم عقیدتی، به این معنی که پیش خود محاسبه کردند، حالا که قرار است مسائل سیاسی

جامعه‌ی خود را خودمان رقم بزنیم ما بر اساس مارکسیسم سرنوشت سیاسی خود را انتخاب می‌کنیم. سال ۱۳۳۰ بزرگترین حزب خاورمیانه، حزب توده بوده است. آنقدر مردم در حزب توده نام‌نویسی کرده بودند که در تهران حزب توده نمی‌توانسته عضو جدید بپذیرد. این بدان معنی است که اگر مردم در شرایطی قرار گیرند که باید خودشان انتخاب کنند و درست راهنمایی نشوند، در انتخاب خود به زحمت می‌افتند. البته همان روزها هم مردم به کمک راهنمایی‌های علماء، زود متوجه انحراف شدند، ولی بالأخره ضربه‌ای بود که خوردند.

اولین حرف بنده این است که امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» روح زمانه را شناخت و در زمانی که بایست مردم انتخاب می‌کردند پیشنهاد کرد که انتخاب خود را با نظر به ارزش‌های دینی انجام دهند. ولایت فقیه یعنی پیشنهادی خاص به مردم که تصمیم بگیرند نظام سیاسی خود را بر اساس حکم خدا تنظیم کنند، و نه بر اساس حکم نفس اماره و روح حاکم بر فرهنگ لیبرال دموکراسی. هنر حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» آن بود که فهمیدند در چه شرایطی چه چیزی را به مردم پیشنهاد دهند. مقام معظم رهبری «حفظه‌الله‌تعالی» فرمودند که حکومت اسلامی در صورتی مشروع است که علاوه بر این که باید انسان فقیهی بر جامعه حاکم باشد، مردم هم باید آن نظام را بپذیرند. فرق ولایت فقیه با فرهنگ طالبان در این است که در آن فرهنگ به اسم نظام اسلامی، خود را بر مردم تحمیل می‌کنند، در نظام طالبانی فرض این است که مثلاً ملاعمر رهبر طالبان، تمام حرف‌هایش حق است و هرکس نپذیرد کافر است. اما در نظام جمهوری اسلامی حرف این

است که اگر اکثر مردم ولایت فقیه را خواستند، حاکمیت فقیه با آن نوع آرایش سیاسی مشروع است. به تعبیر آیت‌الله جوادی «حفظه‌الله‌تعالی» اگر مردم حاکمیت حکم خدا و رسول ﷺ را که در حال حاضر به صورت ولایت فقیه در صحنه است، نپذیرفتند، معصیت کرده‌اند اما می‌توانند نپذیرند، همان‌طور که می‌توانند نماز نخوانند.

با توجه به مقدمات فوق می‌خواهم عرض کنم انقلاب اسلامی جبهه‌ای را نهاده‌ی نه تنها بر وضع موجود جهان دل‌ن بسته، بلکه به برتر از آنچه هست می‌اندیشد و شرایط را جهت رسیدن به نظام الهی مورد نظر خود آماده می‌بیند، و رسیدن به آن شرایط را نه به عنوان یک آرزوی خیالی، بلکه به عنوان یک وعده‌ی الهی قابل تحقق می‌داند. عده‌ای می‌گویند: ما در زمان طاغوت نمازمان را می‌خواندیم در این نظام هم نمازمان را می‌خوانیم کاری هم به این حرف‌ها نداریم که چه کسی و با چه اندیشه‌ای بر ما حکومت کند. این افراد نه پیام غدیر را می‌فهمند و نه در حال حاضر معنی نظام جمهوری اسلامی را درک می‌کنند، و نه ولایت فقیه را می‌شناسند که چه جایگاهی دارد، تفکر این افراد، پرورده‌ی تبلیغات نظام شاهنشاهی است. شاه گفت: مانع حکومت من نباشید هر چه می‌خواهید نماز بخوانید، ولی سخن خدا در غدیر این است که حالا با روشن شدن نوع حاکمیت جامعه‌ی اسلامی توسط امامی معصوم، خداوند آن نوع اسلام و دینداری را می‌پسندد و می‌فرماید: «وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا»^۳ و پیغمبر خدا ﷺ نیز می‌فرماید: اگر بنده‌ای را هفتادسال زیر

ناودان کعبه عبادت کند، در حالی که شب‌ها به نماز ایستاده و روزها، روزه دارد و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام را نداشته باشد، از بینی او را در آتش می‌اندازند.^۴ در فضایی دینداری مردم ثمره‌ی لازم را به همراه دارد که حاکمیت، حاکمیت الهی باشد، در زمان شاه از پول مردمی که در حرم حضرت ثامن الائمه علیه السلام می‌ریختند هزینه‌ی مشروب مأموران ساواک تأمین می‌شد، زیرا تولیت آستان مقدس حضرت را شاه تعیین می‌کرد و آن‌ها ریخت و پاش‌های خود را با پول حرم آن حضرت انجام می‌دادند. انقلاب اسلامی آمد و حاکمیت حکم خدا را نهادینه کرد و نظام کشور را تحت تأثیر آن قرار داد.

ایرانی آباد در ذیل فرهنگ غرب یا فرهنگ انتظار

یک وقت شما بستر تحقق دین و اجرای احکام آن را فراهم می‌کنید، ولی یک وقت مردم را جهت انجام دستورات دین نصیحت می‌نمایید، این دو با یکدیگر فرق دارد. دین آمده است که شرایط تحقق دین و اجرای احکام آن را نهادینه کند. و واقعاً هم اگر پیامبران حرف هایشان را در حد نصیحت و وعظ مطرح می‌کردند کسی کاری با آن‌ها نداشت. پیامبران آمدند تا نظامی بر مبنای توحید ایجاد کنند و طبیعی است که با آن کار موقعیت صاحبان قدرت و ثروت به خطر می‌افتاد. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آمدند تا روشن شود که اباسفیان کاره‌ای نیست، اگر فقط مردم را نصیحت

۴ - «فَإِنَّهُ لَوْ عَبْدَ اللَّهِ عَبْدٌ سَعِينٌ خَرِيفًا تَحْتَ الْمِيزَابِ قَائِمًا لَيْلَهُ، صَائِمًا نَهَارَهُ، وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ

وَلَايَةٌ عَلِيَّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام لَأَكْبُرُهُ اللَّهُ عَلَيَّ مِنْخَرِيهِ فِي النَّارِ»؛ (تفسیر جنابادی، ج ۴، ص ۲۲۸)

می کردند که ابوسفیان و ابوجهل با آن حضرت مقابله نمی کردند. انقلاب اسلامی آمده است شرایط سیاسی جامعه را طوری شکل دهد که کل جهان غیر از این شود که فعلاً هست و مسلم است که برای تحقق نظام اسلامی باید هزینه داد، مگر می شود ابرقدرت‌ها به راحتی اجازه‌ی چنین حضوری را به ما بدهند؟ حالا آیا ما از کار خود دست برداریم و یا آماده باشیم در عین پرداخت هزینه‌ی لازم، از بن بستی که دنیای مدرن برای ما ایجاد کرده است خود را خارج کنیم؟ مشکلی که ما داریم این است که بعضی از روشنفکران و مسئولان ما فکر کردند که هدف انقلاب اسلامی این است که ما در عین مسلمان بودن مثل ژاپن نظام خود را اداره کنیم، تا نظام سلطه مزاحم ما نشود، در حالی که هدف انقلاب اسلامی چیز دیگری است. انقلاب اسلامی می خواهد انسان‌ها را در محضر حق ببرد و مردم در تمام مناسبات خود براساس فرهنگ دینی زندگی کنند. تفاوت شعارها در نامزدهای ریاست جمهوری و مجلس شورای اسلامی دقیقاً با دو رویکرد متفاوت فوق است، با همه‌ی اختلافی که در شعارها هست، بیش از دو رویکرد به چشم نمی خورد، یک نگاه آن است که در عین رعایت آداب دینی، اصالت را به غرب می دهد، و یک نگاه دیگر، جایگاه انقلاب اسلامی و ولایت فقیه را، جایگاه عبور از غرب و ایجاد زمینه برای حاکمیت امام معصوم می شناسد و لذا نه تنها هیچ اصالتی برای غرب قائل نیست، بلکه سعی دارد با حکمت و خودآگاهی لازم از آن عبور کند. همه‌ی نامزدهای ریاست جمهوری و مجلس، وعده‌ی ایرانی آباد را در شعارهای خود دارند، ولی با همان تفاوتی که عرض کردم؛ ایرانی آباد در

ذیل معنویت فرهنگ انتظار، یا ایرانی آباد در ذیل فرهنگ ضد قدسی غرب؟ به خوبی روشن است نامزد ریاست جمهوری و مجلسی که اصالت را به غرب می‌دهد، ناخواسته می‌خواهد انقلاب اسلامی را به عقب برگرداند و در مسیری که ضد انقلاب تهیه کرده قدم گذارد. آن رئیس جمهور و نماینده‌ی مجلسی جامعه‌ی اسلامی را جلو می‌برد که می‌خواهد ما در ذیل فرهنگ غدیر، جامعه‌مان را جلو ببریم و از ظلمات دوران رها شویم و به خدای مهدی عجل‌الله‌تعالیه برسیم، تا به کمک کسی که واسطه‌ی فیض بین ارض و سماء است، زندگی زمینی ما به آسمان متصل شود. حضرت امام خمینی رضوان‌الله‌تعالی‌علیه فرمودند این انقلاب صاحبش حضرت حجت عجل‌الله‌تعالیه است و می‌خواهیم انشاءالله آن را به صاحبش تحویل دهیم. در فرهنگ حضرت علی علیه‌السلام که می‌خواهد جامعه را تا آستانه‌ی عالی‌ترین جنبه‌های معنوی سوق دهد و اولین شرط آن عدالت اقتصادی است، آن عده‌ای که به ویژه خواری عادت کرده‌اند، به زحمت می‌افتند. نظام اسلامی در راستای نزدیکی به فرهنگ علی علیه‌السلام، هویت خود را احیاء می‌کند به همین جهت ابتدا باید ما نسبت خود را با نظام اسلامی مشخص کنیم و در دل چنین نظامی راه نجات خود و خانواده و جامعه‌مان را پیدا نماییم، وگرنه اگر فرزندان ما همگی دانشگاه بروند و به اخذ مدارک عالی نایل شوند و شغل پردرآمدی هم به دست آورند و همسر مناسبی هم پیدا کنند، آیا از ظلمات دوران نجات یافته‌اند؟ و یا تا انقلاب اسلامی - به عنوان یک نظام اجتماعی - به اهداف خود نرسد و بستر تعالی انسان‌ها را فراهم نکند، هر کس در رفاه بیشتر باشد، بیشتر در خطر سقوط قرار گرفته است؟

هدف اصلی انقلاب اسلامی

هدف نظام اسلامی چیزی بالاتر از عدالت اقتصادی است، و عدالت اقتصادی یک هدف متوسط نظام اسلامی است؛ قرآن می‌فرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...»^۵ پیامبران را فرستادیم تا مردم در راستای آموزش‌های آنان جهت اقامه‌ی قسط و عدل قیام کنند. از طرفی در جای دیگر خداوند می‌فرماید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^۶ جن و انس را خلق نکردم مگر برای عبادت. چنانچه ملاحظه می‌فرمائید، در آیه‌ی قبل گفت: پیامبران را ارسال کردیم برای این که مردم به قسط و عدل قیام کنند، و در آیه‌ی فوق می‌فرماید: جن و انس را خلق نکردم مگر برای عبادت. پس معلوم است هدف اصلی ایجاد قسط و عدل نیست، بلکه قسط و عدل شرایطی است تا بندگی خدا درست انجام گیرد، و سپس می‌فرماید: «وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ»^۷ بندگی خدا را پیشه کن تا به مرحله‌ی یقین برسی. پس معلوم است بندگی خدا نیز مقدمه است برای مقصدی بالاتر که همان یقین و لقای الهی است، و انقلاب اسلامی برای چنین اهدافی به میدان آمده است، انقلابی که در فکر و فرهنگ خود متوجه است در وضع موجود جهان، استعدادهای اصیل انسانی مورد غفلت واقع شده است. این آن چیزی است که فعلاً در غرب و کشورهایی امثال ژاپن

۵ - سوره حدید، آیه ۲۵.

۶ - سوره الذاریات، آیه ۵۶.

۷ - سوره حجر، آیه ۹۹.

حاکم است و انقلاب اسلامی اعتراض به چنین وضعی است. چون انسان استعدادهایی دارد که در ابدیت به کار او می‌آید، باید نظامی ایجاد شود که این استعدادها در آن بارور شود و مناسبات آموزشی، اقتصادی، سیاسی خود را بر آن اساس شکل دهد. تا در عین حضور فعال در زندگی دنیایی، زندگی دنیایی را غایت و هدف اصیل خود قرار ندهد و از ابدیت بیکرانگی خود محروم شود. از آن عجیب‌ترین که روشنفکران غرب‌زده‌ی کشور ما سعی دارند انقلاب اسلامی را به گونه‌ای به ما معرفی کنند که هیچ شباهتی با آنچه حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» پدید آوردند ندارد و نظر آنان سراسر به دنیا است، در حالی که شهدای انقلاب بر اساس آن پیشنهادی که امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» مطرح کردند و در راستای آن اهداف به میدان آمدند و انقلاب را پدید آوردند و از آن دفاع کردند.

ما با طرح انقلاب اسلامی به کل جهان غربی «نه» گفته‌ایم، و به طور کلی به فرهنگی که مناسبات انسان را از عالم قدس منقطع کرده، پشت نموده‌ایم، زیرا آن نوع زندگی که خداوند برای ما در روی زمین قرارداده است در فرهنگ امروز جهان فراموش شده است. آری مسلم برای تغییر وضع موجود عِدّه و عُده نیاز است، مگر می‌شود من تنها بروم نماز بخوانم یا سخنرانی کنم، نخیر نظام می‌خواهد و باید عده‌ای که روح زمانه را می‌شناسند با همان مقدمات که عرض شد عهده‌دار این کار بشوند و انقلاب اسلامی پایگاهی است که این کار را به عهده گرفته است. دنیای غرب بخواهد یا نخواهد با حضور انقلاب اسلامی در عرصه‌ی جهان، بسیاری از ارزش‌ها تغییر کرده است و نمی‌تواند نسبت به حضور انقلاب

اسلامی خودش را به بی‌خیالی بزند و یکی از مسائل عمده‌ی خود را انقلاب اسلامی نداند. در چند ساله‌ی اخیر هر جلسه‌ی مهمی که سران دنیا داشته‌اند مستقیم یا غیر مستقیم نظر به انقلاب اسلامی داشته‌اند. آن‌هایی هم که این حرف‌ها را توهم می‌دانند، چشم حقیقت بین خود را بسته و چشم و هم‌زده‌ای را که غرب به آن‌ها داده، گشوده‌اند. انقلاب اسلامی مسئولیت «نه» گفتن به فرهنگ جهان غرب را به عهده گرفته است، تا با عبور مردم جهان از غرب، آینده‌ی حقیقی ملت‌ها برای آن‌ها رقم بخورد. مثلاً چرا شبکه‌ی تلویزیونی المنار مربوط به حزب الله، در فرانسه بسته می‌شود؟ مگر این‌ها نمی‌گویند فرانسه مهد آزادی است، بستن آن شبکه به آن معنی است که آن شبکه می‌تواند تأثیرگذار باشد و مردم آن‌ها آماده‌ی شنیدن آن حرف‌ها هستند. پس آمادگی جهان برای برون رفت از فرهنگ لیبرال دموکراسی در خودِ غرب نیز فراهم است و این یک توهم و خیال‌پردازی نیست. آنچه به خوبی قابل احساس است این است که امروز دیگر زمانه، فکر و فرهنگ غربی را نمی‌خواهد، فقط کافی است راه برون‌رفت از آن را بشناسد، تا اقدام کند. بنابراین اگر ما درست وارد صحنه شویم و جایگاه تاریخی و معنوی انقلاب اسلامی را بنمایانیم مردم را در انتخاب صحیح کمک کرده‌ایم و پیام بزرگ غدیر را نه تنها به گوش مسلمانان، که به گوش کلّ جهان رسانده‌ایم. ولی اگر ما وارد میدان نشویم و به مردمی که قرار است چیزی غیر از فرهنگ غرب را انتخاب بکنند، پیشنهاد درستی ارائه ندهیم هم خودمان در کشور خودمان متوقف می‌شویم، و هم مردم

جهان به صورتی دیگر دوباره به غرب رجوع می‌کنند، همان‌طوری که برای غرب نیز چنین مشکلی پیش آمد.

اروپا در اواخر قرون وسطی متوجه شد که باید خود را اصلاح کند، ولی چون الگوی مناسبی نمی‌شناخت، به روم و فرهنگ رومی برگشت و عملاً به گذشته‌ای کهنه‌تر از قرون وسطی رجوع نمود. در حالی که انقلاب اسلامی با توجه به غدیر می‌خواهد آینده‌ی خود را در بستری قرار دهد که خداوند برای همیشه در اختیار بشریت قرار داده است. آیا یهودیت می‌تواند این طور که مدعی است به گذشته‌ی خود برگردد و از آن گذشته آینده‌ی خود را تغذیه کند، گذشته‌ای پر از ابهام و تخریب! آیا غرب با برگشت به گذشته‌ی خود، یعنی برگشت به رُم توانست قدمی به جلو بردارد یا آینده‌ی خود را بدتر از گذشته کرد؟ این‌ها می‌خواهند به جنبه‌های کهنه‌ی تاریخ برگردند و این غیر از برگشتی است که شیعه به غدیر دارد، زیرا خداوند در غدیر پایه‌ی تمدنی را شکل می‌دهد که در آن تمدن متقی‌ترین انسان‌ها بر جهان حکومت می‌کنند، لذا پاک‌ترین انسان به مردم معرفی می‌شود تا مدیریت جهان اسلام را به دست گیرد و در راستای چنین فرهنگی است که خداوند می‌فرماید: « قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ »^۸ موسی به قوم خود گفت از خدا یاری جوید و پایداری ورزید که زمین از آن خداست آن را به هرکس از بندگانش که بخواهد می‌دهد و فرجام نیک برای پرهیزگاران است.

در رابطه با این آیه روایت داریم که خداوند به پیامبرش بشارت داد: «أَنَّ أَهْلَ بَيْتِكَ يَمْلِكُونَ الْأَرْضَ وَ يَرْجِعُونَ إِلَيْهَا وَ يَقْتُلُونَ أَعْدَاءَهُمْ»؛^۹ اهل بیت تو مالکان زمین می‌شوند و همه‌ی رجوع‌ها به سوی آن‌ها است و توان از بین بردن دشمنانشان را پیدا می‌کنند.

آینده‌داری انقلاب اسلامی

تأکید بنده بر عظمت انقلاب اسلامی از آن جهت است که برای حاکمیت اهل تقوی بر زمین بستر مناسب نیاز است و اگر فرهنگ اهل‌البیت علیهم‌السلام مورد توجه قرار گیرد، معادلات جهان از حالت ظلمانی فعلی به سوی نور تغییر جهت می‌دهد. اگر ملاحظه می‌فرمائید که وضع اقتصادی، اداری، آموزشی ما پریشان است، و اگر متوجه شدیم هر چه به غرب نزدیک شویم وضع بدتر می‌شود، پس جایگاه انقلاب اسلامی را راه برون‌رفت از این بحران‌ها می‌یابیم. ما در گذشته‌ی تاریخی خود نزدیکی به غرب را تجربه کرده‌ایم و حاصل آن نزدیکی وضعی بود که در نظام شاهنشاهی با آن روبه‌رو بودیم. پس از دفاع هشت ساله نیز بدون برنامه به غرب و فرهنگ مدرنیته رجوع شد که پس از چندی با انبوه مشکلات فرهنگی و اقتصادی روبه‌رو شدیم، به طوری که فاصله‌ی طبقاتی بسیار آزاردهنده بر انقلاب تحمیل شد، و این در حالی بود که هر وقت انرژی‌های خود را برای برگشت به آرمان‌ها و اهداف انقلاب صرف نمودیم بیشترین نتیجه را برای ملت خود به‌دست آوردیم، به طوری که

دشمنان انقلاب ادامه‌ی کار ما را برای نظام لیبرال دموکراسی خطرناک دیدند و با تمام وجود سعی کردند با انواع تهمت‌ها موضوع را وارونه جلوه دهند تا پیشرفت‌ها به پای فرهنگ انقلاب نوشته نشود.

مسلم عظمت انقلاب اسلامی آنقدر هست که اگر کارها در بستر اهداف و ارزش‌های آن جلو رود بسیاری از مشکلات ملت بر طرف خواهد شد، عمده آن است که بتوانیم جایگاه انقلاب اسلامی را درست تشخیص دهیم و مشکلات موجود را نه تنها به پای انقلاب نگذاریم بلکه به جهت غرب‌زدگی بعضی از مسئولان بدانیم. آیا امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی ریخت و پاش‌های عثمان را ملاحظه کردند، به اسم اسلام تمام کردند و از اسلام برگشتند، یا از عثمان برگشتند؟ عثمان آنقدر از بیت المال در قباله‌ی دخترش قرار داد که ابن مسعود به عنوان خزانه‌دار بیت‌المال به عنوان اعتراض کلیدهای خزانه را به عثمان برگرداند و عثمان هم گفت: بگذار و برو.^{۱۰} اما حضرت علی علیه السلام در چنان وضعی متوجه عظمت اسلام‌اند و می‌دانند بالأخره عثمان می‌رود ولی اسلام نمی‌رود و غدیر به عنوان جزء لاینفک اسلام در وقت خود نقش آفرینی خواهد کرد. حال انقلاب اسلامی یکی از جلوه‌های غدیر است که زمینه‌ی نقش آفرینی‌اش فراهم شده است.

خداوند در غدیر دستوری به پیامبر صلی الله علیه و آله داد که باید ایشان موضوع ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را طرح کنند. از آن طرف پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با توجه به بصیرت و حساب‌هایی که کرده بودند می‌دانستند عده‌ای جوّ می‌سازند

و نمی‌گذارند مردم ولایت علی علیه السلام را بپذیرند. خداوند هم آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش‌بینی می‌کردند نفی نکرد، بلکه ماوراء آن پیش‌بینی‌ها وعده‌ای داد که رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاهشان به چیز دیگری افتاد، و آن مژده و وعده در قسمت آخر آیه‌ی مربوط به ابلاغ ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است، خداوند در رابطه با غدیر به رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»^{۱۱} ای پیامبر آنچه از طرف پروردگارت رسیده است را ابلاغ کن و اگر انجام ندهی رسالت را انجام نداده‌ای، خداوند تو را از خطراتی که ممکن است مردم برایت ایجاد کنند، حفظ می‌کند، خداوند کافران را هدایت نمی‌کند.

مقاومت در مقابل غدیر

آقندر تعصبات ضد ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام شدید بود که از حضرت صادق علیه السلام روایت داریم؛ پس از آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را در غدیر معرفی کردند و خبر آن به اطراف منتشر شد شخصی به نام عمر بن عنبه از بنی مخزوم خود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله رساند و از حضرت پرسید؛ «فَأَخْبَرَنِي عَنْ هَذَا الرَّجُلِ يَعْنِي عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام وَقَوْلِكَ فِيهِ «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ إِلَى آخِرِهِ» أَمْ مِنْكَ أَمْ مِنْ رَبِّكَ - قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله الْوَحْيُ مِنَ اللَّهِ وَالسَّفِيرُ جِبْرَائِيلُ وَالْمُؤَدِّنُ أَنَا وَمَا أَذْنْتُ إِلَّا مَا [أَمَرَنِي رَبِّي

فَرَفَعَ الْمَخْزُومِيُّ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ اللَّهُمَّ إِن كَانَ مُحَمَّدٌ ﷺ صَادِقًا فِيمَا يَقُولُ فَأَرْسِلْ عَلَيَّ شَوْظًا مِنْ نَارٍ وَاوَلِي فَوَ اللَّهُ مَا سَارَ غَيْرَ بَعِيدٍ حَتَّى أَظَلَّتْهُ سَحَابَةٌ سَوْدَاءُ فَأَرْعَدَتْ وَأُبْرَقَتْ فَأَصْعَقَتْ فَأَصَابَتْهُ الصَّاعِقَةُ فَأَحْرَقَتْهُ النَّارُ فَهَبَطَ جِبْرِئِيلُ وَهُوَ يَقُولُ اقْرَأْ يَا مُحَمَّدُ «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ»؛^{۱۲}

خبر ده مرا از این مرد یعنی علی ابن ابی طالب علیه السلام و گفتار تو در حق وی که «من کنت مولاه فعلی مولاه» آیا از جانب تو است یا از پروردگار تو؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که وحی بسوی من است از جانب خدای تعالی و قاصد آن جبرئیل است و رساننده‌ی آن منم و نرسانیدم مگر از امر پروردگار خود. پس آن مرد مخزومی سر خود را به آسمان برداشت و گفت بار خدایا! اگر محمد راست می‌گوید در آنچه گفت پس بفرست بر من زبانه از آتش و غضبناک باز گردید، پس سوگند به خدا که مسافتی نرفته بود که سایه انداخت بر سر وی ابری سیاه و رعد و برقی زد پس صاعقه‌ای به او برخورد کرد و او را سوزاند، پس جبرئیل علیه السلام فرود آمد و عرض کرد بخوان یا محمد! «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ» خواست خواهنده عذابی را که واقع است بر کافران، نیست مر او را دفع کننده از عذاب، از خداوند صاحب درجات. از این حادثه‌ی تاریخی می‌توان متوجه بود تا چه حد بعضی‌ها در مقابل ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام مقاومت می‌کردند.

در همین راستا شصت و چند روز بعد از واقعه‌ی غدیر و رحلت پیامبر خدا ﷺ بعضی از صحابه طوری عمل کردند که گویا اصلاً غدیری در کار نبوده است، ابابکر را به عنوان جانشین پیامبر ﷺ تعیین کردند و کار را تمام شده پنداشتند، و وعده‌ی خداوند که فرموده بود: «وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» من تو و دینت را از مردم حفظ می‌کنم، واقع نشد، این می‌رساند که باید آن وعده جایی دیگر واقع شود، اشتباه بعضی در آن زمان آن بود که فکر کردند با پدید آوردن سقیفه، دیگر غدیر تمام شد. بنا به تحقیقی که مرحوم علامه‌ی امینی «رحمة الله علیه» در کتاب شریف «الغدیر» در متون اهل سنت انجام داده است، طوری فضا سازی کردند که ذهن‌ها از حضرت علی عليه السلام و غدیر منصرف شود. تا آن جا که پس از رحلت رسول الله صلى الله عليه وآله مشابه هر روایتی که پیامبر خدا ﷺ در فضائل علی عليه السلام فرموده بودند، توسط حدیث‌سازان برای سه خلیفه‌ی دیگر ساختند، حتی ابن ابی الحدید از سمره بن جندب نقل می‌کند که معاویه از وی خواسته است با گرفتن صد هزار درهم شایع کند آیات ۲۰۷ و ۲۰۸ سوره‌ی بقره را که در باره‌ی حضرت علی عليه السلام آمده است،^{۱۳} در فضائل ابن ملجم آمده است.^{۱۴} با این

۱۳- آن آیات عبارت‌اند از: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» و از میان مردم کسی است که جان خود را برای طلب خوشنودی خدا می‌فروشد و خدا نسبت به [این] بندگان مهربان است ای کسانی که ایمان آورده‌اید همگی به اطاعت [خدا] درآید و گام‌های شیطان را دنبال نکنید که او برای شما دشمنی آشکار است. (سوره‌ی بقره، آیات ۲۰۸ و ۲۰۷).

همه آیا توانستند ذهن ها را از غدیر منصرف کنند؟ حتی بنی عباس با شعار برگرداندن حکومت به خانواده‌ی پیامبر ﷺ، خواستند جایگزین نامناسبی از غدیر را به مردم معرفی کنند که مردم فکر کنند جریان بنی عباس همان جریان غدیر است، که با هوشیاری امام صادق علیه السلام و فاصله گرفتن از آن‌ها آن نقشه خنثی شد، و ذهن‌ها در عین این که از بنی امیه و بنی عباس منصرف شد، از غدیر منصرف نشد. وظیفه‌ی شیعه نیز آن است که ذهن‌ها را متوجه غدیر کند تا جهان اسلام بتواند به غدیر رجوع نماید.

انقلاب اسلامی؛ مژده‌ی خدا در غدیر

آری هر چقدر در تاریخ جلو آمدیم با همه‌ی موانع، حقیقت غدیر آرام آرام خود را نمایانده است و آثار مژده‌ی خدا به رسولش که فرمود «وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» من پیام تو در غدیر را از نقشه‌ی مردم حفظ می‌کنم، در حال نمایان شدن است.

پس از بنی امیه، بنی عباس مصمم بودند ریشه‌ی اهل بیت پیامبر ﷺ را بخشکانند، تا ذهن‌ها از غدیر و اهل بیت پیامبر علیهم السلام به سوی بنی عباس برگردد، حتی کار را به جایی رساندند که هارون، امام کاظم علیه السلام را سال‌های طولانی زندانی کرد و سپس حضرت را در زندان به شهادت رساند، بلکه ذهن‌ها امام را فراموش کنند، ولی به گواهی تاریخ، در تشییع جنازه‌ی حضرت، تمام بغداد تعطیل گشت و روشن شد ذهن‌ها در غیاب امام بیشتر متوجه امام می‌باشند و لذا پسر مأمون، امام رضا علیه السلام را ولیعهد می‌کند، این نشان می‌دهد غدیر همان کوثر است که خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله

فرمود: «إِنَّا أَكْثَرُكُمْ أَعْيُنًا» ما به تو چشمه‌ای عطا کردیم که همواره رشد و گسترش می‌یابد، چون پیامبر خدا ﷺ در خواب دیدند که بوزینه‌ها بر روی منبرشان نشسته‌اند و منبر عقب‌عقب می‌رود، به این معنی که آدم‌هایی بر منبر پیامبر و بر حاکمیت نظام اسلامی قرار می‌گیرند که اسلامشان حقیقی نیست و از طریق آن‌ها دین به عقب برمی‌گردد. پیامبر ﷺ از این خواب نگران شدند، آیه آمد که ای پیامبر! آری آنچه دیدی واقع می‌شود ولی ما به تو کوثر می‌دهیم و آن، چشمه و جریانی است که نه تنها از طریق بنی‌عباس و بنی‌امیه در دل تاریخ دفن نمی‌شود بلکه هر چه جلو برود بیشتر شکوفا می‌گردد.

در حال حاضر ملاحظه می‌فرمائید فرهنگ غدیر با طراوت هر چه بیشتر در چهره‌ی انقلاب اسلامی به نمایش در آمده است به طوری که ماورای این همه فتنه و فساد حاکمان، میراً از وضع ظلمانی آن‌ها، نظرها را متوجه خود کرده است. در حال حاضر اسلام حاکمان کشورهای اسلامی به راحتی با رؤسای جمهور آمریکا کنار می‌آید، چون اسلام آن‌ها رنگی ندارد که بخواهد در مقابل فرهنگ غربی مقاومت کند و بر حقانیت خود اصرار ورزد، ولی آیا شیعه می‌تواند با آمریکا کنار بیاید، و یا به تعبیر امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» باید آمریکا آدم شود! همان‌طور که سیره‌ی امامان معصوم علیهم‌السلام طوری بود که آن ذوات مقدس نمی‌توانستند با حاکمان اموی و عباسی کنار بیایند. درست است که در بسیاری موارد به طور مستقیم جبهه‌گیری نمی‌کردند ولی رنگ خود را نیز در فضای حاکمیت امویان و عباسیان نباختند. هارون الرشید به امام کاظم علیه‌السلام گفت پسر عمو این فدک

که خلیفه‌ی اول از شما گرفته است حدودش را تعیین بفرمائید تا به شما بدهم. حضرت می‌فرمایند در صورتی حاضرم فدک را بازپس گیرم که آن را با تمام حدود و مرزهایش پس بدهی.

هارون از مرزها و حدودش پرسید که کدام است؟ آن حضرت پاسخ می‌دهند: اگر حدود آن را بگویم هرگز پس نمی‌دهی. هارون پافشاری کرد و آن حضرت چنین فرمودند: مرز نخست آن عدن در یمن است، مرز دومش سمرقند در خراسان و حد سوم آن افریقیه (شمال آفریقا) و مرز چهارم آن مناطق ارمنستان و بحر خزر است. هارون با شنیدن آن پاسخ، متغیر شد و به شدت ناخرسند گشت و با خشم گفت: به این ترتیب چیزی برای ما باقی نمی‌ماند!

امام علیه السلام فرمودند: می‌دانستم که نخواهی پذیرفت و به همین دلیل از گفتن حدود و مرزهای فدک خودداری کردم.^{۱۵}

شیعه یعنی نگاه حقی که جایی برای باطل نمی‌گذارد، هر چند از نظر نظامی با حاکمان جبار درگیر نشود ولی با طرحی که ارائه می‌دهد، ذهن‌ها را به خود جلب می‌کند و به همین جهت هم حاکمان جبار نمی‌توانند شیعه را تحمل کنند، چون این نوع فعالیت از صد جنگ مسلحانه برای آن‌ها خطرناک‌تر است. در فرهنگ شیعه؛ حاکمیت فقط از آن خدا است، حال چه مقدار از حاکمیت برای صاحبان قدرت جهانی می‌ماند؟ به همین جهت وقتی رضاخان به حاکمیت رسید با همه‌ی جریان‌ها کنار آمد مگر با روحانیت، چون روحانیت یعنی فرهنگی که نه به حاکمیت خود معتقد

است و نه به حاکمیت ستمکاران، بلکه به حاکمیت خدا که از طریق امامان معصوم علیهم‌السلام ظاهر می‌شود، معتقد است، و لذا نمی‌تواند جایی برای رضاخان قایل باشد. از طرفی آتاتورک در آن زمان با همان فکر رضاخانی، در ترکیه به حکومت رسید، ولی با روحانیون آن کشور مثل رضاخان مستقیماً درگیر نشد، چون روحانیت اهل سنت در حدی که خلیفه‌ی اول و دوم و سوم برای خود حق قایل بودند، برای آتاتورک هم حق قائل بودند، و آن‌ها نگاهشان به حاکمیت جهان اسلام مثل نگاه اهل بیت علیهم‌السلام نبود. چندین بار خلیفه‌ی اول گفت «لولا علی لهلك العمر»؛^{۱۶} اگر علی نبود عمر هلاک می‌شد، اما علی علیه‌السلام بر عکس او می‌فرمایند: من امام معصومی هستم که می‌توانم سخن خدا را به شما برسانم و شما را به سوی پروردگارتان هدایت کنم. در چنین فضایی است که می‌گویند مذهبی‌ها تمامیت‌خواه هستند. البته از یک جهت راست می‌گویند، اما این جمله دو معنی دارد؛ یک وقت است که من می‌گویم حرف من را بشنوید، این تمامیت‌خواهی بد است، اما یک وقت می‌گویم حرف خدا را بشنوید، این نوع تمامیت‌خواهی به معنی حق‌خواهی است. خلفای اول و دوم و سوم چون معصوم نبودند و نقص‌های فراوانی داشتند نگفتند تماماً حرف ما را بشنوید، ولی امیرالمومنین علیه‌السلام می‌گویند فقط حرف من را بشنوید، چون حضرت از خود حرفی ندارند، مگر حرف خدا را، و اگر در این مسئله کوتاه بیایند، عملاً از سخن خداوند کوتاه آمده‌اند. غربی‌ها می‌گویند علمای اهل سنت از علمای شیعه آزادتر فکر می‌کنند و برای بقیه‌ی

اندیشه‌ها هم حقانیت قائل هستند، در حالی که مگر می‌شود وقتی علمای شیعه با توجه به قرآن و سخن امامان معصوم علیهم‌السلام با سخنانی روبرو می‌شوند که ضد سخن قرآن و سخن امامان معصوم علیهم‌السلام است، باز برای آن سخنان حقی قائل باشند؟

سیر تاریخی غدیر

در مسیر منصرف کردن ذهن‌ها از غدیر به دیگر جاه‌ها، بعد از عباسیان، عثمانی‌ها سر کار آمدند، افرادی بسیار متعصب و خشک، به نظر خودشان بلایی بر سر شیعیان آوردند که اصلاً نام شیعه نباشد. مثل همان برنامه‌ای که عباسیان داشتند که گفتند امام کاظم علیه‌السلام را شهید می‌کنیم ریشه‌ی شیعه کنده می‌شود. ولی یک مرتبه با آنچنان گرایشی نسبت به امامان شیعه روبرو شدند که مجبور شدند امام رضا علیه‌السلام را ولیعهد خود قرار دهند. عثمانی‌ها هم پیش خود گفتند به فتوای علمای اهل سنت خون شیعیان را مباح می‌کنیم تا ریشه‌ی شیعه در جهان اسلام کنده شود. یک مرتبه در مرکز جهان اسلام با حکومت صفویان روبرو شدند. تا دیروز به شیعه حق حیات نمی‌دادند، حالا می‌بیند کشوری قدرتمند در دست اوست. وقتی صفویه سر کار آمد حکم شیخ بهایی و محقق کرکی و امثال آن‌ها در حد حکم شاه قرار گرفت، به طوری که هر دستوری شیخ بهایی می‌داد، عین حکم شاه در کشور نافذ بود. این یعنی شیعه کوثر وار دارد در تاریخ جلو می‌آید، نادر شاه که حاکمیت را به دست گرفت یکی از اشتباهاتش آن بود که با سلطان عثمانی قرار گذاشت، که بر خلاف حکومت صفوی که

مذهب شیعه را مذهب رسمی کشور ایران اعلام کرد، آن را لغو کند که این امر موجب پشت کردن مردم به نادرشاه شد و عنوان «سردار ملی» او را به «ننگ ملی» تغییر دادند و پشت او را خالی کردند و از او متنفر شدند و با حساسیت هر چه تمام تر کشور شیعی را پاسداری نمودند، و لذا بعد از صفویه نه تنها مذهب شیعه به عنوان دین رسمی مردم ایران از رسمیت نیفتاد، بلکه اگر تا دیروز شاه صفوی اجازه‌ی حکم کردن را به فقیه می‌داد و شیخ بهائی زیر نظر شاه حکم می‌کرد، یک مرتبه در انقلاب مشروطه کوثر غدیر یک قدم جلوتر آمد و تا علماء در مجلس شورای ملی رأی مردم را تأیید نمی‌کردند، آن حکم قابل اجرا نبود. درست است که هنوز تا مقصد نهایی راه بسیار است و هنوز در انقلاب مشروطه مجلس سنا داریم و سناتورهایی که شاه تعیین می‌کند باید رأی مجلس شورا را تأیید کنند، و درست است که هنوز شخص شاه در تصمیمات نقش دارد، ولی با ظهور انقلاب مشروطه فرهنگی به صحنه آمد که دیگر شاه همه‌کاره‌ی کشور نیست و در کشور شیعی مجلس باید لوایح را تصویب کند، و باز کوثر غدیر جلو آمد و علی‌رغم همه‌ی فتنه‌ها که اعمال کردند تا انقلاب مشروطه را دفن کنند و به ظاهر هم با روی کار آمدن رضا خان موفق شدند، ولی با ظهور انقلاب اسلامی غدیر در بستر جدیدی افتاد، دیگر نه تنها مجلس سنا و شخص شاه در صحنه نیست، حتی حکم رئیس جمهور را باید ولی فقیه تنفیذ کند تا جنبه‌ی مشروعیت داشته باشد. فراموش نفرمائید که با جایگزینی سقیفه به جای غدیر، عده‌ای می‌خواستند فرهنگ

شیعه به معنی حاکمیت امام معصوم در صحنه‌ی تاریخ موجود نباشد و حال ملاحظه فرمائید غدیر تا کجا پیش آمده است.

این همان مژده‌ی خدا است به پیامبرش که بر خلاف ظاهر پیرومندان‌هی برنامه‌ریزان صحیفه^{۱۷} و سقیفه، غدیر را حفظ می‌کنیم و امروز ما شاهد تحقق همان وعده هستیم.

روزنامه‌ی ایتالیایی از قول اسقف ماجولینی می‌گوید: «آینده حتماً از آن اسلام است»؛^{۱۸} در حالی که ما شیعیان متأسفانه خودمان دقت نداریم در کجای تاریخ قرار داریم. دکتر روبرت کیم، مشاور وقت نیکسون می‌گوید: «من می‌گویم قدرت اسلام برترین قدرت قرن بیست و یکم خواهد شد»؛^{۱۹} آیا نباید ما متوجه جایگاهی باشیم که غدیر از طریق انقلاب اسلامی دارد در آینده‌ی تاریخ برای خود شکل می‌دهد، آیا چنین پدیده‌ای را نباید به خدا و مژده‌ی او به پیامبرش نسبت داد، و جایگاه عظیم انقلاب اسلامی را درست ارزیابی کرد؟^{۲۰} معنی غدیر مگر غیر از آن است

۱۷- بنا به نقل تاریخ و از جمله بنا به نقل ابن‌ابی‌الحدید پس از غدیر عده‌ای با همدیگر عهد بستند که نگذارند علی علیه‌السلام حاکم شوند، و بر همان اساس صحیفه‌ی را امضاء کردند.)

بحار الأنوار ج: ۲۸، ص: ۱۰۳)

۱۸ - کیهان هوایی، ۴/۲۵، ۷۶.

۱۹ - کلمه دانشجو، ۱۶ تیر ۷۵.

۲۰ - بعد از انتخابات ریاست جمهوری دوره‌ی دهم و اعتراضاتی که توسط بعضی نامزدها پیش آمد و طرفداران خود را به تظاهرات خیابانی دعوت کردند و زیر پوشش آن تظاهرات عده‌ای به تحریک کشورهای غربی مبادرت به آتش‌زدن اماکن دولتی کردند، کشورهای غربی آنچنان به وجد آمدند و به طور علنی از آشوب‌گران پشتیبانی کردند که معلوم شد آن‌ها نسبت به انقلاب اسلامی دغدغه‌های بزرگ دارند که حاضر شدند آن‌طور نقاب دیپلماسی را کنار بزنند و

که باید در مناسبات جهان، امام معصومی حاکم باشد، حال مگر جز این است که در نظام اسلامی نظرها به سوی حکم خدا و رسول الله ﷺ و امامان معصومین علیهم السلام معطوف شده؟ آری نظام اسلامی بسترگذار است تا کوثر، آرام آرام در دل تاریخ جلو بیاید و چهره‌ی نهایی خود را با حاکمیت حضرت مهدی علیهم السلام به نمایش بگذارد. و به همان دلیل که غدیر در دل تاریخ منزل به منزل جلو آمده است، باز ادامه خواهد یافت تا با انقلاب جهانی مهدی علیهم السلام به بلوغ خود نایل شود و محال است که چنین بلوغی بر روی زمین واقع نگردد.^{۲۱}

زندگی؛ به وسعت تاریخ معنویت

در دعای ندبه متوجه شروع تاریخ معنویت هستید که از حضرت آدم علیهما السلام شروع شد تا این که به حضرت مهدی علیهم السلام ختم می‌شود و در چنین نگاهی هرگز ما نه مثل اروپا در حال برگشت به روم هستیم و نه مثل یهود در حال برگشت به سوی آرمان‌های کهنه و مبهم. بلکه بر عکس، نظر به آینده‌ای داریم که سراسر حقیقت است، و به همین جهت اصرار دارم عزیزان متوجه باشند انقلاب اسلامی یک نظام آینده‌دار است و هر کس به

علنی در امور یک کشور دخالت کنند. آیا این دلیل بر حضور همه‌گانی انقلاب اسلامی در مناسبات جهانی نیست که این چنین مراکز قدرت جهانی را از تعادل و وقار لازم دیپلماسی انداخته است؟

۲۱ - در همین راستا نبی خدا ﷺ می‌فرمایند: اگر یک روز از عمر دنیا بیشتر باقی نمانده باشد آن روز آن قدر طولانی می‌شود تا مردی از فرزندانم برانگیخته شود و زمین را از عدل و داد پر کند. (شیخ مفید، ارشاد، ج ۲، ص ۳۴۱)

اندازه‌ای که این انقلاب را بشناسد و به آن پای‌بند باشد، آینده‌داری خود را تأمین می‌کند و از تاریخ بیرون نمی‌افتد. انقلاب اسلامی به جهت همین خصوصیت منحصر به فردش، می‌تواند مونس بسیار خوبی برای زندگی انسان‌های متفکر باشد.

شما می‌توانید دوگونه زندگی کنید یکی این که تعلق به انقلاب اسلامی را در گوشه‌ای از زندگی خود قرار داده و زندگی خود را مستقل از آن ادامه دهید. نوع دیگر این که تماماً با انقلاب اسلامی زندگی کنید و آرمان‌های خود را به آرمان‌های آن متصل نمایید و با سیر تاریخی آن، در تاریخ جلو بروید، و به افقی که در پیش دارد به آینده نظاره کنید، در این صورت زندگی شما به وسعت تاریخ معنویت، گسترش می‌یابد، تاریخی که از آدم علیه السلام شروع شد و به مهدی علیه السلام ختم می‌شود.

ممکن است بر اساس حجاب‌های فرهنگ مدرنیته بعضی از جلوه‌های انقلاب اسلامی در حجاب رود و آن طور که شایسته است خود را نمایاند ولی گوهر این انقلاب آینده دارد، یعنی همان‌گونه که غدیر بنی‌امیه و بنی‌عباس و عثمانی‌ها را حذف کرد و آرام‌آرام خودش را نشان داد، ابتدا در کشور ایران و جهان اسلام و سپس با ظهور مهدی علیه السلام در دنیا جا باز می‌کند. انقلاب اسلامی برای یک زندگی آینده دار، مونس خوبی است، هرچند سیاست‌زده‌ها نمی‌توانند با آن کنار بیایند، چنان‌که انقلاب اسلامی هم نمی‌تواند آن‌ها را مخاطب خود قرار دهد. اساساً کسانی که در فرهنگ غدیر نیستند نمی‌توانند جایگاه انقلاب اسلامی را بشناسند و در کنار آن باشند در حالی که اگر آینده‌ی خود و فرزندان را می‌خواهید و دوست

جایگاه انقلاب اسلامی در آینده‌ی تاریخ (۲)..... ۱۰۳

دارید کوثری زندگی کنید، باید گوهر انقلاب را بفهمید و از آن پاسداری
نمایید و با آن معاشقه نمائید؛ این قافله‌ی قدسی، ایستادنی نیست، بیدار
بمانید که از راه نمانید.

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

انقلاب اسلامی عامل بازسازی جهان اسلام به
کمک غدیر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در سالگرد رحلت امام بزرگوار، یاد کردن از او؛ یاد کردن از محبوبی است که شعله ور شدن سوز فراق او، تمرین وفاداری محبت دل به قامت بلند دینداری در عصر حاضر بود. لذا لازم است در سالگرد رحلت آن بزرگوار نسبت به میراث گرانقدر آن عزیز یعنی انقلاب اسلامی کمی تأمل کنیم و از خود پرسیم جایگاه این انقلاب در این عالم کجاست؟ سوال اساسی عبارت است از این که آیا انقلاب اسلامی یک حادثه و اتفاق بود و یا ظهور یک سنت خاص الهی که در سرتاسر تاریخ جاری شد و در آن برهه از زمان شرایط بروز خود را یافت؟ فرض دوم بدین معنی است که سنتی از سنن الهی در صحنه است که انقلاب اسلامی یکی از مظاهر آن سنت است إن شاء الله ظهور تام و تمام آن سنت به دست مبارک حضرت صاحب الامر عنه السلام محقق می شود.

بحث بنده با این رویکرد است که انقلاب اسلامی جلوه ای از سنت خاص پروردگار عالم است که موجب بازسازی جهان اسلام خواهد بود، بازسازی چیزی که بنا بود در صدر اسلام به کمک فرهنگ غدیر جهت شکوفائی کامل اسلام به دست امام معصومی محقق شود و نشد.

إن شاء الله در طول بحث روشن خواهد شد که اگر دقیقاً تاریخ را بررسی کنیم و جایگاه انقلاب اسلامی را درست بشناسیم یقیناً با اتصال خود به سنتی که از غدیر شروع شد و به حضرت صاحب الامر علیه السلام ختم می‌شود، زندگی خود را احیاء خواهیم کرد، و اگر جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی را درست بشناسیم به جای عبور از ظلمات دوران، اسیر ظلمات زمانه می‌شویم و زندگی بی‌ثمر و پوچی را برای خود رقم خواهیم زد.

در صدر اسلام پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حادثه‌ی عجیب غفلت از پیام غدیر و نادیده گرفتن حاکمیت امیرالمومنین علیه السلام، به ظاهر چیز مهمی به چشم مسلمانان آن زمان نیامد و بصیرت فاطمه زهرا علیها السلام را که متوجه بود با غفلت از غدیر جهان اسلام از آنچه می‌تواند به آن برسد محروم می‌شود، به چیزی نگرفتند.

غفلت از ریشه‌ی اصلی انحراف

مسلمانان عادی فکر کردند می‌توانند در همه‌ی مراحل تاریخی با همان اسلام نیم‌بند غیر فعال در امور اجتماعی، که خلیفه‌ی اول و دوم ارائه می‌دهند، ادامه‌ی حیات داد و لذا در ابتدا انحراف از غدیر را به چیزی نگرفتند تا این که آرام آرام در زمان عثمان متوجه شدند آنچه بنا بود به وسیله‌ی اسلام به دست بیاورند با آنچه دارد صورت می‌گیرد متفاوت است.^۱ ولی باز با توطئه‌ی قتل عثمان موضوع به انحراف کشیده شد و اصل

۱- ابن‌ابی‌الحدید در شرح خطبه‌ی سوم نهج البلاغه در رابطه با ریخت و پاش‌های عثمان نسبت به اقوامش از یک طرف، و تبعید اباذر از طرف دیگر و برگرداندن حکم بن‌ابی‌العاص به

موضوع که انحراف از غدیر بود پنهان گشت و اگر بعد از قتل عثمان به علی علیه السلام رجوع کردند، نه به معنی برگشت به غدیر بود و نه این که پذیرفته بودند باید به انتصابی که خداوند در غدیر انجام داد برگردند، بلکه به علی علیه السلام برگشتند از آن جهت که بین صحابه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله از بقیه بیشتر به عدالت عمل می‌کند، ولی چون جایگاه آن حضرت را از زاویه‌ی غدیر ندیدند، نتوانستند آن‌طور که باید آن حضرت را یاری کنند، و همان اسلام سقیفه ادامه یافت.

در کربلا و با شهادت فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله یک تذکر تاریخی، جهان اسلام را فرا گرفت که چگونه کار به حاکمیت یزید رسیده است. حضرت اباعبدالله علیه السلام تذکر بزرگی را به جهان اسلام دادند و آن زمان جهان اسلام از آن حادثه متأثر شد و به فکر فرو رفت. علمای آن زمان تغییراتی در روش‌ها و مبانی خود دادند که حاصل آن گرایش شدید به اهل‌ال بیت پیامبر صلی الله علیه و آله بود. وقتی با فاجعه‌ی شهادت سیدالشهداء علیه السلام روبه‌رو شدند چون نتوانستند ریشه‌ی فاجعه را تحلیل کنند، به جای بازگشت به فرهنگ غدیر و حاکمیت امام معصوم، بر تنفر خود نسبت به امویان افزودند و نتیجه آن شد که بنی‌عباس از این تنفر به نفع خود استفاده کردند، و حاکمیت را به دست گرفتند و همان اسلام نیم‌بند و تقلیل یافته ادامه یافت، بدون آن که موضوع را درست ریشه‌یابی نمایند و جایگاه اشکال را در سقیفه پیدا کنند. امویان طوری ذهن مردم را به انحراف کشاندند که اگر جریان سقیفه نقد

مدینه در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را از مدینه تبعید کرده بودند از جهت دیگر، نکات دقیقی آورده است که می‌توانید به آن رجوع فرمایید.

و بررسی شود به قداست خلیفه‌ی اول و دوم برخورد کند، در حالی که نقد و بررسی حادثه‌های گذشته، جدا از نیت افراد، برای انتخاب درست‌راه آینده است. مسلم خلیفه‌ی اول و دوم نمی‌دانستند فرهنگی که در سقیفه پایه‌گذاری می‌شود، آنچنان قداست‌ها را نادیده خواهد گرفت که حاصل آن شهادت حضرت امام حسین علیه السلام خواهد شد.

بالآخره نتیجه‌ی انحراف از غدیر آن شد که جهان اسلام حکومت بنی‌امیه و سپس حکومت بنی‌عباس را روبه‌روی خود دید و در آخر ترکان عثمانی حاکمان جهان اسلام شدند و در نهایت هم ما امروز با حاکمانی روبه‌رو هستیم که توسط انگلستان در گذشته و آمریکا در حال حاضر به میدان آمده‌اند و سکولاریته را تبلیغ می‌کنند. در حالی که آنچه امروز بر جهان اسلام می‌گذرد آن نیست که باید باشد و لذا باید پرسید کجای کار خراب شد که کار به اینجا ختم شد.

سرگردانی روشنفکران جهان اسلام

هر مسلمانی از خود خواهد پرسید چه شده است که فرهنگ غربی جهان اسلام را در سیطره‌ی خود دارد؟ در حالی که دین اسلام به عنوان کامل‌ترین دین، باید از نظر فرهنگی دروازه‌های اروپا و آمریکا را تحت تأثیر خود قرار دهد، و امروز نه تنها در چنین منزلتی قرار ندارد که گرفتار یک‌نوع خودباختگی جانکاه گشته است. گویا متأسفانه به این نتیجه رسیده که آنچه در اختیار دارد او را به کار نمی‌آید، باید آن را رها کند و به چیزی فکر کند که غرب در اختیار دارد.

شیعه ریشه‌ی این ضعف را در غفلت از غدیر می‌داند و معتقد است اسلام وقتی می‌تواند به شکوفایی مسلمانان بینجامد که با مدیریت امامی معصوم اداره شود و با توجه به این امر تاریخ اسلام را بازخوانی می‌کند و به سخنان حضرت فاطمه علیها السلام در مسجد مدینه نیز نظر دارد که حضرت چنین مشکلی را پیش‌بینی کردند و حذف علی علیه السلام را مساوی پیش آمدهایی دانستند که کمر اسلام را می‌شکند.^۲

جهان اسلام در روبه‌رو شدن با غرب و روشن شدن ضعف مسلمانان در این رویارویی، متأسفانه گرفتار همان اشتباهی شد که در رویارویی با بنی امیه مرتکب آن شد. نه آن روز به این نکته‌ی مهم واقف شدند که باید به فرهنگ اهل البیت علیهم السلام رجوع کنند و نه امروز. در رویارویی با غرب، روشنفکرانی که منشأ فعالیت‌های اجتماعی در جهان اسلام بودند به این نتیجه رسیدند که نباید عزت گمشده‌ی خود را در هرچه غربی‌تر شدن جستجو کنند. طولی نکشید یک مرتبه متوجه شدند غربی که با شعار آزادی و صلح و دموکراسی وارد کشورهای اسلامی شد، خونخوارانه‌ترین برخوردها را با جهان اسلام کرد، سربازان فرانسوی در الجزایر جوی‌های خون به راه انداختند، ایتالیایی‌ها در لیبی و انگلیسی‌ها در سایر کشورهای اسلامی کاری کردند که هیچ اربابی با غلام خود نمی‌کرد و بعد هم دیکتاتورهایی را بر سرنوشته مردم حاکم نمودند تا هر آنچه استعمارگرانِ دیروز اراده می‌کنند جامعه‌ی عمل بپوشانند. این‌جا بود که روشنفکران

۲- به کتاب «بصیرت حضرت فاطمه علیها السلام» در شرح خطبه‌ی حضرت از همین مؤلف رجوع

جهان اسلام در عین سرخوردگی از غرب، باز بیدار نشدند و متأسفانه با یک شعار دیگر از همان جنس فکر غربی، امیدوار به اصلاح وضع خود شدند و گرفتار پان‌عریبسم و یا سوسیالیسم و کمونیسم گشتند، و باز همان اسارت ادامه یافت و خودخواه‌ترین انسان‌ها بر سرنوشت مردم جهان اسلام حاکم شدند. به اسم جامعه‌ی بی‌طبقه، طبقاتی‌ترین جوامع پدید آمد و رئیس‌جمهورهای دائم‌العمر بر مردم تحمیل گشتند و روشنفکران جهان اسلام بین این دو دروغ بزرگ، یعنی مارکسیسم-لنینیسم و یا لیبرال-و دموکراسی سرگردان ماندند. بدون آن‌که از خود پیرسند ریشه‌ی این سرگردانی کجاست و چگونه می‌توان به عزتی که خداوند به مسلمانان وعده داده است دست یافت؟

آغازین نگاه

در چنین شرایطی که همه با این سؤال بزرگ روبه‌رو بودند که عزت مسلمانان را چگونه باید به‌دست آورد؟ در جهان تشیع با رجوع به غدیر، فکری شکل گرفت که پیام آن این بود باید نظام حکومتی را در زمان غیبت امام معصوم در اختیار فقیه قرار داد، این حرفی بود که امامان شیعه قبل از غیبت حضرت صاحب‌الأمر علیه‌السلام فرهنگ‌سازی کردند ولی در دوران جدید و با پدید آمدن رنسانس و تعریف دولت در شرایط جدید، مرحوم نراقی در کتاب «خزائن» بر اساس شرایط جدید متذکر آن شد. در واقع در زمانی که دولت با صورتی خاص در جهان پدید آمد قبل از آن‌که دولت به شکل غربی و سکولار شکل گیرد، علماء در یک بازخوانی فرهنگی،

آرایش جدید سیاسی خود را با ولایت فقیه به میدان آوردند تا دولت در جامعه‌ی اسلامی مقید به حکم خدا و پیامبر ﷺ و ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام باشد و نه مقید به ارزش‌های لیبرال دموکراسی.

طبیعی بود که ما برای جوابگویی به جهان موجود باید فکری مبنایی که با ارزش‌های اسلامی هماهنگی داشته باشد، از خود ارائه می‌دادیم، از یک طرف طرح سیاسی نظام غربی با وجود پارلمان، خود را نمایانده بود، از طرف دیگر نظام لیبرال دموکراسی با عبور از کلیسا و دین، خود را تثبیت می‌کرد، و مردم بقیه‌ی کشورها را نیز متوجه خود کرده بود. اساس رجوع به مشروطه براساس همین رویکرد بود که از یک طرف پادشاهان قاجار با فرصت‌طلبی کامل به کمک آرایش نظامی جدید، عنان را از دست علماء گرفته بودند، و از طرف دیگر به دیکتاتوری خود ادامه می‌دادند. طرح مرحوم نائینی در کتاب «تنبيه الامه و تنزيه المله» برای جواب‌گویی به توجه مردم به نظام پارلمانی بود، ولی با رویکرد اسلامی، هرچند در کتاب مرحوم نائینی نگاه غربی و ملاک‌های آن بیش از حد مورد توجه قرار گرفته است، اما بالأخره انقلاب مشروطه اولین قدم در جهان اسلام بود که چگونه جهان اسلام در شرایط جدید خود را تعریف کند، و به همین جهت هم انقلاب مشروطه منحصر به ایران و جهان تشیع نماند و منشأ انقلاباتی در کلّ جهان اسلام شد. هرچند که غفلت از غدیر در آنجا کار خود را کرد و در نتیجه حساسیت حاکمیت حکم خدا بر مناسبات سیاسی، اقتصادی، آموزشی، در آن بسیار بی‌رنگ بود، ولی با این‌همه انقلاب‌های سده‌های اخیر در کشورهای اسلامی به جهت

جواب گویی به سؤالی بود که برای جهان اسلام طرح شده بود. و آن این که زمینه‌ی بازگشت به اسلامی که عزت مسلمانان را نشان دهد کجا است، تا جهان اسلام در جایگاهی برتر از آن جایی که هست قرار گیرد؟ قبل از همه دولت صفوی با همه‌ی ضعف‌های شخصی که داشت، جواب گوی این سؤال بود که چگونه با احیاء غدیر عزت حقیقی به مسلمانان برمی‌گردد، و این رویکرد شروع مبارکی بود، هرچند با ضعف‌های اساسی همراه شد و آن نتیجه که انتظار می‌رفت برای جهان اسلام به همراه داشته باشد با جنگ بین دولت صفویه و عثمانی عقیم ماند ولی روشن شد که تفکری که به غدیر وفادار است توانایی بازخیزی در شرایطی را که جهان غرب بر بشریت تحمیل کرده است، دارد. و همان رویکرد در نهایت منجر به انقلاب اسلامی شد و به خوبی توانست طرحی را به نمایش بگذارد که مسلمانان را در جایگاهی برتر از آنچه که هستند قرار دهد و همین امر بود که جهان اسلام با انقلاب اسلامی احساس آشنایی کرد.

انقلاب اسلامی در حال حاضر و در شرایط تاریخی خود پاسخ‌گویی یک خلأ فکری و نیاز اساسی است که در جهان اسلام مطرح است. اگر روشنفکران جهان اسلام پیام آن را درست دریافت کنند به نتایج فوق العاده‌ای خواهیم رسید و از یک طرف از لیبرال دموکراسی عبور می‌کنیم و از طرف دیگر بدون افتادن در دعوای شیعه و سنی، سقیفه را بازخوانی و آسیب‌شناسی می‌کنیم و انقلاب اسلامی راه برون‌رفت از فرهنگ غربی

برای همه‌ی مسلمانان است، همان‌طور که خداوند غدیر را جهت ادامه‌ی اسلام برای همه‌ی مسلمانان مطرح فرمود.

اگر پیام انقلاب اسلامی درست گرفته نشود، انقلاب اسلامی به راه خود ادامه می‌دهد ولی باز روشنفکران جهان اسلام گرفتار حاکمانی خواهند بود که از طریق غرب به مردم تحمیل شده‌اند، و اگر روشنفکران داخلی ما نیز پیام انقلاب اسلامی را نشنیده بگیرند و همچنان تحت تأثیر فرهنگ و ارزش‌های غربی باشند، مردم از آن‌ها فاصله می‌گیرند و دیگر نمی‌توانند نقش و تأثیری در جامعه‌ی خود ایفاء کنند.

چنانچه بتوان دو نکته را مورد توجه قرار داد می‌توان فهمید انقلاب اسلامی همان نیاز اساسی امروز جهان اسلام است، و آن نکات عبارتند از:

جهان اسلام و حدیث ثقلین

شناخت آسیبی که ناخواسته جهان اسلام با غفلت از غدیر بدان گرفتار شد و این چیزی است که بحمدالله اهل سنت نیز به عنوان یک آسیب، آماده‌ی بازخوانی آن هستند و زمینه‌ی توجه به آن بسیار فراهم شده است. زیرا در این گفتگو موضوع بحث ترسیم آینده‌ی جهان اسلام است و نه برگشت به گذشته، تا بخواهیم یقه‌ی کسی را بگیریم. به خوبی روشن است که ظهور این سوال در افق تفکر تک‌تک جوانان جهان اسلام به چشم می‌خورد که آینده را چگونه باید ترسیم کرد تا به مشکلاتی دچار نشویم که فعلاً گرفتار آن‌ها هستیم - همان چیزی که شیعیان به خوبی از آن عبور کرده‌اند- آن‌ها از خود سؤال می‌کنند آیا اسلام با وضعی که فعلاً دارد و

مسلمانان بدان مشغولند همان چیزی است که رسول خدا ﷺ وعده‌ی آن را داده‌اند که فرمود: «الْإِسْلَامُ يَعْلُو وَلَا يُعْلَى عَلَيْهِ»^۳؛ اسلام برتر و متعالی و فرا رونده است و چیزی از آن فراتر نمی‌رود؟ و خداوند در آن رابطه فرمود: «وَأَلْقَدُ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»^۴ و در حقیقت در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته‌ی ما به ارث خواهند برد؟

امروز روزی نیست که بتوان با اسلام مطرح در جهان اسلام، در مقابل وضع موجود جهان ایستاد و از هویت خود به صورتی منطقی دفاع نمود. مسلم آنچه در کشورهای اسلامی به نام اسلام مطرح است، اسلامی است که شدیداً مرعوب فرهنگ غربی است، متأسفانه با سلطه‌ی فرهنگ غربی، اسلام و مسلمانان به انزوا کشیده شده‌اند و فرهنگ غربی تا آنجا پیش آمده که نه تنها حاکمان کشورهای اسلامی عموماً دست‌نشانده‌ی غرب‌اند، بلکه مراکز آموزشی و اقتصادی آنها نیز براساس نگاه غربی مدیریت می‌شود. حال یا باید بپذیریم که اسلام توانایی مقابله با فرهنگ غربی را ندارد، یا باید نظرها به فهمی از اسلام بیفتد که انقلاب اسلامی و حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» ارائه دادند و جهان اسلام را - بدون آن که دعوت به شیعه‌بودن بکند - به آن فهم از اسلام دعوت می‌نماید.

روح اسلام و قرآن در جهان اسلام، مسلمانان را دعوت به حاکمیت ارزش‌ها و احکام الهی می‌کند و این گرایش در حال حاضر در بین

۳- «نهج الحق و کشف الصدق»، علامه حلّی، ص ۵۱۵.

۴- سوره انبیاء، آیه ۱۰۵.

جوانان اسلامی به خوبی جوانه زده است، و غرب با توجه به چنین گرایشی طالبان را پدید آورد تا موضوع را به انحراف بکشاند و از آن طرف مردم جهان اسلام را به این نتیجه برساند که برای دوری از زشتی طالبان، به وضع موجودشان تن دهند. در حالی که انقلاب اسلامی در عین دوری از برداشت طالبانی از اسلام، جهان اسلام را به اسلامی دعوت می نماید که عزت اسلام در مقابل غرب و یهود و نصاری محفوظ بماند. قرآن می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»؛^۵ ای مؤمنین! یهود و مسیحیان را دوست و سرپرست خود نگیرید، این ها خودشان با همدیگر برای مقابله با شما دستشان در دست هم است. بعد می فرماید اگر شما به این ها گرایش پیدا کنید جزء آن ها به حساب می آید و از حیطه ی مسلمانی خارج خواهید بود.

حال ما با جهان اسلام این سوال را در بین خود رد و بدل می کنیم که چه شد که ما نتوانستیم وقتی که صحنه، صحنه ی رقابت با یهود و نصاری شد، پیروز از صحنه در آئیم؟ روشنفکران جهان اسلام خواستند با پذیرش فرهنگ غرب مشکل را حل کنند که عرض شد در دو دروغ بزرگ سرگردان شدند. ولی حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» برای حل مشکل به گونه ی دیگری به میدان آمدند. ایشان در وصیت نامه ی خود می فرمایند: «مناسب می دانم که شمه ای کوتاه و قاصر در باب ثقلین تذکر دهم».

در روایت داریم که رسول خدا در محل غدیر خم در آخرین حج، مردم را مورد خطاب قرار دادند و فرمودند: «إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: الثَّقَلَ الْأَكْبَرَ، وَ الثَّقَلَ الْأَصْغَرَ؛ فَأَمَّا الْأَكْبَرُ فَكِتَابُ رَبِّي، وَ أَمَّا الْأَصْغَرُ فَعِزَّتِي، أَهْل بَيْتِي، فَاحْفَظُونِي فِيهِمَا، فَلَنْ تَضَلُّوا مَا تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا»^۶ من در میان شما دو ذخیره‌ی نفیس (ثقلین) بر جای می‌گذارم: ذخیره‌ی بزرگ‌تر و ذخیره‌ی کوچک‌تر. اما بزرگ‌تر، کتاب پروردگار من است، و اما کوچک‌تر عترت من است، یعنی اهل بیتم. مرا و دین مرا در مورد آن‌ها نگاه دارید، که اگر به آن‌ها تمسک جویند هرگز گمراه نخواهید شد.

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در ابتدای وصیت نامه‌ی خود به جهان اسلام خطاب می‌کنند که تکلیف خود را نسبت به حدیث ثقلین چه کردید؟ چون جهان اسلام در رابطه با حدیث ثقلین هیچ‌گونه انکاری ندارد. غفلت جهان اسلام از آن جهت است که تا حال روی آن حدیث حساس نبوده است. امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در واقع به آن‌ها پیشنهاد می‌کنند که گذشته‌ی خود را نسبت به این توصیه‌ی مهم رسول خدا ﷺ بازخوانی کنید. حال که می‌بینید این مسلمانی شما کارش به جایی رسیده که نمی‌تواند به حکم خدا از سروری یهود و نصاری آزاد شود، برگردید ببینید ریشه‌ی این ناتوانی در کجاست. در ادامه‌ی سخن خود می‌گویند: «شاید جمله‌ی «لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ» که این دو از هم‌دیگر جدا نمی‌شوند تا این که برگردند به حوض، اشاره به این باشد که بعد از وجود مقدس

۶- «الحياة»، اخوان حکیمی، ترجمه احمد آرام، ج ۲، ص ۲۸۷. ترجمه‌ی تفسیر المیزان، ج

رسول الله ﷺ هر چه بر یکی از این دو گذشت بر دیگری گذشته، و مهجوریت هر یک مهجوریت دیگری است، تا آن گاه که این دو بر رسول خدا در حوض وارد شوند... چنانچه ملاحظه می فرمائید باید برادران ما در جهان اسلام ببینند آیا ریشه‌ی ناتوانی جهان اسلام جدایی مسلمانان از اهل البیت پیامبر ﷺ نیست؟

آفات روشنفکری غرب زده

نکته‌ی دومی که با توجه به آن می توان فهمید انقلاب اسلامی همان نیاز امروز جهان اسلام است، شناخت ضربه‌ای است که تفکر لیبرالیسم و کمونیسم بر پیکره‌ی روشنفکران مسلمان زد و ما متأسفانه هنوز نسبت به این امر درست بیدار نشده ایم. آقای جلال آل احمد به عنوان روشنفکری که متوجه ضربه فوق شد، در کتاب «خدمت و خیانت روشنفکران» متذکر این امر است و به واقع آن کتاب شروع ارزنده‌ای جهت این امر بود، او در زمان خود به تمام اردوگاه‌های روشنفکری آن زمان سر زده و با آنها یک دل شده و سپس متوجه شده است روشنفکری ما به شدت مشکل دارد و نه تنها مشکل دارد که شدیداً مشکل‌زا است. جلال آل احمد در صدد بر آمد به روشنفکر مسلمان این آگاهی را بدهد که اگر در نگاه خود تجدید نظر نکند، نه تنها هرگز نمی تواند با مردم انس بگیرد و به آنان بهره برساند، بلکه ناخودآگاه بازیچه‌ی دشمن خواهد شد و به مردم خود خیانت خواهد کرد. حرف او به روشنفکر مسلمان این است که اگر

می‌خواهی خود و مردم خود را نجات دهی یقیناً در اردوگاه مارکسیسم و یا لیبرال دموکراسی راه نجاتی برای مردم ما نیست.

بعضی از روشنفکران با طرح نواندیشی دینی با این تصور که اسلام در مقابل غرب توان ارائه‌ی ارزش‌های خود را ندارد، چیزی را به مردم معرفی می‌کنند که نه اسلام است و نه راه نجات، بلکه غرب است با الفاظ اسلامی. بلایی که بر سر جهان اسلام آمده این است که روشنفکران ما نه اسلام را می‌شناسند و نه مردم را و لذا اگر هم با شعار نواندیشی دینی مردم را به سوی خود جذب کنند، چیزی نمی‌گذرد که معلوم می‌شود نه تنها هیچ کمکی به مردم نکردند، بلکه مردم را سرخورده و حیران نموده‌اند. حاصل طرح‌های نواندیشی دینی که توسط روشنفکران غرب‌زده‌ی ما به دست آمد گروه‌هایی مثل فرقان و یا مجاهدین خلق شد که نواندیش‌ترین علمای اسلام مثل شهید مطهری و شهید مفتح را به قتل رساندند.

انقلاب اسلامی نسل جوان و تحصیل کرده‌ای که جز مارکسیسم یا لیبرال دموکراسی را در مقابل خود نمی‌دید، به راهی بزرگ راهنمایی کرد، هرچند روشنفکران ما هنوز آن طور که شایسته است بیدار نشده‌اند، ولی با انقلاب اسلامی راه نجات ظاهر شد و روشنفکران جهان اسلام به‌خوبی می‌توانند وارد عمل شوند، هرچند هنوز که هنوز است روشنفکران داخلی ما نتوانسته‌اند با انقلاب اسلامی خود را بازسازی کنند. بنده این نکته را برای عزیزان عرض می‌کنم چون هنوز ما از این خطر به درستی عبور نکرده‌ایم هنوز یک بازسازی سالم - به روشی که امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» مطرح کرده‌اند - برای خود شکل نداده‌ایم، هنوز وقتی که

می‌گوییم اسلام ولایتی، یا متعصبان متحجر در ذهنمان می‌آید، یا بدون آن که مصداق آن را درست تعریف کنیم با مفهومی مبهم خود را روبه‌رو می‌بینیم، و لذا راهی جز افتادن در دام روشنفکری غرب‌زده جلو خود نمی‌یابیم.

نواندیشی با منظر غربی!

از آن جایی که امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» اسلام بسیار عمیقی را در جهان معاصر به صحنه آورد که جوایگوی همه‌ی نیازهای فردی و اجتماعی است، شایسته بود روشنفکران با تأمل بیشتر بدان توجه کنند. ولی متأسفانه چنین نکردند، و هنوز تحت تأثیر ادبیات کمونیسم یا لیبرالیسم هستند و از آن منظر همه‌چیز را می‌نگرند. روشنفکر جهان اسلام می‌فهمد جهان آماده‌ی یک تغییر است و برای این تغییر نیاز به یک نواندیشی است ولی چون مبنای تفکر خود را از اسلام نگرفته است، حالا هم که می‌خواهد نواندیش باشد در مقابل زیباترین شکل نواندیشی یعنی انقلاب اسلامی می‌ایستد و تفکر امثال آیت‌الله مطهری «رحمة‌الله‌علیه» را به جرم آن که یک روحانی است به چیزی نمی‌گیرد، در حالی که آیت‌الله مطهری «رحمة‌الله‌علیه» آینه‌ی زلالی بود که از طریق او به خوبی می‌توانستند اسلام اصیل را از اسلام جمود و سکون باز شناسند، ولی فرهنگ روشنفکری غرب‌زده از همان جهت که هیچ‌گونه نگاه قدسی به عالم را نمی‌فهمد، نمی‌تواند شهید مطهری «رحمة‌الله‌علیه» و انقلاب اسلامی را بفهمد.

دومین ضربه‌ای که روشنفکران در جهان اسلام بدان گرفتار شده‌اند، غفلت از موضوعات قابل تفکر است. هر قدر موضوع مورد تفکر حقیقی‌تر باشد، آن تفکر با ارزش‌تر و مفیدتر است و لذا دانشمندان می‌فرمایند: عالی‌ترین تفکر، تفکری است که موضوع آن حقایق معنوی و نفس «وجود» باشد. متأسفانه در محافل روشنفکری غرب‌زده ناخودآگاه تفکر دینی نفی می‌شود، و گویا تفکر در موضوعات دینی، تفکر نیست، به همین جهت اگر بخواهید پایان‌نامه‌ای با موضوع «تقوا» پیشنهاد کنید، می‌گویند این یک موضوع علمی نیست، زیرا از نظر آن‌ها موضوع علمی یعنی موضوع محسوس و مادی و لذا نتیجه آن می‌شود که روح دانشجویان ما پس از مدتی نسبت به حقایق قدسی یک روح غیر حساس و بی‌تفاوت است. و این ضربه، ضربه‌ای است بسیار عمیق که اگر هر چه زودتر ما خود را از معرض آن دور نکنیم رابطه‌ی بین زبان دین و نسل جوان منقطع می‌گردد و از آنجایی که رمز بقای جهان اسلام به برگشت هر چه بیشتر به اسلام است، در امکان بقای عزت‌مندانه‌ی جهان اسلام اختلال حاصل می‌شود. در حالی که یکی از برکات انقلاب اسلامی توجه اندیشه‌ها به جدی گرفتن موضوعات دینی است.

انقلاب اسلامی و اصلاح و آروننگی فرهنگی

آن چیزی که با انقلاب اسلامی شروع شد، توجه به نوعی از تفکر است که تا قبل از آن به عنوان تفکر شناخته نمی‌شد. روشنفکران ما، شخصیت‌های سیاسی جهان غرب را سیاستمدار و اهل تفکر می‌دانستند

ولی امثال امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» را متفکر و سیاستمدار نمی دانستند، ولی انقلاب اسلامی جهان غرب را مجبور کرد در موضوعات تفکر، تجدید نظر کند، و این در حالی است که با پذیرفتن این موضوع باید بسیاری از گذشته‌ی خود را نفی کند و این آغاز سقوط مکتبی است که شرط بقای آن باقی ماندن تمام تعاریفی است که بر آن تأکید دارد.

هنوز که هنوز است ما با اندیشه‌ای از غرب زدگی روبروئیم که ساختن تخت جمشید را یک کار بزرگ فرهنگی می‌داند ولی عبودیت و برنامه‌هایی که موجب اتصال انسان به پروردگارش می‌شود را یک کار فرهنگی نمی‌داند، و انقلاب اسلامی آمده است تا این وارونگی فرهنگی را اصلاح کند.

خدایی که خالق انسان‌ها است می‌فرماید: «مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^۷ جن و انسان را خلق نکردم مگر برای بندگی. و کمال انسان در راستای هر چه بیشتر رشدیافتن در بندگی خدا است، حال نظام روشنفکری ما چنین موضوع مهمی را به عنوان یک کار فرهنگی به حساب نمی‌آورد و در معادلات آموزشی، اجتماعی نظری به آن ندارد، و این در حالی است که اگر انقلاب اسلامی وارد میدان نشده بود چیزی نمی‌گذشت که به کلی هویت بشر از آن چیزی که باید باشد خارج می‌شد و بی‌معنایی تا عمق جان انسان‌ها رسوخ می‌نمود. ضربه‌ای که جهان اسلام از طریق روشنفکران خود از تفکر غربی خورد آن بود که آن‌ها راه نجات خود و جامعه را در جایی جستجو می‌کردند که محل سقوط هر چه بیشتر جوامع

اسلامی بود. تفکری که با نفی تفکر دینی ادامه یابد عین بی تفکری است و در این عرصه تقلید از غرب هرچه بیشتر مدّ نظرها قرار می گیرد، و این چیزی بود که قبل از انقلاب تمام روح و روان روشنفکران جهان اسلام را فرا گرفته بود و انقلاب اسلامی در چنین جبهه‌ای خلل ایجاد کرد و اندیشمندانی را به صحنه آورد که در عین روشنفکری، با نگاه انقلاب اسلامی به موضوعات می‌نگرند، و روز به روز فاصله‌ی این نوع روشنفکری با روشنفکری غرب زده بیشتر می‌شود تا این‌شاءالله به کلی نگاه روشنفکری غرب زده در انزوا فرو رود و طلیعه‌ی نجات جهان اسلام رخ بنمایاند.

رجوع به غدیر و آینده‌ی جهان اسلام

حتماً مستحضرید که نه موضوع، موضوع ساده‌ای است، و نه نتیجه، نتیجه‌ای است که خیلی زود در دسترس ما قرار گیرد، ولی باید متوجه باشیم جهان اسلام پس از روبه‌رویی با فرهنگ جدید غرب بعد از رنسانس، جای خود را به کلی گم کرد و خود را باخت. حال ما امروز پس از پانصد سال خودباختگی کم کم و از طریق انقلاب اسلامی داریم به خود می‌آییم تا گذشته‌ی خود را بازخوانی کنیم. انقلاب اسلامی می‌خواهد جایگاه اصلی جهان اسلام را که باید هر مسلمانی در غدیر به دنبال آن بگردد، به آن برگرداند، و مسلم اگر شیعه و سنی با رویکردی محققانه تاریخ خود را بازخوانی کنند می‌پذیرند اگر از همان ابتدا کار در دست علی علیه السلام و اهل البیت علیهم السلام قرار می‌گرفت سرنوشت اسلام بسیار برتر

از آن که فعلاً هست می‌شد. و تاریخ نکاتی را برای ما باقی گذارده که حکایت از این موضوع دارد. بنا به نقل ابن اسحاق؛ عامه‌ی مهاجران و تمامی انصار هیچ تردیدی نداشته‌اند که پس از رحلت رسول خدا ﷺ علی علیه السلام صاحب امر خواهد بود.^۸

اباذر می‌گوید: ای امتی که پس از رسول ﷺ متحیر مانده‌اید، اگر کسی را که خدا مقدم داشته، مقدم می‌داشتید و کسی را که خدا مؤخر داشته، مؤخر می‌داشتید و ولایت و وراثت را در اهل بیت پیامبران می‌نهادید، از همه‌ی نعمت‌ها از هر سوی بهره‌مند می‌شدید.^۹ در جای دیگر می‌گوید: ای مردم! در آینده فتنه‌هایی پدیدار خواهد شد، اگر گرفتارش شدید به کتاب خدا و علی علیه السلام تمسک کنید.^{۱۰}

سلمان از این که علی علیه السلام زنده است و مردم از او بهره نمی‌جویند، تأسف می‌خورد و می‌گفت: به خدا سوگند، پس از او هیچ کس شما را از اسرار پیامبران آگاه نخواهد کرد.^{۱۱}

امروز هم اگر با سایر مسلمانان در فضایی سالم و بدون مشاجره، موضوع غدیر را بررسی کنیم و قصدمان یافتن بهترین شرایط برای آینده‌ی جهان اسلام باشد، با توجه به شهرت این حدیث در بین همه‌ی مسلمانان با هیچ مخالفی روبه‌رو نمی‌شویم، و به همین جهت حضرت

۸- «الموفقیات»، ص ۵۸۰ - شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۲۷۳.

۹- «نثر الدر»، ج ۵، ص ۷۷، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۱، نقل از تاریخ تحول دولت و خلافت، ص ۱۴۹.

۱۰- «انساب الاشراف»، ج ۲، ص ۱۱۸.

۱۱- «انساب الاشراف»، ج ۲، ص ۱۸۳ - تاریخ تحول دولت و خلافت، ص ۱۵۰.

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در وصیت نامه‌ی خود موضوع حدیث ثقلین را پیش می‌کشد. سؤال ایشان این است که بالاخره با توجه به این که پیامبر خدا ﷺ در غدیر، جایگاه مدیریت و رهبری جهان اسلام را بعد از خود تعیین کردند، ما امروز چه راهی را باید ادامه دهیم؟ انقلاب اسلامی بر اساس جواب گویی جهان اسلام به غدیر به صحنه تاریخ آمده است تا همه بتوانند بفهمند چرا امت اسلام از جایگاهی که باید داشته باشد عقب افتاده است. شما حتماً با این سؤال روبه‌رو هستید که چرا ما آن طور که شأن اسلام است در تاریخ درخشش نداریم و تازه در رویارویی با غرب جدید نه تنها درخششی از خود نشان ندادیم که عقب هم افتادیم؟ به نظرم تا حال جهان اسلام جرأت نمی‌کرد بگوید ریشه‌ی عدم درخشش از آن جا است که سخن خدا در غدیر، نادیده گرفته شد، ولی با ظهور انقلاب اسلامی و ظاهر شدن توانایی‌های مکتب تشیع، آرام آرام ذهن‌ها دارد به این مطلب نزدیک می‌شود و معلوم شده تلاش‌های دشمنان اسلام جهت غفلت از این امر به نتیجه نمی‌رسد و کارشان را سخت‌تر می‌کند، چون انقلاب اسلامی نشان داده از آن موانع نیز می‌تواند عبور کند و با عبور از آن موانع، بیش از پیش توجه‌ها به سوی آن جلب می‌شود و هرچه بهتر جایگاه خود را در تاریخ معاصر پیدا می‌کند. جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی را می‌توان از حد و اندازه‌ی مقابله‌ی آن با استکبار جهانی شناخت، آن‌هم استکباری که خود را صاحب کره‌ی زمین می‌داند.

انقلاب اسلامی؛ ابر قدرتی فرهنگی

تحلیل گران غربی اذعان می کنند که ما بخواهیم و نخواهیم انقلاب اسلامی یک غول فرهنگی است که دارد شیشه‌ی حصر خود را می شکند و بیرون می آید. این جاست که انسان تأسف می خورد چگونه یک ملتی کاری این چنین بزرگ را انجام می دهد که تمام شواهد بر بزرگ بودن آن اذعان دارند ولی خود ملت آن طور که باید و شاید به بزرگی آن باور نداشته باشد! شما اگر خواستید ارزش انقلاب اسلامی را در تاریخ معاصر بدانید به محافلی که امروزه به زعم خود برای بشریت تصمیم می گیرند سری بزنید، تا ببینید چگونه جهان، منفعل انقلاب اسلامی است و در تمام تصمیماتشان همواره نگاهی به انقلاب اسلامی دارند و هر حرکتی که انجام می دهند در راستای مهار انقلاب اسلامی است.

جایگاه انقلاب اسلامی را باید در راستای اراده‌ی خدا در تحقق اسلام در قرون اخیر دانست تا متوجه شویم چرا این چنین قدرتمندانه جلو می رود، همان خدایی که قرآن را آورد و بر خلاف نقشه‌های همهی دشمنانش همچنان در تاریخ جلو آمد، همان خدا تحقق و تعالی انقلاب اسلامی را اراده کرده است، خداوند در غدیر به پیامبرش خبر داد درست است که نقشه‌های دشمن برای مقابله با علی علیه السلام شدید است ولی «وَاللَّهُ يَعِصُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»^{۱۲} خداوند اسلام را و پیام تو را از همهی آن نقشه‌ها حفظ می کند و نمی گذارد کافرین به

نتیجه‌ای که می‌خواهند برسند. امروز موقعیت انقلاب اسلامی در دنیای سیاست طوری است که هر جا که بخواهند حرفی برای آینده‌ی جهان بزنند اولین سوالشان این است که جایگاه انقلاب اسلامی در این معادلات کجا است. کیسینجر شخصیت استراتژیست آمریکا گفته بود همه‌ی مشکلات جهان جدید از خمینی شروع شد. این‌ها یک طرحی برای خود ریخته بودند که جهان را مثل یک لقمه ببلعند و با حضور اسرائیل در خاورمیانه جهان اسلام را به یک مستعمره تبدیل کنند، که انقلاب اسلامی چون لقمه‌ای در گلویشان گیر کرد. فکر می‌کردند با رنسانس و خودباختگی که روشنفکران جهان اسلام در مقابل غرب از خود نشان دادند، همه‌چیز از آن به بعد به نفع آن‌ها جلو می‌رود و در نهایت بی‌رحمی طومار اسلام و مسلمانان را بر می‌بندند. این‌ها متوجه نیستند جهان اسلام مبناهایی دارد که بالأخره به آن‌ها برمی‌گردد و خود را بازخوانی و بازسازی می‌کند. این که شما ملاحظه می‌کنید بنده این جا نشسته‌ام و امیدوارانه به جهان اسلام فکر می‌کنم به جهت توجه به آن میناها و ریشه‌هایی است که اسلام برای پایداری خود شکل داده است. ریشه‌های انقلاب اسلامی هم ریشه‌هایی نیست که مربوط به امروز باشد یا یک حرکتی باشد در حوزه‌ی ایران و تشیع. هرگز غدیر مربوط به شیعه‌ها نیست، روایت‌هایی که متذکر غدیر است همگی حکایت از آن دارد که آحاد جهان اسلام مسئولند بر اساس غدیر ادامه‌ی حیات دهند. مسلمانان صدر اسلام با نقشه‌هایی که بعضی از سیاسیون آن زمان کشیدند و ذهن‌ها را از غدیر منحرف کردند، فکر کردند می‌توانند بدون غدیر، اسلامیت

خود را ادامه دهند، حالا که انقلاب اسلامی دارد نشان می‌دهد که با غدیر می‌شود حیات دینی را حفظ کرد و با نشاط دینی و عزت سیاسی اسلام را ادامه داد، مسلم گذشته‌ی خود را بازخوانی خواهند کرد.

تحلیل گران دنیا گفتند: انقلاب اسلامی نشان داد که در غربِ قدرتمند نقطه ضعف‌های اساسی نهفته است. چون انقلاب اسلامی حاصل یک حقیقت ریشه‌دار است که وحی الهی آن را متذکر شده و ما را به اندیشیدن نسبت به حقیقت غدیر دعوت می‌کند و رمز آینده داری انقلاب اسلامی و به تبع آن جهان اسلام در همین نکته نهفته است. به همین جهت است که با این همه توطئه که از طرف غرب به ظاهر قدرتمند برای نفی انقلاب انجام شد، انقلاب همچنان با نشاط در صحنه است و توان مقابله با آن را دارد. امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» فرمودند: جنگ ما نشان داد که ما می‌توانیم مدت‌ها با همه‌ی جهان استکبار بجنگیم.^{۱۳}

حال با توجه به هویتی که انقلاب اسلامی به مسلمانان داد، برگردید ببینید در خانه‌ی فکر روشنفکران جهان اسلام چه چیزی در حال دادن است. از یک طرف متوجه شدند لیبرالیسم و کمونیسم دو دروغ بزرگ‌اند و از طرفی اسلام فاصله گرفته از غدیر همین است که می‌بینند، و در یک طرف هم انقلاب اسلامی در جلو چشمشان همچنان جلو می‌رود و توانایی‌های خود را می‌نمایاند.

حضور انقلاب اسلامی در صحنه‌ی سیاسی جهان

استراتژیست‌های غرب نهایت تلاش خود را می‌کنند تا به نحوی جلو انقلاب اسلامی را سدّ کنند چون آن‌ها چیزی بالاتر از قدرت هسته‌ای و موشکی در ما می‌شناسند. آمریکایی‌ها می‌دانستند اگر به عراق حمله نکرده بودند خیلی زود نیروهای مذهبی، صدام را سرنگون می‌کردند، به گمان خود زودتر آمدند این کار را کردند که کارها را خودشان دست بگیرند و جلو وقوع جریان‌های انقلابی در کشورهای اسلامی گرفته شود. آن‌ها فکر می‌کنند که می‌توانند روح انقلابی پیش آمده در جهان اسلام را کنترل کنند و نقشه‌ی اختلاف بین شیعه و سنی را هم در همین راستا دامن می‌زنند، تا سیر تفکر اهل سنت به غدیر معطوف نشود، ممکن است آن اراده‌ی کلی که در جهان اسلام رخ داده است را به عقب بیندازند ولی اندیشه‌ای که شروع شد، بالأخره جای خود را در ذهن و عمل انسان‌ها باز می‌کند. با یک تحلیلی حساب کردند برای آن که مصر با یک انقلاب به غدیر برگشت نکند به حسنی مبارک فشار آورند اجازه‌ی فعالیت سیاسی به احزاب مخالف بدهد، یک مرتبه متوجه شدند که اگر کمی فشار را از مردم مصر بر دارند همه چیز از دستشان می‌رود، تجربه‌ای که در مورد ایران انجام دادند و به ضررشان تمام شد و لذا اجازه دادند تا حسنی مبارک کشت و کشتار و زندان و بگیر و ببندها را ادامه دهد.

دشمنان انقلاب اسلامی حضور جهانی انقلاب اسلامی را به خوبی احساس می‌کنند، شاید خود ما به آن اندازه‌ای که ابرقدرت‌ها متوجه نقش انقلاب اسلامی شده‌اند، متوجه این نقش نشده باشیم. دقت در رفتار و

گفتار مدعیان حکومت بر کره‌ی زمین در رابطه با انقلاب اسلامی و اتحاد همه‌ی آن‌ها حول محور مقابله با انقلاب اسلامی - با آن‌همه اختلاف و تضادهایی که دارند- نشان از حضور فعال حیات تاریخی انقلاب اسلامی دارد. شما می‌دانید که اروپا مرکز تضادها است، آلمانی‌ها با فرانسوی‌ها مخالفند و هر دوی آن‌ها با انگلیسی‌ها دشمن‌اند، ایتالیایی‌ها به شدت انگلیسی‌ها را مسخره می‌کنند، فراموش نکنید این‌ها دو جنگ جهانی با هم کردند - با ما که جنگ نکردند با خودشان جنگ کردند- حالا ببینید همه‌شان در یک چیز متحد شده‌اند و آن مقابله با انقلاب اسلامی است، متوجه‌اند این انقلاب برای آن‌ها خطر بزرگی است. مثل این است که بنده و جنابعالی در مورد یک موضوع کوچک با هم مشاجره می‌کنیم، یک مرتبه متوجه می‌شویم یک شیر دنبال‌مان کرده، خوب معلوم است که مشاجره را تمام می‌کنیم که از دست شیر رها شویم. بروید تضادهای بین اروپا و اسرائیل را از یک طرف، و تضاد بین آمریکا با اروپا را از طرف دیگر مطالعه کنید تا ببینید علت این‌ها با این‌ها با همه تضاد، همگی با هم - حول محور مقابله با انقلاب اسلامی- متحد شده‌اند خبر از آن می‌دهد که انقلاب اسلامی با نحوه‌ای که به صحنه‌ی سیاسی جهان پاگذارده است، یک حضور تاریخی فعالی را برای خود رقم زده است. حال هرکس این حضور تاریخی را بشناسد و فعالانه سرنوشت خود را به آن گره بزند از برکات زندگی در این زمان برخوردار خواهد شد و گرنه یا در زمره‌ی دشمنان انقلاب است که یقیناً از بین می‌رود و یا بابتی تفاوتی ناظر بر انقلاب اسلامی است، که بخواهد و یا نخواهد از تاریخ بیرون می‌افتد.

هنر ما آن است که بتوانیم روح زمانه را بشناسیم تا بفهمیم چه کار باید بکنیم. امام صادق علیه السلام می فرماید: «الْعَالَمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللُّوَابِسُ»؛^{۱۴} کسی که عالم به زمان خود باشد گرفتار شبها و مسائل مبهم و بیراهه نمی شود. هر کس روح زمانه‌ی خود را بشناسد در صحنه‌های حقیقی زمان خود وارد می شود و از برکات زندگی کردن در زمانه، که موجب شکوفایی استعدادها است بهره مند می گردد.

این سؤال همیشه باید برای ما مطرح باشد که بالاخره سنت خدا در این زمان چیست؟ و خداوند در این زمان به اقتضای چه اسمی تجلی فرموده است؟ در راستای فهم سنت خاص الهی در زمانه است که حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» می فهمند زمانه، زمانه‌ی سقوط مارکسیسم است و لذا به گورباچف نامه نوشتند تا قبل از آن که منفعل حادثه‌ها شود ماورای حوادثی که در پیش است، تصمیم بگیرد و بر اساس روح زمانه، اسلام را از منظر انقلاب اسلامی انتخاب کند، و متأسفانه او نپذیرفت و بعداً پشیمان شد. در راستای تشخیص نوع سنن الهی در زمان خاص، فرمودند: این قرن، قرن نابودی ابرقدرت‌ها است. دانشمندان غربی که از نزدیک وضع غرب را رصد می کنند، می گویند برخوردهای عصبی آمریکا در مقابل حادثه‌های جهان خبر از آن می دهد که آخرین نفس‌های حیات سیاسی اش را می کشد. آقای فریده‌الی دی^{۱۵} در مصاحبه‌ای که با یکی از روزنامه‌های

۱۴ - بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۲۶۹.

۱۵ - فریده‌الی دی، پروفیسور مناسبات بین المللی در مکتب اقتصادی لندن وابسته به

دانشگاه لندن. (دانشنامه آریانا)

غربی داشت می گوید: من چهل سال است خاورمیانه را مطالعه می کنم، مشکل آمریکا این است که می خواهد بدون به رسمیت شناختن ایران، جهان اسلام را اداره کند، جهان اسلام دیگر هیچ وقت در کنترل آمریکا نخواهد بود و ایران نمی گذارد که آمریکا به نتایجی که می خواهد برسد، دست یابد. می گوید: افغانستان و عراق دو زمینه ای هستند که شکست آمریکا را به جهان نشان می دهد. خودتان هم می دانید وقتی یک کشوری با آن همه انرژی و این همه پول که از کنگره می گیرد تا عراق را اداره کند به هیچ نتیجه ای نمی رسد، باید سقوط آن را مشاهده کرد.

با توجه به جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی متأسفانه بعضی از کارگزاران نظام اسلامی، حقیقت انقلاب را که به فرهنگ موجود جهان «نه» گفته است نشناختند و به آن «آری» می گویند، این ها آب در هاون می کوبند. این ها خروش همراه با متانت انقلاب اسلامی را نمی فهمند، شما مطمئن باشید ممکن است با بعضی موضع گیری ها که نشانه ای اصالت دادن به غرب است ما عقب بیفتیم ولی با توجه به ریشه ی تاریخی انقلاب اسلامی نمی شود انقلابی که با چنین ریشه ی قدسی به صحنه آمده است نادیده گرفته شود. به گفته ی محققین تاریخ اسلام برای ریشه کن کردن بنی هاشم به طور طبیعی یک هزارم انرژی که بنی امیه یا بنی عباس صرف کردند، کافی بود، ولی چون بنی هاشم یک جریان معنوی بودند دشمنان شان به نتیجه ای که می خواستند برسند نرسیدند. دیگر بیش از این هم نمی شد از سادات به قتل برسانند! مقبره ی امامزاده ها نشانه ی آن است که این ها را در اقصا نقاط جهان اسلام پیدا می کردند و می کشتند ولی باز

انقلاب اسلامی توسط امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» یعنی یکی از همان فرزندان بنی هاشم مدیریت شد و به صحنه‌ی تاریخ پا گذاشت. زیرا خداوند به رسول خود مژده داد که ما به شما «کوثر» عطا می‌کنیم و لذا نه تنها چشمه‌ی نسل شما خشک نمی‌شود بلکه روز به روز گسترش می‌یابد، چون موضوع اسلام و غدیر در میان است و بنی هاشم به اعتبار پاسداران اسلام و غدیر به کوثر متصل‌اند، انقلاب اسلامی تجلی همان کوثرِ فاطمی علیها السلام است که می‌خواهد جهان را از جاهلیت دوران به سوی توحید راهنمایی کند، و مصداق امروزی جاهلیت دوران، فرهنگ مدرنیته است و هر چه نور انقلاب اسلامی بیشتر بدرخشد، کاخ فرهنگ مدرنیته زودتر فرو می‌ریزد، ولی عکس آن ممکن نیست و لذا آن‌هایی که به بقای غرب دل بسته‌اند در توهم خود زندگی می‌کنند، این‌ها نه از برکات انقلاب اسلامی بهره‌مند می‌شوند و نه با نزدیکی به غرب طرفی می‌بندند، چگونه می‌شود چنین انقلابی را به نفع مدرنیته استحاله کرد؟ چگونه می‌شود جوانی برومند و ریشه‌دار را اسیر فرتوتی کرد که در جوانی خود هم پیر بود؟ انقلاب اسلامی، انقلاب در تمام شئون عالم موجود است، البته در وجود شیعیان ظاهر شد ولی انشاءالله در همه جا بسط پیدا می‌کند و کسانی که در صدد برآیند صورتی از صورتهای موجود در عالم غرب را به آن بدهند هر چه تلاش کنند و به هر چه تمسک جویند از انقلاب دور افتاده‌اند.

انقلاب اسلامی، همدردی با حضرت فاطمه علیها السلام

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» دارای دردمندی خلقی بود، ولی ریشه در دردمندی حقی داشت، و این نوع دردمندی را به صورت کامل در حضرت فاطمه علیها السلام می توان دید، انقلاب اسلامی حاصل غم فاطمه علیها السلام است. امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» ابتدا با فاطمه ی زهرا علیها السلام همدرد شده و در کنار او گریه کرده و از انحرافی که در صدر اسلام نسبت به غدیر پیش آمد، جگرش سوخته بود و بعد از آن انقلاب اسلامی را به صحنه آورد. اگر توانستند اسم و رسم فاطمه ی زهرا علیها السلام را از حیات بشر حذف کنند می توانند ادامه ی آن نور را نیز حذف کنند. دردمندی خلقی چون ریشه در دردمندی حقی دارد هرگز مانند سیاسی کاران دنیا، از نور نمی افتد، بلکه به نهضت انبیاء متصل می گردد و لذا ابتدا موجب تحول در روح و روان انسان ها می شود و پیرو آن در جامعه تحولی معنوی مناسب آرمان های الهی شکل می گیرد.

از این به بعد تا زمانی که حضرت امام زمان علیه السلام در غیبت اند هر ملتی که خواست به حیات طیبه ی همه جانبه دست یابد از رجوع به نهضت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» ناگزیر است. دیگر ما از این به بعد در تاریخ آینده، قهرمانی که با مکتب انقلاب اسلامی امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» ارتباط نداشته باشد نخواهیم داشت، زیرا حقیقتی مطابق روح زمانه وارد تاریخ شده که پشت کردن به آن، پشت کردن به رمز موفقیت دوران است. امروز جهان با الگوی شناخته شده ای روبه رو شده که ماورای جاهلیت دوران، همه ی اندیشه هایی که راه خروجی می طلبند را به خود دعوت می کند و مقتدایی

شده که برای بازخوانی زندگی و سیر به سوی حیاتی طیب راه نشان می‌دهد و بن بست شکنی می‌کند، ممکن است عده‌ای موضوع را این چنین جدی نگیرند و فکر کنند ما شعار می‌دهیم و تصور کنند همچنان که ظاهر جهان سلطه پا بر جاست، ریشه‌دار هم هست. این‌ها کمی به اطراف خود نمی‌نگرند که چگونه جهان سلطه هیچ روحی را قانع نمی‌کند و هر جا پای گذاشت هزاران مشکل به پا کرد و در نتیجه پشت کردن به چنین فرهنگی گریزناپذیر است، ممکن است دوباره جهان سلطه با اندک رمقی که دارد، مصری‌ها را از انقلابی که در پیش دارند به سوی مقصدی غیر از انقلاب اسلامی منحرف کند و دوباره با یک دکوری از انقلاب، آن‌ها را متوقف کند اما فراموش نکنید آن‌ها و سایر کشورهای اسلامی در منظر خود، انقلاب اسلامی را دارند و نمی‌توانند از آن چشم بردارند. انقلابی که امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» به صحنه آوردند، جزء فرهنگ بشر شده است و از این به بعد هر تصمیمی، در راستای نزدیکی به آن گرفته می‌شود. آری! معلوم است که کار فرهنگی زمان می‌برد، عمده رویکردها است که وقتی رویکردها صحیح باشد و مطابق روح زمانه قدم برداشته شود، هر قدمی برابر صدها قدم نتیجه می‌دهد. چون این خودآگاهی در جهان اسلام پدید آمده که جز از طریق رجوع به حقیقت دین اسلام، نمی‌توان از غرب‌زدگی نجات یافت.

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ»

انقلاب اسلامی؛ طلوع شهر خدا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سالگرد طلوع حکومت خدا بر افق کشور ایران را خدمت عزیزان تبریک عرض می‌کنم. آن قدر آن طلوع زیبا و وصف‌ناشدنی است که کافی است بنده، روح آنچه را واقع شد یادآوری کنم تا خودتان عظمت و زیبایی آن را تماشا کنید.

همه‌ی عزیزان به این نکته توجه دارند که اگر خدا به عنوان رب العالمین، بر جامعه‌ای حکومت کند، آن جامعه راه‌های رسیدن به مقصد حقیقی خود را می‌یابد و بدان خواهد رسید، و در این راستا باید جایگاه انقلاب اسلامی تعیین شود که چگونه این نظام بستر حاکمیت حکم خدا است، به عبارت دیگر اگر معنی حکومت خدا بر جامعه روشن شود، معلوم می‌گردد انقلاب اسلامی یعنی چه و چرا عده‌ای حاضرند به راحتی برای ایجاد و بقای این انقلاب جان بدهند، و نیز روشن می‌شود چرا عده‌ای نسبت به پذیرش انقلاب اسلامی مشکل دارند و می‌گویند چون انقلاب حوائج مادی و اجتماعی ما را برطرف نکرده است، پس نمی‌توان به آینده‌ی آن امیدوار بود. غافل از این که انقلاب اسلامی عامل گشایش افق عالم جدیدی است. این افق به تدریج بسط می‌یابد و همه جا را می‌گیرد و چون این بسط به مرحله‌ای خاص رسید، مسائلی که قبلاً مسئله

بود از میان می رود، پس رسالت انقلاب حل مسائلی نیست که غرب زدگی به وجود آورده است، بلکه آمده است تا آن مسائل رفع شود.

وقتی مبنا و جایگاه انقلاب اسلامی روشن شود و بدانیم که این انقلاب هدیه‌ی بزرگ خدا به مردم است، به آن از منظر دیگری می‌نگریم و انتظارات دیگری از آن داریم، عمده آن است که بتوانیم جایگاه حقیقی انقلاب اسلامی را از جهت معرفتی در هستی‌شناسیم تا در قضاوت درباره‌ی آن دچار خطا نشویم.

رمز بقای جوامع و ملل

همه‌ی ما می‌دانیم اگر خدای احدِ واحد، بر جامعه‌ای حکومت کند، در آن صورت وحدت بر کثرت حاکم شده، و از این طریق کثرت‌ها با اتصال به باطن معنوی هستی، از معنای خود خارج نمی‌شوند، از آن طرف اگر وحدت بر کثرت حاکم نشود، کثرت‌ها بدون هرگونه انسجامی و با آشفتگی تمام به کار خود ادامه می‌دهند و این همان است که می‌گوئیم جامعه در بحران افتاده است. مثل بدن انسان که تا موقعی زنده است که روح بر آن حکومت کند. مقام روح؛ مقام وحدت است و مقام بدن؛ مقام کثرت است و اگر روح از بدن منصرف شود همان سلول‌هایی که در حال حاضر کاملاً منسجم و منظم هر کدام در جای خود به کار مربوط به خود مشغول‌اند؛ رها می‌گردند و در نهایت بدن به خاک تبدیل می‌گردد و از موجودیت و شخصیت خاص خود خارج خواهد شد. هم‌اکنون هم بدن به خودی خود همان ذرات خاک و عناصر پراکنده است ولی یک عامل

وحدتی به نام روح بر آن حکومت می‌کند. حالا اگر حاکمیت این حقیقت وحدانی از بین رفت دیگر نه بدن می‌تواند انسجام خود را حفظ کند، و نه می‌تواند به کمال مربوط به خود دست یابد و قدرت و قوت پیدا کند، پس عامل بقاء و کمال شخصیت بدن، روح مجرد انسان است و تا وقتی آن روح از بدن منصرف نشده است، بدن به عنوان یک هویت و شخصیت خاص، موجود است. اگر روح به هر دلیلی از بدن منصرف شد، تمام معنایی که ما برای بدن خود داریم از میان می‌رود، چون در آن صورت روح به عنوان یک حقیقت وحدانی بر مجموعه سلول‌های کثیر حکومت نمی‌کند تا به آن‌ها انسجام و شخصیت بدهد، و لذا گفته می‌شود؛ بدن بحرانی و مضمحل شد.

عرض شد با انصراف روح از بدن دو مشکل به وجود می‌آید؛ اولاً: دیگر بدن با هویت خاص خود نمی‌تواند بماند، ثانیاً: دیگر نمی‌تواند کامل شود. عین این قاعده برای جامعه مطرح است، به طوری که اگر حکم خدا بر جامعه‌ای حاکم و جاری نبود، به همان اندازه جامعه از انسجام لازم خارج می‌شود و گرفتار بحران می‌گردد و دیگر انتظارات ما را نیز نمی‌تواند برآورده سازد.

قرآن می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»^۱ ای کسانی که ایمان آوردید و به حقانیت دستورات الهی باور دارید، در راه دینداری پایداری کنید و بقیه را نیز به پایداری توصیه نمایید و رابطه و انسجام خود را با همدیگر حفظ کرده، و

تقوای الهی پیشه کنید و حکم خدا را در تمام مناسبات زندگی بر حاکمیت نفس اماره‌ی خود ترجیح دهید، امید است که رستگار شوید و از مشکلات و بحران‌ها آزاد گردید.

علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» در ذیل آیه‌ی فوق بحث جامعی در رابطه با اجتماع مطرح می‌کند و معتقدند جامعه عین یک بدن دارای شخصیت خاص است. می‌فرمایند قرآن فرموده است: «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ»^۲ و برای هر امتی اجلی است پس چون اجلشان فرا رسد آن اجل نه ساعتی عقب انداخته می‌شود و نه جلو. در این آیه خداوند برای امت و ملت، اجل خاص قائل است و وقتی اجل آن ملت فرا رسید، مثل آدمی که می‌میرد، می‌میرد، و جامعه‌ی دیگری جای آن می‌آید. یا قرآن می‌فرماید: «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ»^۳ و هر امتی را پیامبری است پس چون پیامبرشان بیاید، میانشان به عدالت داوری شود و بر آنان ستم نرود. پس طبق این آیه وقتی پیامبر جامعه‌ای آمد و فلسفه‌ی وجودی آن جامعه به انتها رسید و افراد جامعه موضع خود را نسبت به پیام خدا روشن کردند، با قسط با آن‌ها عمل می‌شود. و یا می‌فرماید: «كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا»^۴ هر امتی به کتابش خوانده می‌شود. پس هر امتی کتاب خاص دارد.

۲- سوره اعراف، آیه ۳۴.

۳- سوره یونس، آیه ۴۷.

۴- سوره جاثیه، آیه ۲۸.

راز ناکامی فرهنگ غربی

وقتی با توجه به آیات فوق و دقت حضرت علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» در این آیات، متوجه شدیم جامعه برای خود شخصیت خاص دارد پس وقتی وحدت بر آن حکومت کند، اولاً: آن جامعه پایدار می ماند، ثانیاً: به نیازهایش دست می یابد و از راه کمال خود باز نمی ماند. بهترین نمونه برای نشان دادن محرومیت از دو نکته ی اخیر، کشورهای غربی هستند که با ادعای حذف دین از مدیریت و سیاست، با چهارصد سال انواع دقت ها و تحقیقات و دست یابی به تکنولوژی های بسیار پیچیده، با این همه، به قول خودشان هم اکنون بیش از همیشه خود را ناکام احساس می کنند، و هر روز هم با انواع بحران ها روبه رو هستند، با زبان گوناگون ناله سر می دهند که معلوم نیست جامعه ی امریکا به چه روزی افتاده است که هر برنامه ای که برای اصلاح مسایل می ریزیم، علاوه بر آنکه مشکلات مان حل نمی شود، خود آن برنامه یک مشکل می شود. کافی است ما با دیدی عمیق تر از آنچه در ظاهر آشکار است به جامعه ی غربی بنگریم، در آن صورت تعجب می کنیم که چرا باید حاصل چهارصد سال کار و تلاش و فکر و تحقیق این همه بی ثمری و پوچی باشد! به طوری که هیچ کس در آن جامعه احساس خوشبختی نمی کند.

متروی لندن و پاریس بسیار منظم است، برنامه های آن ها ثانیه ای است، آنقدر برنامه های خود را منظم کرده اند که مثلاً شما می دانید شش سال دیگر چه ساعتی حکم بازنشستگی تان را به دستتان می دهند، از همین حالا

می‌توانید برای فردای روز بازنشستگی برنامه‌ریزی کنید. اما به گفته‌ی مولوی:

عقدۀه را بگشاده گیرای منتهی عقدۀه‌ی سخت است بر کیسه‌ی تهی
در گشادۀ عقدۀه‌ها گشتی تو پیر عقدۀه‌ی چندی دگر بگشاده گیر
عقدۀه‌ای کآن بر گلوی ماست سخت که بدانی که خسی یا نیک‌بخت

فرض می‌گیریم همه‌ی مشکلات ظاهری ما مثل اروپایی‌ها رفع شد تا بتوانیم مدتی با خود باشیم، حالا وقتی با خود روبه‌رو شدیم سخت از خود گریزانیم.

از خودتان سوال کرده‌اید این همه سرعت در دنیای مدرن برای چیست؟ ظاهرِ سرعت برای این است که آدم زودتر به کارش برسد و وقت بیشتری پیدا کند تا بتواند راحت‌تر با خود زندگی کند. حالا آیا واقعاً در تمدن غربی، سرعت‌ها زیاد شد تا مردم راحت‌تر به کارهایشان برسند، یا چون که به کارهایشان نرسیدند سرعت‌ها را زیاد کردند؟ و حال که باز سرعت‌ها زیادتر می‌شود آیا به کارهایشان می‌رسند؟

چرا امروز دنیا با فرهنگ موجودی که برای خود شکل داده، هر برنامه‌ای که می‌ریزد ظاهرش خوب است ولی در باطن به نتیجه نمی‌رسد؟ مگر این همه سرعت نشانه‌ی آن نیست که به مطلوبش نرسیده و لذا سرعت را بیشتر می‌کنند تا برسند؟ راز مشکل در این است که بشر جدید به کلی راه را گم کرده است و در بین کثرت‌ها به دنبال عامل انسجام و سرو سامانی است، بدون آن که سر خود را بالا کند و از طریق ارتباط با وحدت، کثرت را انسجام بخشد.

ما حرفمان این است که اگر آحد یعنی خداوند بر کثرت، یعنی بر جامعه حکومت نکند، جامعه مثل یک بدن مرده است که در ظاهر مشکلی ندارد، ولی وقتی دستش را می کشیم می بینیم دستش از بدنش جدا شد، دست را رها می کنیم، پایش را می گیریم، باز می بینیم، پایش جدا شد. امیرالمومنین علیه السلام در وصف کوفیان می فرماید؛ شما کوفیان که از اطاعت من خارج شده اید مثل یک پارچه ی پوسیده اید، هر طرفش را بکشی طرف دیگرش پاره می شود، این طرف را وصله می کنیم آن طرف پاره شده است. جامعه ی بدون خدا جامعه ای است که حتی اگر هم تک تک افراد آن جامعه خداپرست باشند، خدا بر آن جامعه حکومت نمی کند و چنین جامعه ای نمی تواند به انسجام و کمال لازم دست یابد، چون دین آمده تا با حاکمیت حکم خدا در تمام مناسبات جامعه، افراد آن جامعه را به سعادت برساند. به قول آیت الله جوادی «حفظه الله تعالی» اگر پیامبران فقط مسأله گو بودند، کسی با آن ها کاری نداشت. پیامبران آمده اند مناسبات جامعه را توحیدی کنند، لذا حاکمان جبار با آن ها درگیر می شدند. خلیفه ی عباسی چهار بار امام صادق علیه السلام را از مدینه به بغداد می کشاند، خود خلیفه می گوید این مرد خواب را از سر من پرانده است. امام صادق علیه السلام چه کار کرده اند که خواب از سر خلیفه ی بغداد - با آن همه قدرت - رفته است؟ اسلام یعنی برنامه ی خدا برای انسجام دادن به کل روابط جامعه. مأموران خلیفه به خانه ی امام صادق علیه السلام می ریختند و در همه جا به دنبال اسلحه می گشتند، چون می دانستند امام بنا دارند که خلیفه را سرنگون سازند، ولی نمی دانستند روش امام در آن برهه از زمان فرهنگ سازی است و نه

مبارزه‌ی مسلحانه. آنچه امامان علیهم‌السلام به دنبال آن بودند حاکمیت حکم خدا بود و نه درگیری و مخالفت با خلیفه‌ای خاص، و تا روح جامعه متوجه چنین مطلبی نشود، امکان تحقق مقصد امامان فراهم نیست. ولی خلیفه این را نمی‌فهمید، فقط می‌فهمید امام علیهم‌السلام جز حاکمیت خدا، حاکمیت هیچ فکر و فردی را نمی‌پذیرند.

انقلاب اسلامی؛ دوران گذار

پیام خدا و رسول او این است که اگر خواستید جامعه‌تان زنده بماند و به حوائجش برسد باید حکم خدا در آن جاری باشد، چه در امور فردی، و چه در امور اجتماعی و اقتصادی. حرف این بود که ای انسان‌ها! حکم خدا را بر میل‌های خود غالب کنید، همان‌طور که در رکوع نماز طبق حکم خدا، خم می‌شویم و هیچ انسانی به میل خود و بدون دلیل حرکتی مثل رکوع و سجود انجام نمی‌دهد، در سایر امور هم باید طبق حکم خدا عمل کنیم.

ولایت فقیه هم به آن معنی نیست که یک فردی بر جامعه‌ی اسلامی حاکم است، بلکه فقیه‌ی که می‌تواند حکم خدا را از متون اسلامی استخراج کند بر جامعه حاکم می‌باشد و به همین جهت مردم مسلمان به دنبال فقیه می‌روند تا از این طریق روشن کنند نمی‌خواهند نظر یک فرد یا یک حزب بر جامعه حاکم باشد، کسی را می‌خواهیم که بتواند حکم خدا را کشف کند و آن را حاکم نماید. تعجب می‌کنم، بعضی‌ها سؤال می‌کنند ولایت فقیه باید مطلقه باشد یا مقیده؟ اگر تخصص فقیه حکایت

از آن دارد که حکم خدا را اظهار می‌دارد دیگر مقید بودنش معنی ندارد. اگر حرف، حرف خدا است، معلوم است که بدون هیچ قیدی باید آن را پذیرفت، مثل این که پذیرفته‌ایم خداوند از طریق رسولش فرموده است نماز صبح دو رکعت است و ما هم بدون هیچ قیدی آن را می‌پذیریم. اگر فقیه حکم خود را می‌گوید که مثل سخن سایر افراد باید با آن تعامل کرد، مثل این که می‌فرمایند: من هم یک رأی دارم. ولی اگر فقیه حکم خدا را می‌گوید مگر می‌شود آن را مقید کرد؟ این بدین معنی است که شما بعضی از دستورات الهی را عمل کنید و بعضی را عمل نکنید.

عقیده‌ی ما در راستای پذیرفتن انقلاب اسلامی این است که باید خدا بر جامعه حکومت کند تا حکم وحدت بر کثرت جاری شود، و کثرت مضمحل نگردد، و انقلاب اسلامی را به جهت بستر حاکمیت حکم خدا بر جامعه، یک موجود مبارکی می‌دانیم. به این جهت عرض کردم انقلاب اسلامی طلوع حکومت خدا بر جامعه است. و البته هنوز اول کار هستیم، إن شاء الله باید به جایی برسیم که امام معصوم علیه السلام بر جامعه حکومت کنند. به همین جهت به این انقلاب دل سپرده‌ایم، چون در زمان غیبت امام معصوم علیه السلام ما راه دیگری نداریم. برنامه‌ای که بر اساس حکم خدا و مشی فقیه - به معنای کسی که قدرت استنباط حکم خدا را دارد- طراحی نشود، هر چه بیشتر جلو رود، بی‌حاصلی آن بیشتر روشن می‌شود و بیشتر ما را خسته می‌کند، نمونه‌اش برنامه‌هایی است که در طول تاریخ چهارصدساله‌ی اخیر، فرهنگ مدرنیته به اسم آسایش بر بشریت تحمیل کرده، همه‌ی آرامش را از بشر گرفت و سطحی‌ترین و ضد قدسی‌ترین افراد را بر جامعه

حاکم نمود. متأسفانه چون وضع موجود جهان را پذیرفته‌ایم و به چیزی بالاتر از آن هم فکر نمی‌کنیم، متوجه نیستیم بشریت در چه مشکلاتی به سر می‌برد، از آموزش بگیریید تا صنعت، همه و همه به جای آن که یار بشر شده باشد، باری شده‌اند بر دوش بشر. آیا لیسانس و فوق لیسانسی که دانشگاه‌های امروز می‌دهند جز این است که مطالبی را بر دانشجویان تحمیل می‌کنند که به کارشان نمی‌آید ولی چاره‌ای جز این ندارند که این واحدها را بگذرانند تا آن مدرک را بگیرند؟ آیا مسیر علم آموزی صحیح در چنین بستری ممکن است؟ انقلاب اسلامی با ایجاد بستری مناسب، دوره‌ی گذار از این معضلات است و لذا هرکس که خواست از طریق انقلاب اسلامی ما را به غرب و فرهنگ غربی نزدیک کند، چه قصد خیری داشته باشد یا نه، ما را از انقلاب جدا کرده است.

متأسفانه در حال حاضر جایگاه دانشگاه در این حدّ است که فعلاً چهار سال جوانان ما بروند یک لیسانس بگیرند تا ببینیم بعد چه می‌شود. در حالی که آن جوانان با دیپلم حاضر بودند به کارهای عادی تن دهند، ولی حالا با مدرک لیسانس نه کار دارند، و نه حاضرند به کارهای عادی مشغول شوند. این یک نمونه از هزاران نمونه‌ی تأسی به فرهنگی است که خارج از فرهنگ الهی شکل گرفت و ما هم از آن تبعیت کردیم و با مشکلاتی روبه‌رو شدیم که می‌توانستیم با آن‌ها روبه‌رو نباشیم. در موضوعات اقتصادی موضوع بسیار عجیب‌تر است، اقتصاد در نظام الهی، که از یک طرف نظر به آخرت و عدم حرص به دنیا، و از طرف دیگر نظر به عدالت اجتماعی دارد، کجا، و اقتصاد نظام غربی کجا! - اقتصادی که

اهداف سرمایه‌داران در آن تأمین می‌شود و نفس اماره‌ی انسان ارضاء می‌گردد- اگر ما به جای این همه تأکید بر بودن نهادهای غربی که مطابق اندیشه‌ی اومانیستی بشر بریده از آسمان طراحی شده است، بر روی میل‌های روحانی مردم کار می‌کردیم، امروز با مردمی روبه‌رو بودیم که نه تنها قناعت‌شان رشد کرده بود، تواضعشان نیز عاملی می‌شد که به هر کاری که برای جامعه اسلامی مفید است دست می‌زدند، چنین مردمی نه تنها جای یک‌دیگر را تنگ نمی‌کنند، بلکه هر کدام زمینه‌ی رشد و تعالی دیگری را فراهم می‌نمایند.

انقلاب اسلامی ظهورِ شعور و اراده‌ی مردمی است که متوجه شده‌اند باید از غرب و مدرنیته عبور کنند و جامعه را براساس حکم خدا اداره نمایند، و این که امام «رحمة‌الله‌علیه» فرمودند: میزان؛ رأی مردم است، میزان رأی مردمی است که با روی کردن به انقلاب اسلامی می‌خواهند از غرب عبور کنند، بنابراین نباید بعضی از مسئولان برخلاف رأی مردم، ما را دوباره به غرب برگردانند و فکر کنند اشکال مردم به نظام شاهنشاهی آن بود که شاه مانع عبادات مردم در مساجد بود، حالا آقایان بخواهند امور سیاسی و اقتصادی ما را براساس فکر غربی اداره کنند و فقط یک درس معارف اسلامی به واحدهای دانشگاهی اضافه شود و مانع عبادات مردم هم نشوند. مردم با انقلاب اسلامی می‌خواهند نظام الهی و حکم خدا بر امورشان حاکم باشد و هر اندازه که هوس مردم را تحریک کنیم و از آن اراده‌ی اولیه‌ای که منجر به انقلاب شد، فاصله بگیریم، نه تنها از مشکلات گذشته عبور نکرده‌ایم بلکه با مشکلات جدیدتری روبه‌رو می‌شویم. حرف

مردمی که انقلاب اسلامی را پدید آوردند این است که هرچه بیشتر برنامه‌ها در بستر حاکمیت حکم خدا طراحی شود.

اصالت دادن به رأی مردم در راستای اراده‌ای است که مردم در جهت تحقق نظام اسلامی اِعمال کردند و گرنه همان امام خمینی «رحمة الله علیه» که فرمودند: میزان رأی مردم است، یک جا خطاب به مسئولان می‌فرمایند اگر رأی مردم مطابق حق نباشد هیچ ارزشی ندارد، این مردم اسلام را می‌خواهند مواظب باشید به جایی دیگر نظر نکنید و حکمی غیر از حکم خدا بر این مردم تحمیل نشود.^۵

معلوم است که اگر مردم برای تحکیم حکم خدا بر جامعه، کمک نکنند انقلاب به اهداف خود نمی‌رسد. مقام معظم رهبری «حفظه الله تعالی» فرمودند؛ مشروعیت نظام اسلامی به این است که مردم در صحنه باشند، یعنی اسلام خوب است ولی مردم باید کمک کنند تا این اسلام حاکم شود. بگوییم مردم دخالت نکنید ما خودمان اسلام را حاکم می‌کنیم، این نه اسلام است و نه نظام اسلامی. مردم اسلام را می‌خواهند و همواره این را نشان داده‌اند البته ممکن است از بنده و امثال بنده عصبانی شوند، ولی این را به حساب عصبانی شدن آن‌ها از اسلام و انقلاب اسلامی نباید گذاشت.

۵ - حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» می‌فرمایند: «مجرد بودن رژیم اسلامی، این مقصد نیست. مقصد این است که در حکومت اسلامی، اسلام حکومت کند و قانون حکومت کند و اشخاص به رأی خودشان و به فکر خودشان حکومت نکنند. رأی ندهند کسانی را که خیال می‌کنند خودشان صاحب رأی هستند، خودشان را متفکر می‌دانند، روشنفکر می‌دانند، به این‌ها رأی ندهند. برای این که رأی مردم در مقابل حکم خدا رأی نیست، ضلالت است» (صحیفه‌ی نور، ج ۸، ص ۲۸۱).

هرچند دشمن تلاش می کند مردم را از انقلاب اسلامی منصرف کند ولی فطرت هر انسانی تصدیق می کند حاکمیت حکم خدا مطلوب تر از حاکمیت امیال حاکمان است، به خصوص که دشمنان انقلاب اسلامی هر اندازه هم تلاش کنند که ضعف ها و بحران های خود را پنهان کنند تا مردم آن ها را بر نظام اسلامی ترجیح دهند، موفق نمی شوند.

با توجه به این که خدا باید بر جامعه ی ما حکومت کند، وقتی این انقلاب می ماند و روز به روز پایه هایش محکم تر می شود که مردم بیش از پیش به دین خدا معتقد شوند و حکم خدا از طرف حاکمان و مردم در جامعه جاری گردد، و نکته ی اصلی حرف بنده همین نکته است.

عالم دینی و انقلاب اسلامی

همه می گوئیم انقلاب اسلامی خوب است و می خواهیم حفظ شود ولی باید بدانیم راز حفظ شدن این انقلاب وجود قلب های ایمانی مردم است، و در صورتی این هدیه ی بزرگ الهی می ماند که مردم حقیقت را در عالم معنا بدانند و نظامی بخواهند که بستر تعالی آن ها را به سوی عالم معنویت فراهم کند. پس خدمت اصلی به نظام اسلامی و به مردم با تلاش برای رشد دیانت مردم تحقق می یابد، به واقع باید بدانیم اگر انقلاب اسلامی را می خواهیم باید تلاش کنیم مردم متدین بمانند و حال و احوالشان دینی شود و عالم دینی را بشناسند تا از بی عالمی فرهنگ مدرنیته فاصله بگیرند.^۶ قاتل ناصر الدین شاه، یعنی میرزا رضا کرمانی، در عالم

۶- در مورد معنی «عالم دینی» به کتاب «عالم انسان دینی» از همین مؤلف رجوع فرمائید.

عشقی به سید جمال الدین اسدآبادی زندگی می کرد و با ارادت به سید برای خود عالمی داشت، وقتی که ناصرالدین شاه را کشت و زندانی شد، شکنجه گرهایی او به او گفتند: چقدر آدم ساده ای هستی، تو این جا در زندان در حال آب خنک خوردن هستی و سید جمال الدین در اسلامبول به ریش تو می خندد. میرزا در جواب گفت؛ «به جان خودم اگر سید به ریش من می خندد حتماً ریش های من خنده دار است!» این طوری به سید دل سپرده بود و با یاد سید جمال الدین خوش بود. یک وقت به شما گفته اند در نماز نباید انگشتر طلا داشته باشید، چون خدا گفته است انگشتر طلا برای مرد حرام است، حال دو حالت دارد؛ یک وقت طالب عالم دینی هستید می گویند قربان خدا بروم که با این فرمان می خواهد مرا در عالم انس با خودش جای دهد و به راحتی انگشتر طلا را ترک می کنید. اما اگر معنی جای گرفتن در عالم انس با خدا را نشناسیم، در آن صورت وقتی با چنین حکمی روبه رو شویم به راحتی به آن تن نمی دهیم، و مثل عده ای به دنبال آن خواهیم بود که یک توجیه علمی برای آن حکم پیدا کنیم، مثلاً چون طلا برای مرد سرطان زا است آن را رها می کنیم، با این نوع موضع گیری در مقابل حکم خدا، عملاً نتوانسته ایم با پذیرش آن حکم، وارد عالم انس با خدا شویم.

مردم ما در زمان شاه، داشتند عالم دینی شان را از دست می دادند، دیندار بودند ولی روح غرب زدگی، عالم دینی جامعه را تهدید می کرد و نظام شاهنشاهی هم به شدت در تخریب عالم دینی مردم مؤثر بود، عالم دینی چیزی بالاتر از پذیرفتن دستورات دین است، شرایطی است که انسان

در صدد است مطلوب حقیقی خود را در قرار گرفتن در فضای حکم الهی جستجو کند، و انقلاب اسلامی در ذات خود چنین هدفی را برای مردم آورد. اگر مردم وارد عالم دینی شدند غذای جان خود را زندگی در فضای انقلاب اسلامی می‌دانند و لذا نه تنها انقلاب اسلامی با چنین مردمی حفظ می‌شود بلکه شرایط رسیدن هر چه بیشتر به اهداف عالیه‌اش فراهم می‌گردد و تحقق تمدن اسلامی فقط با مردمی که دارای عالم دینی هستند ممکن است. چنین مردمی حاضرند به خاطر این که یاد خدا از قلب و از جامعه‌شان نرود به راحتی دستور خدا را بپذیرند، دیگر وقتی مراجع تقلید می‌فرمایند مجسمه‌سازی از نظر اسلام حرام است، دنبال راه گریز از آن نیستند،^۷ سعی می‌کنند زندگی خود را مطابق حکم خدا تنظیم نمایند. میرزا رضا کرمانی در عالم سید جمال اسدآبادی زندگی می‌کرد و لذا باز پرس‌های دربار ناصرالدین شاه نمی‌توانستند او را تحت تأثیر خود قرار دهند. حال اگر کسی در عالم دین زندگی کند آیا دیگر غرب می‌تواند او را از انقلاب اسلامی جدا کند و به غرب نزدیک کند و تحت تأثیر تهاجم فرهنگی غربی قرار دهد؟ تا موضوع حضور در عالم دینی به‌خوبی روشن نشود و اهل معرفت و مسئولان تعلیم و تربیت برای تحقق آن تصمیم جدی نگیرند هر روز برای اثبات حقانیت نظام اسلامی با بهانه‌هایی روبه‌رو هستیم و دشمن امیدوار است جوانان ما را تحت تأثیر قرار دهد.

اگر می‌خواهیم مشکلی جهت ادامه‌ی انقلاب اسلامی نداشته باشیم و جامعه به راحتی با دین و احکام الهی کنار بیاید اولاً: باید عواملی را که

۷- در مورد جایگاه مجسمه در دین به نوشتار «مجسمه یا تندیس» رجوع فرمایید.

موجب بی‌رنگ شدن عالم دینی می‌شود شناسائی کنیم و در رفع آن بکوشیم، که مباحث نقد فرهنگ مدرنیته در این امر مؤثر خواهد بود. ثانیاً: در تحقق عالم دینی بکوشیم، که مباحث عرفانی و معرفت‌النفسی می‌توانند مقدمات خوبی باشند. مشکل امروز ما این است که جوانان ما دارند عالم دینی‌شان را از دست می‌دهد و گرنه از من و شما بهتر می‌توانند خدا را ثابت کنند، ولی با علم به وجود خدا، وارد عالمی نشده‌اند که منجر به اُنس با خدا گردد و به همین جهت در عالم خود جایگاهی برای احکام الهی نمی‌شناسند.

این که ملاحظه کرده‌اید تحصیل کرده‌های دانشگاه‌های ما جایگاه بسیاری از احکام دینی را نمی‌شناسند و در مورد جزء‌جزء آن‌ها سؤال دارند، به این جهت است که از عالم دینی که این احکام در آن عالم معنی دارد جدا شده‌اند، و لذا اگر به جای جواب دادن به سؤالات این عزیزان - که لازم است جواب داده شود- زمینه‌ای فراهم شود که آن‌ها وارد عالم انسان دینی شوند به خودی خود متوجه جایگاه اساسی دستورات الهی می‌شوند. در همین رابطه اگر خواستیم جایگاه انقلاب اسلامی برای جوانان ما روشن شود باید عالم دینی برای آن‌ها روشن گردد تا اولاً: متوجه برکات و نتایج حضور در عالم دینی بشوند. ثانیاً: عظمت انقلاب اسلامی را در درون آن عالم بشناسند و همان‌طور که در حفظ عالم دینی خود می‌کوشند، در حفظ انقلاب اسلامی با تمام وجود کوشا باشند، و گرنه شرایطمان مثل لباس پوسیده‌ای می‌شود که این طرفش را می‌کشیم، آن طرفش پاره

می‌شود، و شما هر برنامه‌ای برای اصلاح امور می‌ریزی، یک مشکل دیگر از دل همان برنامه سر بر می‌آورد.

فرهنگ مدرنیته و اکنون‌زدگی

وقتی روشن شود انقلاب اسلامی شرایطی است تا انسان‌ها به عالم وحدت وصل شوند؛ پس مقصد انقلاب اسلامی دعوت انسان است به عالمی غیر از عالمی که انسان غربی در آن به سر می‌برد. غرب بعد از رنسانس رابطه‌ی خود را با عالم قدس و معنویت قطع نمود، و بشر جدید غربی براساس انقطاع از عالم قدس هویت پیدا کرد، و بدیهی است که نمی‌تواند متوجه ثابتات عالم هستی یعنی حقایق معنوی باشد و به همین جهت «اکنون‌زده» است و به خوشی همین امروز خود فکر می‌کند و همه‌ی تلاش خود را در باقی ماندن در بی‌خیالی صرف می‌نماید و می‌توان گفت ریشه‌ی همه‌ی بحران‌های فرهنگ غرب در همین نکته نهفته است که غرب با بریدن از ثابتات عالم یعنی عالم قدس و معنویت، گرفتار اکنون‌زدگی شده است. اکنون‌زدگی؛ بشر غربی را در نهایت بی‌فکری، بسیار شکننده کرده است. آقای تافلر در کتاب «شوک آینده» می‌گوید در فلوریدا دختری را دیدم که در ساحل دریا به صورتی افراطی مشغول خوش‌گذرانی بود، از او پرسیدم، چرا از ایالت خودت آمده‌ای این‌جا، در همان جا هم می‌توانستی این کارها را بکنی؟ در جواب گفته بود آن‌جا شناخته می‌شدم. یعنی این دختر شخصیتی را پذیرفته که در «اکنون» فقط باشد و به عبارت دیگر شخصیتی ادامه‌دار نباشد، در این‌جا فعلاً هر کاری

خواست می کند و بعد که به ایالت خود بر می گردد چیزی از گذشته برایش نمانده است. این همان بی عالمی است که نسل امروز دنیای غرب شدیداً گرفتار آن است و به همین جهت نمی تواند به بقای معنوی بیندیشد، حالی خوش باش و عمر بر باد مده، روح حاکم بر فرهنگ غربی است.

انقلاب اسلامی آمده است تا ما را به آن عالم توحیدی که از طریق رضاخان و پسرش از دست دادیم، برگرداند، و میزان موفقیت انقلاب در احیاء عالم دینی است. حال اگر همه ی خیابان ها آسفالت باشند و تلویزیون ما ۱۰۰ کانالی شود، ولی عالم توحیدی در قلب و روان نسل جوان ما جاری نباشد، احساس بی ثمری می کنند و اعتراض خود را به صورت های مختلف بروز می دهند. در این حالت، اراده ها به جای آن که در راستای امری مهم همدیگر را یاری کنند به خنثی کردن همدیگر دامن می زنند، زیرا وقتی انسان ها زندگی در بُعد متعالی خود را فراموش کردند، طالب قدرتی می شوند که به کمک آن بر دیگران پیروز شوند، در این صورت بیش از اندازه به سلاح می اندیشند، چنین انسانی از بیکرانگی وجود خود غافل می شود، با این که انسان وابسته به معنویت از همه ی زورمداران نیرومندتر است، ولی انسان غربی به دروغ نیرومندی را در اسلحه ها جستجو می کند و به همین جهت نه تنها انقلاب اسلامی را نمی فهمد، بلکه هیچ سخن حقی را نمی تواند بشنود.

آقای پروفیسور رژه گارودی در کتاب بسیار خوب خود به نام «سرگذشت قرن بیستم» یا وصیت نامه ی فلسفی رژه گارودی، می گوید: آن روزی که جوانان فرانسه در خیابان ها ریختند و هرچیز را آتش زدند ما

متوجه شدیم با نسلی روبرو هستیم که زندگی مدل غربی قانعشان نکرده است، چون در چنین نظام حکومتی، ایمان و معنویت مورد غفلت قرار گرفته. او می‌گوید: وقتی زندگی مدل غربی شکست خورد، دیگر انقلابی بودن این نیست که مشکلات اقتصادی این نظام را رفع کنیم، بلکه انقلابی بودن آن است که نظام تازه‌ای را جانشین مدل غربی بسازیم، مدلی که انسان را از وضع موجود حاکم بر جهان غرب نجات دهد.^۸ گارودی در فصل پنجم کتابش موضوع معنویت در قرآن را پیش می‌کشد که چگونه قرآن در ساختمان آینده‌ی انسانی نقش اساسی بازی می‌کند، به نظر او اسلام هم دین است و هم جامعه و امت است، جامعه‌ای بر مبنای ایمان و معنویت مشترکِ همه‌ی افراد در رابطه با خدا.

وقتی جوانان و تحصیل کرده‌های ما تحت تأثیر آموزشی باشند که در متن فرهنگ غربی ریشه دارد، و در نتیجه از عالم دینی بی‌بهره گردند، دیگر نه تنها جایگاه احکام الهی را نمی‌فهمند، حتی فرقی بین ولایت فقیه، با خودکامگی نمی‌گذارند. زیرا متوجه نمی‌شوند آزادی تعالی بخش فقط در چهارچوب احکام الهی قابل تحقق است.

در جامعه‌ای که همه چیز - از اعمال فردی انسان‌ها گرفته تا سیاست و اقتصاد - در جهت رضای خدا انجام شود، هر کس عمیقاً خود را مسئول سرنوشت آینده‌ی همه‌ی انسان‌ها می‌داند، از چنین جامعه‌ای مزدهی نجات جهان از فرهنگ غربی به مشام می‌رسد، تحقق انقلاب اسلامی در عصر حاضر تنها راه جلوگیری از «انتحار دسته‌جمعی» بشر است که فرهنگ غربی آن را

پدید آورد. هرچند جامعه‌ای که در آن انقلاب شده هنوز بیماری‌های غریزه‌گی خود را درمان نکرده باشد. مهم این است که جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی را بشناسیم و با ایجاد عالم دینی، شرایط حفظ و تعالی آن را جهت رفع بیماری‌های کهن فراهم نماییم.

در تاریخ معاصر معلوم شد «اسلام» تنها عاملی است که هنوز قادر است نسیم امید و نجات از پوچی‌ها را در جوامع انسانی بدمد و توده‌های عظیم را به سوی نجات از غرب‌زدگی به حرکت آورد، تا در سرنوشت تاریخی خود دخالت کنند و منفعل و تحت تأثیر فرهنگ غربی نباشند.

فرهنگ غرب و دموکراسی جنگلی

تمدن غربی از صراط مستقیم به دور است و فقط به تولید و جواب‌دادن به امیال بشری که از تعادل انسانی خارج شده، می‌اندیشد، راهی که لامحاله بشر را به سوی خودکشی سوق می‌دهد. انقلاب اسلامی ثابت کرد، اسلام دینی است که در عین جامعیت، دارای پویایی است و همواره توان ظهور ایمان را در همه‌ی زمان‌ها دارد، تا معیار تشخیص درست از نادرست در منافع فرد یا جامعه همواره در میان باشد، و گرنه با «دموکراسی جنگلی» که هرکس در رقابتی وحشتناک به فکر خویش است و تنها چیزی که کسی به آن فکر نمی‌کند نفع درازمدت جامعه است، هرگز بشر سر به سلامت نمی‌برد.

در گذشته اگر عده‌ای ثروت بیشتری در اختیارشان بود - چون عالم دینی بر روان‌ها حاکم بود- آن ثروت صرف ساختن حمام‌ها و مساجد و نهرها

می‌شد، چون هیچ چیز خارج از ادامه‌ی زندگی دینی در میان نبود، ولی با ظهور فرهنگ مدرنیته این تعادل به هم خورد و اقتصاد همراه با عدالت و معنویت به اقتصاد سکولار تبدیل گشت و انقلاب اسلامی آمده است تا آن تعادل را به جوامع بشری برگرداند.

انقلاب اسلامی برعکس انقلاب‌های صدساله‌ی اخیر، هرگز بنا ندارد جامعه را به غرب برگرداند و روح ایمانی را به حاشیه براند، انقلاب اسلامی، دوران گذار از غرب منقطع شده از خدا، به سوی نظام بقیة‌اللہی است که از طریق واسطه‌ی فیض الهی تمام مناسبات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی بشری، مدیریت شود و به خاطر همین امر است که می‌گوییم انقلاب اسلامی می‌تواند به بشریت امید دهد و راه ادامه‌ی حیات را به او بنمایاند و ابعاد گمشده و فراموش شده‌ی او را به او یادآور شود و از این طریق آرمان‌های متعالی، بر جهان سایه افکند.

روژه گارودی در آخر کتاب مذکور سخنی دارد که خلاصه‌ی آن

چنین است:

«بزرگ‌ترین درسی که در پایان قرن بیستم می‌توان فراگرفت آن است که هیچ علمی و هیچ سیاستی قادر نیست ما را از چنگال نابودی رهایی بخشد مگر آن که دست به دامن بُعد الهی و متعالی انسان شویم، تا اندیشه‌های ما با حقیقت وجودی خدای متعال سازگار شود. کارنامه و حاصل زندگی و اندیشه‌ی من درباره زندگی در این نکته خلاصه می‌شود: تلاش برای درک «جهان»، «انسان» و «تاریخ»، و پس از کشف معانی آن‌ها، بازسازی جهان و انسان و تاریخ بر طبق اراده و مشیت خداوند. این ارجمندترین ارمغانی است که از اسلام گرفته‌ام.

زندگی من اگر خدا در آن سخن نگوید، بی معنا است... برای درک انقلابات و حوادث بزرگ باید به قدرت «ایمان» بها داد. ادامه‌ی زندگی دینی و متعالی، نیازمند به علمی است که به حدود و مرزهای خود، آگاه باشد، محتاج به سیاستی است که از اهداف و غایات خود آگاه باشد، و محتاج به ایمانی است که بر مبنا و اصول مطلقه آگاه باشد، زیرا: انسان، جدا از خداوند، انسان نیست.»

انقلاب اسلامی با توجه به چنین آگاهی از غرب و ظلماتی که غرب برای بشر ایجاد کرده به وجود آمد، انقلاب اسلامی حاصل خودآگاهی ملّتی است که متوجه شدند اگر در اواخر قرن بیستم کاری برای جهان نکنند، دیگر امیدی به نجات هیچ کس نیست. آقای رنه گنون در سال ۱۹۲۷ کتاب «بحران دنیای متجدد» را نوشت، در آن وقت پیش‌بینی می‌کند که غرب در حال نابود شدن است. هایدگر نیز با زبان دیگر بحران غرب را به گوش‌ها رساند، با این همه چقدر مایه‌ی تأسف است که ما هنوز صدای آن‌ها را نشنیده‌ایم. امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» با روح ایمانی، خود خیلی زود بحران غرب را دید و لذا نه تنها گفت دیگر سراغ مارکسیسم را باید در موزه‌ها گرفت، بلکه نابودی فرهنگ غربی را نیز متذکر شد. حال اگر جوانان ما خود را از طریق این انقلاب اسلامی متوجه عالم توحیدی نمایند با گرفتار شدن در فرهنگ غربی و با نارضایتی از زندگی و با افسردگی و عصیان، خود را به نابودی می‌کشاند.

انجام وظیفه در سه جبهه

باید عنایت داشته باشید که ما وظیفه‌ای نسبت به خودمان - به عنوان نیروهای انقلاب - داریم، و وظیفه‌ای هم نسبت به مردم عادی جامعه داریم، و یک وظیفه نیز نسبت به دشمنان داریم. اگر در انجام این سه وظیفه موفق شویم مطمئن باشید براساس قولی که امام معصوم به ما داده است انقلاب اسلامی پایدار می‌ماند و هر روز شکوفاتر می‌شود، تا این‌شاءالله به دست صاحبش یعنی حضرت صاحب‌الزمان عجل‌الله‌فرجه برسد. و در آن شرایط است که چهره‌ی اصلی اسلام و مسلمانان به نمایش در می‌آید، به طوری که دنیا به شدت به ما گرایش پیدا می‌کند.

در راستای وظیفه‌ای که نسبت به خودمان داریم اول نکته آن است که باید بدانیم اسلام یک دین حقیقی است، نه یک دین اعتباری، و لذا تمام احکام و دستوراتش ریشه در حقیقت دارد، چنین بینشی است که می‌تواند جایگاه اسلام و نبوت و امامت را بفهمد. وقتی پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رحلت کردند، دو نوع اندیشه نسبت به اسلام مطرح بود یکی اندیشه‌ی علی علیه‌السلام و شیعیان آن حضرت، و یکی هم اندیشه‌ی خلیفه‌ی دوم و اطرافیان ایشان. حرکات و گفتار خلیفه‌ی دوم نسبت به اسلام و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نشان می‌دهد که وی اسلام را یک دین اعتباری می‌داند که شامل قراردادهایی است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به عنوان پیامبر خدا برای مردم آورده‌اند، و ممکن است بنا به مصلحت زمانه بعضی از آن‌ها در آینده کاربردی نداشته باشند، و لذا وقتی منصب خلافت را به دست گرفت، دستور داد «عقد مُتعه» و «مُتعه‌ی حج» و «حی علی خیرالعمل» در اذان را متوقف کنند. بنا به تحقیق علامه

امینی در کتاب شریف «الغدیر»، قوشجی در شرح تجرید می‌گوید: خلیفه دوم بالای منبر گفت: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ ثَلَاثُ كُنَّ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ أَنَا أَنهَى عَنْهُنَّ وَ أَحْرَمُهُنَّ وَ أَعَاقِبُ عَلَيْهِنَّ، مُتَعَةُ النَّسَاءِ وَ مُتَعَةُ الْحَجِّ وَ حَىَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ»؛ ای مردم سه چیز در زمان رسول الله بود که من آنها را نهی کرده و حرام می‌نمایم و هر کس به انجام آنها مبادرت نماید عقوبت می‌کنم. که آن سه چیز عبارتند از «متعۀ نساء» و «متعۀ حج» و «گفتن حَىَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» در اذان.^۹ موضوع فوق یک نمونه است تا اندیشه‌ی خلفا را نسبت به اسلام بدانیم.

البته ممکن است بعضی از ما شیعیان هم در عین آن که تعلق قلبی به علی عليه السلام داریم ولی از نظر نوع اندیشه نسبت به اسلام، به اندیشه‌ی خلفاء نزدیک باشیم. خلفاء به خصوص خلیفه‌ی دوم معتقد بود احکام اسلام مثل سایر قوانینی است که بشر وضع می‌کند، و لذا هم قابل تغییر است و هم امکان کهنه‌شدن دارد. این نوع نگاه به تعبیر علامه طباطبائی «رحمة الله عليه»؛ «معنویت واقعی منزّه از مادیت اسلام را در قالب یک رژیم اجتماعی مادی» قرار می‌داد، و طبعاً دین مانند سایر پدیده‌های مادی، حالات عمومی یک موجود مادی را، از کودکی و جوانی و کهولت و پیری می‌پذیرد، چنان که خلیفه‌ی دوم در بعضی از کلمات خود اسلام را به شتری تشبیه می‌کند که سال‌های مختلف و حالات گوناگون «ناتوانی» و «توانایی» و «ناتوانی بعدی» را طی می‌کند.^{۱۰} وقتی پذیرفته شد اسلام چون

۹ - ترجمه‌ی الغدیر، ج ۱۲، ص ۷۹.

۱۰ - علامه طباطبائی «رحمة الله عليه»، معنویت تشیع، انتشارات تشیع، ص ۴۰.

شتری است که کودکی و جوانی و پیری دارد، وقتی پیر شد و دیگر توانایی اداره‌ی جامعه‌ی اسلامی را نداشت، حاکمان خودشان یک فکری می‌کنند.

آری؛ اولین نکته‌ای که باید عزیزان برای خود روشن کنند موضوع جایگاه اسلام در نظام هستی است، بنده زیاد دیده‌ام شیعیان مدعی محبت به امیرالمومنین علیه السلام که نگاهشان به اسلام، شبیه نگاه خلیفه‌ی دوم است. آقایی در یکی از این روزنامه‌ها نوشته بود اگر می‌خواهیم در توسعه موفق باشیم باید از بعضی عقاید دینی و روایات دست برداریم! این یعنی یک مقدار از اسلام را فعلاً کنار بگذاریم، چون در این نگاه چیزی که به واقع مقدس باشد وجود ندارد، همه چیز اعتباری است. در بحث «چه شد که کار به قتل امام حسین علیه السلام کشیده شد» عرض شد قتل امام حسین علیه السلام از سقیفه شروع شده است. چون پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله فکری به عنوان خلیفه‌ی پیامبر بالای منبر رفت که گفت: «نبی اکرم در اتخاذ تصمیمات و اداره‌ی امور با وحی مؤید و مستظهر بود، ولی اکنون که وحی آسمانی با رحلت نبی اکرم قطع شده ناگزیریم در اتخاذ تصمیمات لازم به اجتهاد و صواب دید فکری خود عمل کنیم.»^{۱۱} نتیجه این شد که هر طور خواستند در احکام الهی تصرف کردند. به عنوان نمونه؛ خلیفه‌ی اول خالد بن ولید را با عده‌ای به جنگ «مالک بن نویره» اعزام نمود، خالد از راه حيله با مالک طرح صلح و صفا ریخت و مهمان او شد و همان روز مالک را غافلگیر کرده گردنش را زد و همان شب با همسر مالک هم بستر شد!

خلیفه پس از اطلاع از این جریانِ شرم‌آور، خالد را هیچ‌گونه مجازاتی نکرد و پس از اصراری که عمر بن خطاب در تنبیه خالد نشان داد، خلیفه گفت: «من نمی‌توانم شمشیری از شمشیرهای کشیده‌ی خدا را در نیام کنم»^{۱۲} ملاحظه می‌فرمائید که خلیفه‌ی اول چگونه در مقابل حکم صریح اسلام در مورد زناکار، نظر خود را بر نظر اسلام غالب کرد! و این همان عدول از حاکمیت حکم وحدت بر کثرت است.

پس اولین مسئله‌ای که باید ما روی آن وقت بگذاریم و برای خود حل کنیم، و به این راحتی‌ها هم حل نمی‌شود، این است که دین خدا اعتباری نیست، بلکه صورت حقایق نفس الامری است.^{۱۳}

انقلاب اسلامی و مستضعفان فکری

نکته‌ی دوم این که وظیفه‌ی ما نسبت به مسلمانان عادی در نظام اسلامی چگونه باید باشد؟ در این مورد هم باید سیره و روش ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام مد نظر ما باشد، همین که تظاهر به فسق و فجور نکنند، بقیه‌ی امورشان به خودشان مربوط است، می‌خواهند بهشت بروند، می‌خواهند جهنم. کسی در خانه‌اش، دور از چشم اجتماع، مشروب می‌خورد، ما کجا در اسلام داریم در این امور دخالت کنیم؟ نظام اسلامی از این جهت وظیفه ندارد دخالتی در امور شخصی افراد داشته باشد، به طوری که این‌گونه افراد

۱۲- ابن اثیر، ترجمه تاریخ الکامل، ج ۸، ص ۶۳، علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» معنویت تشیع،

انتشارات تشیع، ص ۳۷.

۱۳- برای روشن شدن آن که احکام الهی دارای باطن قدسی است به کتاب «آنگاه که

فعالیت‌های فرهنگی پوچ می‌شود» از همین مؤلف رجوع کنید.

احساس کنند در امور فردی هم آزاد نیستند. عده‌ای نمی‌خواهند انسان‌های متدینی باشند، تا وقتی که این‌ها به طور علنی مقابل انقلاب و دین نایستادند، آزادند. یکی از خطراتی که انقلاب را تهدید می‌کند این است که مردم عادی احساس کنند انقلاب مزاحم زندگی آن‌ها است و لذا در جبهه‌ی مخالف انقلاب قرار گیرند. در حالی که باید طوری عمل شود که احساس کنند بهترین شرایط برای این که زندگی‌شان را ادامه دهند همین شرایطی است که انقلاب اسلامی فراهم کرده است.

انقلاب اسلامی بستری است تا انسان‌هایی که می‌خواهند متعالی شوند، شرایط برایشان فراهم باشد، و آن‌هایی هم که می‌خواهند زندگی‌شان را در همین دنیا خلاصه کنند، تا زمانی که مقابل انقلاب قرار ندارند و تظاهر به فسق و فجور نمی‌کنند، هر کار که می‌خواهند بکنند. نظر بنده این است که اگر انقلاب اسلامی بتواند آن‌طور که باید و شاید چهره‌ی خود را نشان دهد غیر ممکن است کسی آن را نخواهد، باید همه ناظر بر چهره‌ی رحمانی انقلاب باشند. در اصول کافی هست که شخصی آمد خدمت امام صادق علیه السلام و گفت یا بن رسول الله آیا آن‌هایی که ولایت شما را قبول ندارند مسلمان‌اند؟ مگر روایت نداریم کسی که ولایت ائمه‌ی معصومین علیهم السلام را ندارد هیچ عملی از او قبول نیست؟ امام فرمودند بله مسلمان هستند، دختر به آن‌ها بدهید و پسر از آن‌ها بگیرید.^{۱۴} مردم عادی که نمی‌دانند چه ظلمی به آن‌ها شده که از مسیر هدایت اصیل دینی فاصله گرفته‌اند. عموم مردم عادی بدون آن که عنادی داشته باشند، چون احکام

الهی را نمی‌دانند آن‌طور که باید و شاید آن‌ها را رعایت نمی‌کنند، یک‌بار دانشجوی دختری آمده بود از من در رابطه با چگونگی نماز شب سؤال می‌کرد در حالی که موهای سر خود را درست نپوشانده بود، این نشان می‌دهد که هنوز بستری جهت رساندن پیام اسلام، آن‌طور که درست برای آن‌ها تحلیل شود فراهم نشده است، آیا باید با این‌ها به عنوان کسانی که تحت تأثیر دشمن اسلام‌اند برخورد کنیم؟

موضوع برخورد نظام اسلامی با مستضعفان فکری موضوع بسیار حساسی است که اگر از آن غفلت شود آینده‌ی نظام اسلامی به مشکل می‌افتد.

نکته‌ی سوم؛ وظیفه‌ی ما در رابطه با دشمن است. دشمن باید مطمئن باشد که؛

گرم سنگ آسیا بر سر بگردد دل آن دل نیست کز دلبر بگردد
تغییر جهت ما از انقلاب اسلامی، به سوی فرهنگ غربی غیر ممکن است، و از این رو باید کوچک‌ترین امیدی به دشمن برای به ثمر رساندن برنامه‌هایش ندهیم. امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه به کوفیان می‌فرماید: شما با کارهای خودتان طمع دشمنان یعنی معاویه را زیاد می‌کنید. بنده به عزیزان عرض کنم اگر یک هزارم از ملت واقعاً روی انقلاب و دینشان محکم بایستند، دشمن مأیوس خواهد شد، آنچه دشمن را به غلط امیدوار کرده است، اطلاعات غلطی است که از ملت شیعی ایران دارد. منشأ این اشتباه هم سخنان بعضی از افراد ضعیف‌الایمان است و این‌که سخنان آن‌ها را به کل ملت سرایت می‌دهند. در حالی که انقلاب اسلامی

طرفدارانی دارد که با شناخت جایگاه تاریخی انقلاب و نقشی که این انقلاب در راستای ایجاد زمینه‌ی ظهور حضرت صاحب الامر علیه السلام دارد، با تمام وجود از آن دفاع می‌کنند، کمترین چیزی که نثار این انقلاب می‌کنند جانشان است و دشمن هم نمی‌تواند این افراد را نادیده بگیرد و گرنه تا حالا هزار باره به ایران حمله کرده بود و در راستای حمله به ایران خود را از معضلاتی که در عراق با آن روبه‌رو است نیز نجات می‌داد. البته نباید ما را غرور بگیرد، ما باید در جان خود تکلیفمان را با دشمن انقلاب اسلامی معلوم کنیم، همان‌طور که از این طرف تکلیفمان را با اسلام معلوم کرده‌ایم، به این معنی که مسئله‌ی دفاع از انقلاب را با خودمان حل کنیم تا زندگی ما در این برهه از تاریخ معنی خود را بیابد.

شایستگی حفظ اسلام

در فضایی که خلفای بنی امیه و بنی عباس ایجاد کرده بودند، امام صادق علیه السلام به این نتیجه رسیدند که بهترین کار حفظ اسلام است و تمام زندگی خود را بر این مبنا مدیریت کردند. امام صادق علیه السلام که عقل کل هستند می‌فهمند که بهترین کار در دنیا حفظ اسلام است و با این کار زندگی خود را به عالی‌ترین شکل معنی بخشیدند و امام خمینی رضوان الله تعالی علیه با پیروی از امام صادق علیه السلام آن کردند که کردند، ما هم به عنوان پیروان امام صادق علیه السلام باید بفهمیم حفظ اسلام عامل نجات زندگی ما از پوسیدن است و در همان راستا انقلاب اسلامی را که تجلی اسلام در این دوران است، با تمام وجود حفظ کنیم، و آن طرف قضیه

این که باید دشمن در چشم ما حقیر باشد و گرنه شایستگی حفظ اسلام و انقلاب به کسان دیگری داده می‌شود. قرآن می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِّنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»^{۱۵}

ای مؤمنان! یهود و نصاری را دوست و سرپرست مگیرید، آن‌ها خودشان همدیگر را پذیرفته‌اند، و هر کس از شما به آن‌ها گرایشی داشته باشد، از آن‌ها است. خداوند ظالمین را هدایت نمی‌کند و نمی‌گذارد برنامه‌هایشان به نتیجه برسد.

«فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَىٰ أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِّنْ عِنْدِهِ فَيُضْبِحُوا عَلَىٰ مَا أَسْرُوا فِي أَنفُسِهِمْ نَادِمِينَ»^{۱۶}

می‌بینی آن‌هایی که در قلب‌هایشان بیماری عدم ایمان کامل به اسلام هست، در نزدیکی به یهود و نصاری سرعت می‌گیرند، می‌گویند می‌ترسیم با مقابله با آن‌ها به ما آسیبی برسد، در حالی که امید هست که خداوند گشایشی برای مسلمانان ایجاد کند و در آن حال افراد سست ایمان که تمایلشان به یهود و نصاری بود، در درون خود پشیمان می‌شوند، چون آن گشایش برای آن‌ها واقع نمی‌شود.

۱۵ - سوره مائده، آیه ۵۱.

۱۶ - سوره مائده، آیه ۵۲.

«وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا أَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ
 إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ»؛^{۱۷}

در آن حال مؤمنین به افراد سست ایمان که گمان می کردند یهود و نصاری پشتیبان آن‌ها هستند، می گویند: آیا همین‌ها بودند که قسم می خوردند با شما هستند؟ افرادی که دارای گرایش به یهود و نصاری هستند زحماتشان پوچ می شود و در خسران کامل قرار می گیرند.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ
 بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ
 يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ
 يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»؛^{۱۸}

ای مؤمنان اگر با گرایش به یهود و نصاری به دین خود پشت کردید، به زودی خداوند افرادی را جایگزین شما خواهد کرد که آن‌ها را دوست دارد و آن‌ها نیز علاقمند به خدا هستند، آن‌ها در مقابل مؤمنین متواضع، و در مقابل کافران دارای شدت و خشم‌اند، در راه خدا مبارزه می کنند، و از سرزنش سرزنش کنندگان هیچ نگرانی ندارند. چنین روحیه‌ای فضل خدا است، به هر کس که خواست و او را شایسته دید، می دهد و خدا دارای حضور همه‌جانبه و آگاهانه است. آیات فوق می فرماید مومنان باید به جایی برسند که کفار در مقابل آن‌ها ذلیل و مؤمنین در برابرشان عزیز باشند و این‌ها هستند که شایستگی

۱۷ - سوره مائده، آیه ۵۳.

۱۸ - سوره مائده، آیه ۵۴.

ماندن دارند و گرنه شما را می‌بریم و عده‌ای را می‌آوریم که این‌گونه باشند. این آیات غذای امروز ماست و روشن می‌شود اگر دشمن برای ما حقیر، و مؤمنین عزیز شدند، از انقلاب اسلامی که بهترین هدیه‌ی خدا در این دوران است استفاده‌ی کامل را خواهیم برد و زمینه‌ی عبور از غرب و نزدیکی به تمدن اسلامی فراهم خواهد شد، *إن شاء الله*.

در یک جمع‌بندی در این جلسه عرض شد:

۱- از نظر معرفتی و فلسفی انقلاب اسلامی دارای جایگاه منطقی است و بر اساس قاعده‌ی حاکمیت وحدت بر کثرت واقع شده و ادامه می‌یابد.

۲- با طرح آیات ۳۴ سوره‌ی اعراف و ۴۷ سوره‌ی یونس و ۲۸ سوره‌ی جاثیه؛ روشن شد که جامعه به خودی خود یک حقیقت دارد و لذا وقتی جامعه را شبیه یک موجود زنده در نظر می‌گیریم که با حاکمیت روح توحیدی امکان ادامه‌ی حیات دارد و با حذف روح توحیدی، می‌میرد، سخنی مطابق آموزه‌های قرآن به میان آورده‌ایم.

۳- روشن شد رازِ ناکامی جامعه‌ی غربی، انقطاع آن جامعه از روح توحیدی است که باید بر همه‌ی مناسبات آن جامعه حاکم باشد و در آن راستا جایگاه نظام اسلامی و تفاوت آن با فرهنگ غربی روشن شد.

۴- مهم‌ترین نکته‌ای که بر آن تأکید شد موضوع جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی بود که به عنوان دوران گذار باید به آن نگاه کرد - دوران گذار از غرب ضد عالم قدسی به سوی عالمی که واسطه‌ی فیض هستی بر مناسبات عالم بشری حاکم شود-. در این راستا جایگاه ولایت فقیه روشن شد که احکام الهی را توسط فقیهی که کارشناس کشف احکام الهی است، بر نظام سیاسی، اقتصادی و آموزشی جامعه حاکم می‌کند.

۵- بر این نکته تأکید شد که برای فهم انقلاب اسلامی و فهم احکام دین نیاز است که متوجه «عالم دینی» باشیم و سعی کنیم در تقویت عالم دینی افراد جامعه برنامه‌ریزی کنیم و از هر حرکتی که فضای روحانی و معنوی جامعه را با روحیه‌ی غرب‌زدگی به حاشیه می‌برد، پرهیز نماییم.

۶- از نکات مهمی که ارزش انقلاب اسلامی را روشن می‌کند؛ فهم ضعف‌های فرهنگ مدرنیته است و این که انقلاب اسلامی برای نجات بشر از آن ضعف‌ها پا در عرصه‌ی تاریخ معاصر گذاشته، به عبارت دیگر با غفلت از شناخت ذات غرب، نمی‌توان ذات انقلاب اسلامی را شناخت.

۷- برای فهم جایگاه انقلاب اسلامی و توجه به ریشه‌ی باطنی آن، توجه عزیزان به حقیقی بودن دین اسلام جلب شد و این که تصور نشود دستورات الهی اعتباریاتی هستند که ریشه در حقیقت ندارد و در این راستا تفاوت بینش خلیفه‌ی دوم از اسلام با تفاوت بینش علی علیه السلام مطرح شد.

در آخر باید عرض کنم، عزیزان مطمئن باشند حقیقت انقلاب اسلامی که در این چند جلسه تا حدی متذکر آن شدیم، به تدریج از باطن به ظهور می‌رسد و صورتهای مختلف بستگی به عالم غربی را از دل و جان مردم طرد می‌کند و با طرد کفر و شرکِ نفاق غربی، زمینه‌ی تجلی فروغ مجدد امر قدسی فراهم می‌گردد. انشاءالله.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

منابع

قرآن

نهج البلاغه

تفسیر المیزان، علامه طباطبائی «رحمة الله عليه»

اسفار اربعه، ملاصدرا «رحمة الله عليه»

فصوص الحکم، محی الدین

ولایت فقیه، امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»

بحران دنیای متجدد، رنه گنون، ترجمه ضیاء الدین دهشیری

سیطره کمیت، رنه گنون، ترجمه علی محمد کاردان

انسان‌شناسی در اندیشه امام خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی

بحار الأنوار، محمدباقر مجلسی «رحمة الله عليه»

الکافی، ابی جعفر محمد بن یعقوب کلینی «رحمة الله عليه»

مثنوی معنوی، مولانا محمد بلخی

امام‌شناسی، آیت الله حسینی تهرانی

تحلیلی از نهضت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»، سید حمید روحانی

مجله‌ی آموزه، انتشارات مؤسسه‌ی آموزشی و پژوهشی امام

خمینی «رضوان الله تعالی علیه»

خاطرات و مبارزات حجت‌الاسلام فلسفی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی

جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی، سیاسی ایران، رسول جعفریان

دغدغه‌ها و نگرانی‌های امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه»، فرامرز شعاع حسینی -

علی داستانی

عصر امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه»، میر احمد رضا حاجتی

بنیان مرصوص امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه»، آیت‌الله جوادی آملی «حفظه‌الله»

الغدیر، علامه امینی

صحیفه‌ی نور، امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه»

بحران دنیای متجدد، رنه گنون

سیطره‌ی کمیت، رنه گنون

دیدار فرهی و فتوحات آخرالزمان، سید احمد فردید، تنظیم از دکتر

محمد مددپور

ایرانی‌ها چه رؤیایی در سر دارند، میشل فوکو

شوک آینده، آلوین تافلر

جابجایی در قدرت، آلوین تافلر

مبانی اندیشه‌های اجتماعی غرب، دکتر محمد مددپور

توسعه و فرهنگ، شهید مرتضی آوینی

سرگذشت قرن بیستم، روزه گارودی

سیر تفکر معاصر، دکتر محمد مددپور

ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، حسین فردوست

نوشتار «تحلیلی از انقلاب اسلامی»، اصغر طاهرزاده

تاریخ سیاسی معاصر ایران، دکتر سیدجلال‌الدین مدنی

فلسفه‌ی انقلاب اسلامی، جلال‌الدین فارسی

استراتژی انتظار، اسماعیل شفیعی سروستانی

امام مهدی، سید محمد صدر

منتخب الاثر، لطف الله صافی گلپایگانی

منتهی الآمال، شیخ عباس قمی

ینابیع المودة، قندوزی

مناقب، محمد ابن شهر آشوب

تاریخ تحولات سیاسی ایران، دکتر موسی نجفی - موسی حقانی

استعمار فرانو، جهانی سازی و انقلاب اسلامی، حسن واعظی

مقدمه تحلیلی تاریخ تحولات سیاسی ایران، دکتر موسی نجفی

آثار منتشر شده از استاد طاهرزاده

- معرفت النفس و الحشر (ترجمه و تنقیح اسفار جلد ۸ و ۹)
- گزینش تکنولوژی از دریچه بینش توحیدی
- علل تزلزل تمدن غرب
- آشتی با خدا از طریق آشتی باخود راستین
- جوان و انتخاب بزرگ
- روزه ، دریچه‌ای به عالم معنا
- ده نکته از معرفت النفس
- ماه رجب ، ماه یگانه شدن با خدا
- کربلا، مبارزه با پوچی‌ها (جلد ۱ و ۲)
- زیارت عاشورا، اتحادی روحانی با امام حسین علیه السلام
- فرزندان این چنین باید بود (شرح نامه ۳۱ نهج البلاغه) (جلد ۱ و ۲)
- فلسفه حضور تاریخی حضرت حجت علیه السلام
- مبانی معرفتی مهدویت
- مقام لیلة القدری فاطمه علیها السلام
- از برهان تا عرفان (شرح برهان صدیقین و حرکت جوهری)
- جایگاه رزق انسان در هستی
- زیارت آل یس، نظر به مقصد جان هر انسان
- فرهنگ مدرنیته و توهم
- دعای ندبه، زندگی در فردایی نورانی
- معاد؛ بازگشت به جدی‌ترین زندگی
- بصیرت حضرت فاطمه علیها السلام
- جایگاه و معنی واسطه فیض

- هدف حیات زمینی آدم
- صلوات بر پیامبر ﷺ عامل قدسی شدن روح
- زن، آن گونه که باید باشد
- جایگاه جنّ و شیطان و جادوگر در عالم
- عالم انسان دینی
- ادب خیال، عقل و قلب
- آنگاه که فعالیت‌های فرهنگی پوچ می‌شود